

## [Afghanistan Digital Library](#)

adl1194

<http://hdl.handle.net/2333.1/h44j109r>



This is a PDF version of an item in New York University's Afghanistan Digital Library (<http://afghanistandl.nyu.edu/>). For more information about this item, copy and paste the "handle" URL above into a web browser.

When referring to or citing this item please use the "handle" URL and not this document or the URL from which you downloaded it.

All works presented on New York University's Afghanistan Digital Library website are, unless otherwise indicated, in the public domain. The images available on this website may be freely reproduced, distributed and transmitted by anyone for any purpose, commercial or non-commercial.

NYU Libraries, Digital Library Technical Services, [dlts@nyu.edu](mailto:dlts@nyu.edu)

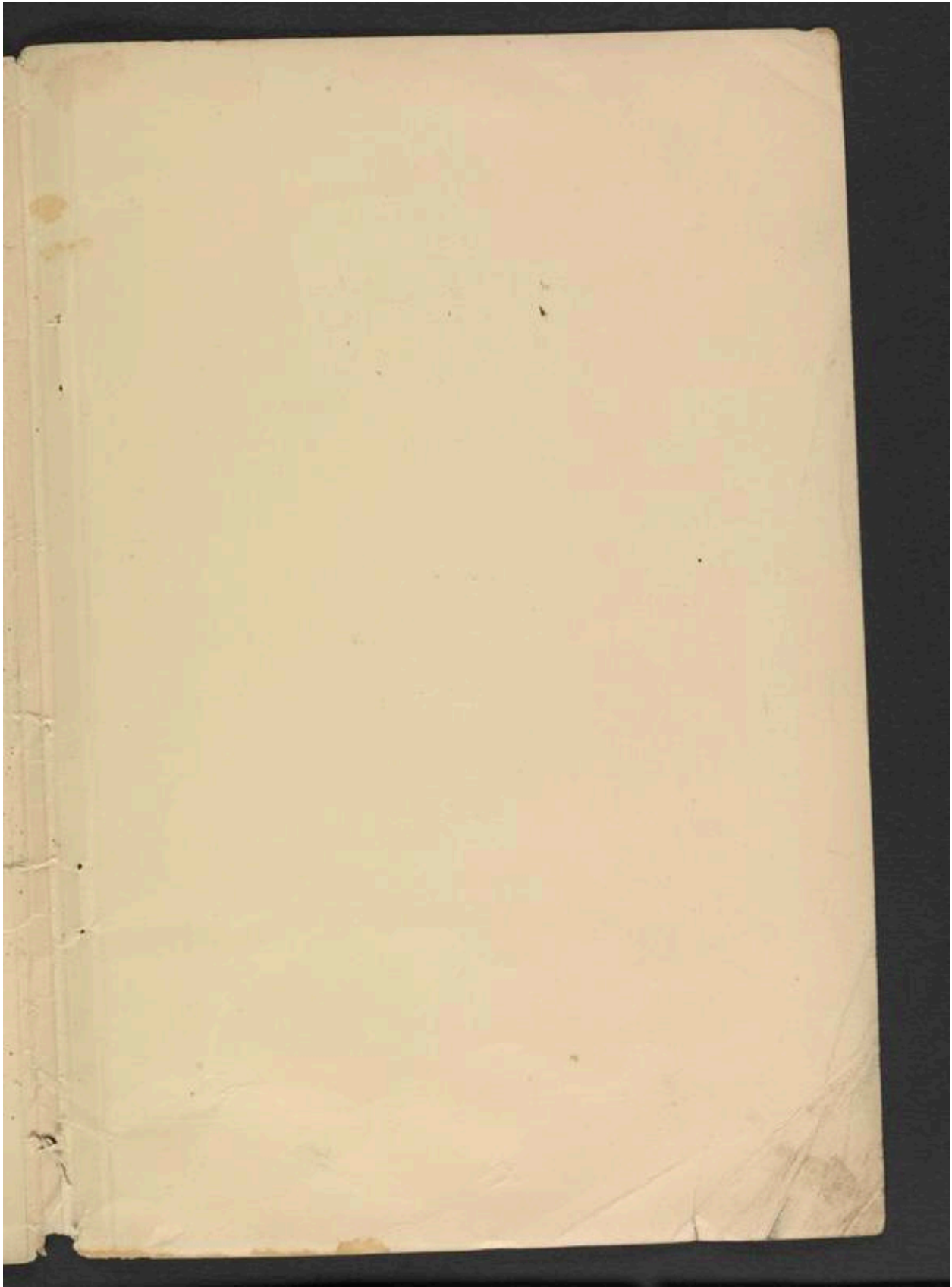


# سامانیان

تالیف

احمد علی محبی

۳۱





از نشرات انجمن تاریخ

نوم (۴۰)

# سامانیان

تالیف

احمد علی محبی



## یادداشت

طبع جلد سوم تاریخ افغانستان که از آغاز انتشار اسلام تا ظهور چنگیز و فتنة  
مغل را دربر میگیرد از مدتیست شروع شده و مراتب اکمال آن ادامه دارد.  
با تریبی که اتخاذ شده موافقی با چاپ متن کتاب از هر فصل رساله علیحدہ ہم  
چاپ کرده ایم چنانچه تا حال فصل های: انتشار اسلام، طاهریان، صفاریان  
به ملاحظه خوانندگان گرامی رسیده است. اینک به همین روش امروز رساله  
ساعاتیان را که فصل دیگری از جلد مذکور است نشر می کنیم این رساله بقلم  
شیاعلی احمد علی مجیبی عضو انجمن تاریخ و مهمتم مجله آریانا نوشته شده  
و بقین کامل دارم با موافقتی که در نگارش آن بعمل آمده طرف توجسه  
علاقتمندان تاریخ کشور واقع خواهد شد.

۱۸ جدی ۱۳۳۴

احمد علی کهزاد

(۱)

# قسمت چهارم

ساما بیان

بلخ ماوای اصلی ساما بیان

بلخ معموره دنیای قدیم که اساس و تہذیب آنرا بزرگترین مرددنیای  
آزوز (چمشید - بما) سرسلسله پیشدادیان به امر اهورا مزدا و بدست خود  
گذاشت از آن به بعد زاد گناہ صدها نفر از شاهان مقتدر و کیتی ستان  
نامی گردید.

هر کدام از این جهانداران سالیان دراز بزرگ حصه وسیع دنیای معلوم  
آن زمان با کمال عدل و داد فرما روایی کرده اند.

این شهر بشهادت منابع موثق تاریخی در مرور اعصار و دهور فرزندان  
لابق و کزیده بسیار پرورآئیده و بجهان تقدیم داشته است. شرح خدمات  
و کارنامه های درخشان آنها که توأم با نتایج قیمتمنداری در اعتلای  
جهان بیان بوده ازین صفحات تاریخ است.

می بینیم پیشدادیان که دورہ ای بنام در تاریخ کشور دارند در وینکار  
آوردن مدنیت عدل و داد و تہذیب آریایی سعی فراوان میکنند. بدینسان  
ایشان خانواده مشہور کیانی از همین خطہ برخاسته بدخواهان را منکوب  
و در راه ابقای رسوم باستان جهد بلیغ مینمایند.

دستہ کیانی اسبہ خانواده ایسکه از کیانی ها منشعب شده بودند در امور  
کشور داری رسم نویسی که بک جهان شکوه و جلال از آن پدیدار بود  
با خود می آورند.



زرتشتی - پیغمبران در همین شهر در دورهٔ ریشتاسپه پهلوی از یاد شاهان این  
سلسله ظهور کرده و باعث ایجاد عمده ترین تحول معنوی در دیار آریایی  
میگردند.

نقش این شهر کهن در سر نوشت زمانه های پیش از اسلام بصورت مبسوط  
و مفصل در مجلدات اول و دوم تاریخ افغانستان نگارش یافته . با مراجعه  
به آن از چگونگی بخشی زیبا اطلاع خواهیم یافت . کسریچه این دیار  
عظیم الشان به کرات مورد حمله و عبور مهاجمین مختلف قرار گرفته  
ضربت های مهلک بان وارد آمده و عمران و آبادی آن دستخوش ویرانی  
و تباهی گردید . معیناً امتیاز پروردن گوهرهای نایاب از جنس آدمی را  
از دست نداده و بیش از دیگر دیار شرق حتی نسبت به دیگر شهرهای آریایی  
کهن و خراسان جوان در تقدیم رجال و نوابغ حصه گرفته است .

باید دانست که « بلخ الحسنا » در دورهٔ اسلامی نیز عظمت دیرینه را  
تا اندازه ای از دست نداده و بحیثی یکی از بلاد عمدهٔ خراسان آن روز  
و افغانستان امروز موجودیت خود را حفظ کرده است .

در همین دوره فرزندان لایقی تقدیم جامعه نمود که هر یک آنها در رشته  
های مختلف علم و ادب غوس و فحس کردند و در حصهٔ بالا بردن سطح فرهنگ  
اصلاح امور اجتماعی ، پدید آوردن شان و شوکت برای خود و هموطنان  
خود و بالاخره کمک به فرهنگ و ادب جهانی خدعائی شایسته نموده اند .  
از همین جا است که عبدالله پسر ابوعلی سینا برمیخیزد ، ابو معشر ، ابو شکور  
ابوالموید ، شهید ، دقیقی و عنصری و ... تقریباً در یک دوره در آن سرزمین  
چشم میگشایند و در محیط فضل آن بکمال میرسند .

همچنانکه در شرق مختلف علم و فرهنگ مشعل دارا نسی از بلخ

(۳)

برخاستند، در میدان جهان کشایی و سیاست نیز فرزندی بدنیبا آمد که احقاد  
جلیل او بیشتر از صدسال با کمال قدرت حکمرانی کردند. تا ریح نام این  
شخص شخص را در دفتر جاوید خود «سامان خداه» ضبط کرده  
دوره فرمانروایی این سلاله باک نهاد از لحاظ بست عدل و داد، تأمین  
آسایش مردم، رواج علم و معرفت، رویکار آمدن شعرای نامی و حماسه  
سرایان ملی زبانزد خردمندان جهان گشته و فصلی برآ زنده در تاریخ  
افغانستان بیادگار مانده.





سامانیان و امرای خراسان

پیش از خروج ابو مسلم خراسانی هنگامیکه هنوز خلافت در دست  
 امویان بود و اسد بن عبدالقصری از جانب (هشام بن عبدالملک) بر خراسان  
 حکومت داشت سامان خدا در بلخ حاکم بود. گویند انقلابی در شهر  
 رخ داد و اسد القصری در فرزندانش آن با سامان خدا کمک نمود. از آن  
 به بعد سامان خدای بلخی کیش زردشتی خود را رها نموده و بدین مبین  
 اسلام گرایید. مصاحبت اسد بر حاکم بلخی تأثیر زیاد وارد آورد.  
 و او را در سلسله ارادتمندان و دوستان کشید. بعد بپسند سامان خدای بعد از فوت  
 اسد القصری بیاد او یکی از فرزندان خود را بنام وی موسوم ساخت.  
 این اسد صاحب پسرانی رشید و به کمال گردید. فرزندان وی در هنگام  
 ولایت عهدی مأمون بنا بدر خواست او در رفع قتنه خراسان کمک مؤثر  
 کرده شهرت خوبی برای خود کمالی کردند و مخصوصاً مأمون شجاعت  
 و شجاعت فطری ایشان را به نظر خوب دیده بدانها احترام زیاد قائل شد  
 و قتی که ولایتعهدی برای احمر از مقام خلافت جاب بغداد می شناخت غسان بن عیاد را  
 و الی خراسان مقرر کرده و بدو سپرد تا فرزندان اسد را به حکومتهای  
 ایالات منصوب دارد.

همان بود که بعد از آن پسران اسد به مراتب عالی رسیدند و هر کدام  
 شان بک حصه از خاکهای ماورالنهر و خراسان را زیر فرمان گرفتند.  
 نوح ابن اسد که مردی دارای سقاات عالی بود وقت که کسی  
 بهم رسانده بود بحکومت سمرقند منصوب شد. یحیی پسر د بگر حکومت  
 چاچ (شاش) را سپیدار کرد. او مردی بی بک و صاحب قوت بود  
 و استعداد زیاد برای فرمان روابی داشت.

الیاس که حکومت هرات و خاکهای مجاور آنرا اداره میکرد  
 مردی آرموده و با جرئت بود. لاکن احمد که حکومت فرغانه یافته بود  
 از دستان بزرگتر دلیرتر زورمندتر و داناتر بار آمده بود.

تاریخ

(۵)

### طاهریان هرات و آل سامان

بافصلیکه در فصل طاهریان نوشته آمده در سال ۲۰۵ طاهر ذوالایمنین از طرف مأمون بولایت خراسان مأمور گردید. وی در ربیع الآخر ۲۰۶ به هرگز فرمانروایی خود (مرو) آمده بهرتق وفتق امروز معالک و سبع خراسان پرداخت.

کردار و رفتار پسران اسد سامانی که حکومت سمرقند، چاچ و آسیبجان، فرغانه و هرات را داشتند مورد پسند خاطر او قرار گرفته و هیچکدام آنها را تبدیل و یا برکشاد نکرد تا اینکه در ۲۰۷ وفات یافت و پسرش طلحه بر وی بکار آمد.

پسر ویسکسار آمدن طلحه ساجه حکمرانی الیاس و سعت اختیار کرد. باین معنی که طلحه در هنگام خروج خود از سیستان بعزم جانشینی بدر آجا را به اختیار الیاس گذاشت.

الیاس در سال ۲۴۲ وفات یافته و ابراهیم پسرش نیز در طاهریان مقام و حریت بیشتر کسب کرده و بر تبه سیه سالاری ایشان رسید.

بعد از وفات الیاس خانم هرات ساجه حکمرانی پسران سامانی به حدود ماوراءالنهر منحصر مانده و از بین شان اقتدار احمد که نسبت به دیگران بکار آمده تر بود محکمتر شده و نفوذ او علاوه بر سمرقند و فرغانه بر کشغر و ترکستان تا نزدیک سرحد چین رسید.

احمد هفت پسر داشت باین ترتیب:

نصر، ابو یوسف، یعقوب، ابوزکریا، یحیی، ابوالاشعث اسد، ابو ابراهیم اسمعیل، اسحق، ابو غانم جمید.

احمد در هفتگام پیری نصر فرزند مهتر را به نیابت خود گرفته و اجرای اکثر امور را بدوش او گذاشته بود تا اینکه در سال ۲۶۱ چهره در نقاب خاک کشیده و نصر بجای او نشست.

تاریخ (۲۰۰)



(۶)

عمر برادر کبوتر خود اسمعیل را در کشف تربیت خود گرفته بود و او را عزیز و محترم میداشت هنگامیکه نامه مردم بغا را مبنی بر انتصاب حاجم بدریاز او رسید اسمعیل را بدین امر شایسته یافته و او را بد آنجا فرستاد  
عمر در سال ۲۷۲ هجری که رافع بن هرثمه (۱) از وی استمداد کرد اسمعیل را با چهار هزار سواره کمک او فرستاد و رافع توانست بو طلحه (۲) خلیفه عمر و را بر جای خود بنشاند (۳).

این عمل باعث درستی بین اسماعیل و رافع بن هرثمه گشته بود که رافع در برابر خواهش اسماعیل حاضر شد بدون چون و چرا خواریزم را بدو واگذار نمود (۴) تا نفع این نزدیکی را شنید و اطمینان دوری اسماعیل مفصلتر مطالعه خواهیم کرد.

طاهریان در طول دوره حکمرانی خود با بنایک اندیشی که هر کدامشان نسبت به دودمان نجیب سامانی خراسانی داشتند امور آنطرف در بای آمو را تقریباً بشکل مستقل به آنها واگذاشته و متعرض نمی شدند. بعد از اینکه در سال ۲۵۹ این خانواده پس باشد و بابت به صفاریان رسید واقعاتی بین آنها رونما گردید که در موقع آن نگاشته خواهد شد.

---

(۱) رافع بن هرثمه از اهل بادغیس هرات است وی پس از خجستانی حکومت خراسان را بدست گرفت و در جنگیکه با عمرو لیث نمود شکست خورد، مجدداً از طرف محمد بن طاهر خلیفه خراسان گردید و در سال ۲۷۱ از محمد بن طاهر حق نیابت حاصل کرد و تا که از امر متضد خلیفه عباسی سر بیچید خلیفه عمر و را مامور در قمع او ساخت و در نتیجه از عمرو شکست خورد و بویه خواریزم متواری شد و بدست محمد بن عمرو الغوازمی در سنه ۲۸۳ کشته شد.  
(۲) ابو طلحه منصور شرکی برادر عمر بن مسلم است که بدست احمد خجستانی کشته شد گویند بو طلحه در سیاحت و ملامت بی نظیر و شوها بر سر جمال وی ریخته شده بو طلحه یکی از گردن کشان خراسان بار آمده یا خجستانی جنگهای بسیار کرده بالاخره بدست عمرو لیث دو آمد. مستفاد از یاور فی تاریخ سیستان ص ۲۳۸  
(۳) تاریخ سیستان ص ۲۴۴ (۴) روضه الصفا خاوند شمس ص ۱۰ ج ۱



(۷)

### اسماعیل عادل

#### مؤسس دولت آل سامان

امیر ماضی ابوبکر ابراهیم اسماعیل بن احمد مؤسس و پادشاه به گذار حکومت  
باشکوه سامانی در ربیع الاخر سنه ۲۳۴ در شهر فرغانه (پدرش در آن وقت  
حکومت آنجا را داشت) پدید آمد :

وقتی که پدر بزرگوارش چهره در تقاب خاک کشید اسماعیل نزد پدر در مهتر  
خود نصر، مقام و مرتبت برزگتری پیداکرد. هنگامیکه رسولان مردم بخارا  
و نامه های التماس آمیزشان مبنی بر انتخاب حاکم دربار نصر رسید  
اسماعیل که جوان رشید ۲۶ ساله ای بود بیشتر از دیگران به این امر  
مناسب و موزون می نمود .

باید دانست که بخارا درین وقت از دست آشوبها و فتنه های بیروان  
مقتنع (سپید جامان) و تاخت و تازهای مکرر و مغزالی منتهاجمین، سخت ترین  
صربت ها را دیده و احتیاج شدید به حامی مهر بان و عادل داشت این  
بود که مردمان شهر و اهل علم و صلاح از ابو عبد الله الفقیه پسر خواجه بو حفص  
کبیر خواهش کردند تا عقده کارش را برایشان بکشاید. ابو عبد الله که مرد هوشیار  
و از صلحای خراسان بود رفیق فتنه و آشوب را جز بدست فرزندان سامان خدای  
که در ماورالنهر در شهرهای سمرقند و فرغانه حکومتی درست کرده بودند  
نمی دید. بنا بر آن از حکمران وای سمرقند طی نامه عرض و طویلی که  
بدست قاصد آن ورسو، لان معتبر فرستاده بود خواهش انتصاب فرد لایقی  
از خاندان سامانی را برای اداره شهر بخارا نمود .

اسماعیل برگزیده دربار نصر در میان ۲۶۰ به گرمینه در نواحی نزدیک  
بخارا رسید و در هله اول از احاطه کمی خدم و حشم چند ان راضی نبود .

(۸)

به شهر یکه تمیید است مردمان آن با وی چگو نه رفتار خواهند کرد داخل  
شود. خصوصاً اینکه حسین بن محمد خارجی قدرتی در آنجا بهم رسانده بود  
از اینرو داخل شدن اسماعیل به شهر دوسه روز طول کشید و قاصداً بی بین  
امیر جدید و بزرگان شهر ردو بدل شد. بدو قرار دادند که امیری بخارا  
اسماعیل را باشد و حسین بحیث خلیفه او کار کند.

اسماعیل به استظهار ابو عبدالله که پیشتر از او اسم بر دیم داخل شهر گردید  
و متعاقب آن حسین بن محمد خارجی دستگیر و زندانی شد.

امیر چندی در مرگ امارت جدید توقف کرد و در فکر اصلاح  
خرابی های وارده افتاد و بعداً بر ای یک سفر سیزده ماهه به سفر قند  
شافت. در این سفر از طرف برادر به خوشی و بی استقبال نشد تا اینکه  
به شفاعت عبدالجبار بن حمزه و محمد بن نوح ' برا دریا او بر سر مهر  
آمد و با شوکت و دبدبه زیاد در حالیکه خود امیر او را تا نواحی  
بیرون شهر بدرقه میکرد آهنگ بخارا نمود و در این وقت عصمت بن محمد  
المرادزی بحیث وزیر و فضل بن احمد المرادزی دبیر وی مقرر شده بودند.

مقارن ورود امیر اسماعیل بلی از دزدان و راهزنان از زندان او باشان  
روستا چهار هزار مرد را جمع کرده و مصمم حمله بر شهر بود. امیر حسین  
بن العلاء که صاحب شرطه بخارا بود بدو آنها را مأمور کرد این فتنه  
بزدی فرو نشاندند. متعاقب آن خبر حمله حسین بن طاهر اطلایی  
مسموع افتاد و اسماعیل شخصاً بمقابل او شتافته و سیاه دوهزار نفری طاهر  
را هزیمت داد. امیر سامانی با وسعت نظری که در این موارد داشت  
اسرای جنگ را عوض تو بیخ از عنایت خود در خوردار ساخته و ایشانرا با جامه های  
نوبین کرباسی به خانه های شان فرستاد.



( ۹ )

قرار بود اسماعیل هر سال پنجاه هزار درم خراج بخارا را به برادر  
خود نصر بپردازد اما امیر که مردی رعیت پرور و رحیم دل و بافتن  
بود رسانداد خراج یا عالیه ای که از اهالی شهر و قصبات تابعه وی بدست  
می آید بدیاری دیگری برود و لو در رأس آن ملک برادر مهترش قرار داشته  
باشد. وی سخت کوشا بود تا مبالغ خراج صرف اعمار و اصلاح خرابیهای  
وارد شهر گردد. باینصورت فرستادگان نصر از بخارا دست خالی  
رفتند و سفای بین دو برادر بهم خورد. ترتیبات احتضار عسکر شروع  
گردید. نامه ها به فرغانه خراج فرستاده شد و برای تجهیزات سپاه  
دستوراتی صادر یافت. نصر بنا سپاه گران باد و برادر دیگر خود  
ابوالاشعث اسد و ابو یوسف یعقوب بعزم تنبیه اسماعیل آمدند. امیر جوان  
که میخواست جانب برادر را نیکهدارد صواب ندانست در برابر سپاه او  
به مقابله آغاز د لذا شهر را ترک گفته و به فریب رفت و نصر بدنبال او تابیند  
شافت. پهلوی شینان و تملق کویان دربار نصر موقع را مغتنم شمرده  
و دوستی اسماعیل را بارافقم بن هر ثمه برای نصر خطرناک جاوه داده  
و باوقضیه را چنان فهمانند که اسماعیل در فکر بر انداختن حکومت نصر  
میباشد. سعایت ایشان در موقعی چنین گشت که اسماعیل از پرداخت خراج  
سرباز زده بود. در نصر کار گرفتار او را بیشتر بد بین ساخت. وی  
از احمد پسر خود کسک خواسته و عازم کر مینه شد.

اسماعیل نیز که در بیابانها سرگردان بود به فکر چاره افتاده و خواست  
از قوت و اقتدار دوست خود رافع استفاده کند. حموی بن علی کوسه را که  
یکی از خدمتگذاران صدیق او بود مامور این مهم گردانید. رافع هم آمادگی  
خود را اعلام داشته و آهنسک آسمت کرد.



( ۱۰ )

در نیمه راه حموره متوجه زیادتی سپاه رافع گردیده فکر کرد همیادا  
چشم زخمی به مخدومان او از طرف رافع برسد . لذا پیش نهاد کرد که  
« صلاح نیست دوستی در جنگ بین دو برادر سهیم شود همان بهتر که برادران  
را با هم آشتی دهی . »

این تدبیر عاقلانه مفید واقع شد و برادران با وساطت رافع با هم صلح  
کردند . شروطی چند بر اسماعیل تحمیل شد از آن جمله اینکه خطبه  
بنام نصر بن احمد و اسحق بن احمد خوانده شود و اسماعیل بحیث عامل  
خراج در بخارا کار کنند و سالی پنجاه هزار درم بدهد .  
پانزده ماه گذشت و بنا بر اسماعیل حاضر به پرداخت و چه امر دید  
بار دیگر آتش تقار زبانه کشیده و نصر بنای حمله را گذاشت . این بار  
امیر جوان حاضر شد شمشیر را با شمشیر جواب گوید بنا بر آن به طوایس رفت  
جنگ شدید و سختی اندر پیوست و اسحاق بن احمد تاب مقاومت نخورد ندیده  
رو بگریز نهاد و ابوالاشعث برادر دیگر نصر که از ملتزمین و کاتب بود  
تا سمرقند عقب نشینی کرد مرتبه دوم ابوالاشعث حمله را از بیجن شروع  
کرد و فتوری در لشکر اسماعیل رو بداد اما خود اسماعیل مردانه ایستاد  
و از جای خود تکان نخورد . مردمان قلیلی منجمله سیما اسکیر با وی  
ماندند . اسماعیل قبل از انقضای وقت شیرازة جمعیت پراکنده را با وضعی  
بیکو وسل کرد و همیای مقابله شد . امیر نصر به بیجن رفته و شکست و ریخت  
لشکر را درست کرد و اسحق نیز از قرب باز آمد . هر دو لشکر با هم  
مصاف دادند و فتح نصیب اسماعیل گردید و نصر گریختار شد .  
امیر جوان از روی نجابت و شرافت ذاتی حرمت برادر اسیر را نگاهداشته  
نزد وی از اسپ پیاده شد و پای برادر را بوسه داد و از تقصیرات گذشته  
عذر خواست و بحدی در فروتنی مبالغه کرد که امر بر نصر مشتبه گردید .

(۱۱)

اسماعیل برادر خود نصر را با عزت تمام روانه سمرقند گردانید و سیما  
 الالبیری یکی از معروفان شهر را با چندین تن دیگر بهمراهی او موظف ساخت  
 دیگر تا آخر عمر نصر از اسماعیل تقاضای خراج و مالیه نکرد و مؤدت  
 کامل در بین شان برقرار بود. در ۲۷۹ که نصر بدرود جهان گفت اسماعیل  
 به سمرقند شتافته بر تمام ماورالنهر دست یافت و از جانب خود احمد  
 پسر نصر را خلیفه سمرقند گردانید.

در معزم ۲۸۰ امیر بحرب طرازی یکی از علاقه های ترکستان رفت و راج  
 بسیار دید تا آن شهر گشوده شد امیر آن اسلام آورد و کلیسای بزرگ  
 آنجا را مسجد جامع ساختند (۱)

علی بهم افتادن عمر و بن ایث سیستانی که اکثر حصه های  
 خراسان چسبون سیستان بست و خسیج  
 اسماعیل و عمر ولایت (قندهار) هرات، نیشابور، مرو، کابل  
 باعبان غزاه بلخ و غیره را تحت تصرف خود داشت و هر آن سلطه او بیشتر  
 میشد. بعد از غلبه یافتن بر رافع بن هر قومه و فرستادن سراو به بغداد میخواست  
 نمایندگی خود را برای ضبط و ربسط خوارزم بفرستد که اطلاع یافت اسماعیل  
 سامانی وقتاً عاملی از جانب خود بدینجا گماشته. شرح قضیه از این قرار است:  
 بیشتر از نزدیکی رافع و اسماعیل حرفی بمیان آمد و روایت تاریخ  
 سیستان را در حصه کمک خواستن رافع از نصر و ما موربت یافتن اسماعیل  
 با چهار هزار نفر به پشتیبانی او متذکر شدیم و هم این نکته که رافع در برابر  
 خواهش اسماعیل حاضر به واگذاری خوارزم شد خاطر نشان گردید.  
 حالا باید دانست که با لآخره مسأله خوارزم به کجا انجامید؟

(۱) بعضی مورخان می نویسند که درین جنگ غنیمت فراوان بدست اسماعیل افتاد  
 با اندازه ای که برای هر یک از افراد سیاه هزار درهم رسید و اسب و اشتر و دیگر حیوانات  
 بعباب نبود. روضة الصفا من ۱۱ ج ۴ چاپ هند.



از نظر دور نباید داشت که عمرو خود را مستحق تمام بلاد خراسان  
 میداشت و به هر ولایت آن کماشنگان خود را فرستادن میخواست. جنگهای  
 او بار افع بن هرثمه که در فصل صفاریان به تفصیل ذکر شده برای بر آورده  
 شدن همین منظور بود خوا رزم نیز جزه مناطقی بود که باید مثل هرات  
 نیشاپور مرو سرخس سیستان غزنی کابل بلخ و کجاف کجا به عمرو معلق  
 میداشت. این امر تا اندازه ای قطعیت هم داشت چه محمد بن عمرو  
 الخوارزمی (۱) خود را عامل عمرو میداشت.

شاید یکی از اسباب وا گذاری رافع خوا رزم را باطیب خاطر افکر  
 بهم اندازی این دو مرد قوی بنجه بوده که نتیجه آنها برای خود خالی  
 از نفع نمیداشت. با آنهام گرچه ایندو باهمدیگر مصاف دادند اما رافع سودی  
 از آن نبرد چه پیش از وقوع آن، محمد بن عمرو الخوارزمی که به خاندان  
 صفاری علاقمند بود بر رافع دست یافته و او را بقتل رسانید. بلی اسماعیل خوارزم  
 و از رافع خواست و او هم باجبین کشاده حاضر به وا گذاری آن گردید  
 لذا اسماعیل نماینده خود عراق بن منصور را بد انجا فرستاد. آمدن وی  
 مقارن وقتی است که محمد الخوارزمی بعد از کشتن رافع برای تقرب نزد  
 عمرو به نیشاپور می آید و بعد از گرفتن خلعت دو باره موظف می شود در سر  
 خدمت برود. اطلاع از آمدن عراق بن منصور سبب میگردد تا عمرو علی  
 بن شروین را با سپاه همراه محمد الخوارزمی بد انجانب روانه دارد. چون  
 به از دست علی شروین و محمد الخوارزمی و نه از دست محمد بن بشر و سپاهش  
 کاری ساخته می شود عمرو بنفسه با حصول عهد ماورالنهر از معتضد بد انجانب  
 می شتابد. اینک عین عبارت تاریخ سیستان را برای روشن شدن مطلب اقتباس

(۱) این اثر نام او را ابو سعید القریظی نوشته - ص ۱۵۷ ج ۷. صورت ضبط  
 تاریخ سیستان صحیح تر بنظر میرسد که در متن اختیار شد. ص ۳۵۳



(۱۳)

میکنیم... و محمد بن عمرو الخوارزمی به نیشاپور نزدیک عمرو آمد پس از آنکه  
 واقع را کشته بود عمرو او را خلعت داد و بخوارزم فرستاد و عراقی بن منصور  
 از جهت اسمعیل بن احمد بخوارزم آمده بود عمرو نامه ابشت سوی علی  
 بن شروین محمد بن عمرو بخوارزم شد با سپاه آنجا بر رفتند و بجای شرقی  
 سوی بخارا فرود آمدند و اگر مای سخت بود بیابان نیارستند رفت  
 آنجا پیوودند تا هوا خوش شد و به جیحون بگذشتند شب آدینه سلخ ربیع الاخر  
 سنه خمس و ثمانین و هائیتی و اسمعیل بن احمد از بخارا بیرون آمد و گفت  
 بار کرده و حرب نباید ایشان باز گشتند خیر بعمر و آمد باز محمد  
 بن بشر [را] با سپاهی بسیار بیاری ایشان فرستاد که با اسمعیل بن احمد  
 حرب باید کرد باز جمع شدند و قصد اسمعیل کردند و اسمعیل مردی غازی  
 بود و همه سپاه او چنان مردمان بودند که روز و شب نماز و دعا کردند  
 و قرآن خواندند و نیز قصد ایشان کرد و حربی سخت بکسر داد  
 و محمد بن بشر کشته شد و علی بن شروین و گروهی بزرگ اسیر ماندند  
 و این اندر آخر شوال سنه خمس و ثمانین و هائیتی بود چون خبر بعمر رسید  
 آن او را بزرگ آمد و دعوات دیرینه کشته و سببی همی بایست گشت  
 لشک داشت از آن و حمیت او را بگرفت نامه ابشت سوی معتضد ولایت ماوراء النهر  
 بسخواست و گفت اگر این شغل مراد دهد و بدین رضا دارد من علوی را  
 از طبرستان برکنم و اگر دهد ناچار من اسمعیل احمد را برکنم (۱).  
 با قبول مطالب فوق که بظن غالب خالی از قوت نیست چنین نتیجه  
 بدست می آید که اگر ساله خوارزم و شکست عساکرا عزامی عمر و نعمی  
 بود پادشاه صفاری درسد جنگ امیر سامانی بر نعمی آمد در بار بغداد  
 نیز که کشمکش های چندین ساله عمرو را از باد نبرده بود خواست از

(۱۴)

این قضیه به نفع خود استفاده کنند لذا معتقد مدتی درخواست عمرو را معطل گذاشت و به اسمعیل سامانی که او را معتدل تر میدانست و خوش داشت رقیبی خانگی برای آل لیت باشد پیش از فرستادن منشور بیگامی به اسمعیل فرستاد و او را به لطف خویش اهدوار ساخت. گفته های معتضد موبد این ادعاست... (۱) امیر المومنین سر فرود افکند و زمانی بیود باز سر بر آورد گفت جواب کن نامه عمرو چنانچه در خواستت و چنین دالم که هلاک او در این است و نزدیک اسمعیل بن احمد بن موسی که ما دست نو کوتاه نکردیم زان عمل که کرده بودیم... عمرو با ساز و برگی مکمل رو بدیارساها بیان آورد چون اسمعیل جنگ عمرو لیت هایل نبود نامه بدین مضمون انشاء کرد همه عالم اسلام در دست تست و هادر آن طعم نداریم این یک گوشه را بمانگذار و بنگذر اما عمر و چون از کشته شدن محمد بن بشر در جنگ یارینه اندوه کین بود و قعی به نامه اسمعیل نداده و شارسقان شهر بلخ را بگرفت و باره ها استوار کرد از آن طرف اسمعیل هم بالشکر کران آهنک مقابله کرد و مخصوصاً کماشتهگانی فرستاد تا در قراء و قصبات دور و نزدیک کار داران عمرو را دستگیر کنند و مال و سلاح آنها را گرفته بفرستند. امیر اسمعیل به علیا باد بلخ فرود آمد و بعد از سه روز لشکر را از آن مقام برداشت و آهنک نماز گناه کرد و دستور داد آن راه را فراختر کنند عمرو نیز با امقابل منجنیقها و عراده بدا نجاب راست کرد (۲) اما نزد یک صبح معلوم شد این سوقیات یک چال و خدعه حریبی بوده و در واقع قرار گناه خود را (بل عطا) انتخاب کرده است. باعداد روز سه شنبه (۲۸) ربیع الاول سال (۲۸۷) بین دو پادشاه (آل لیت - آل سامان) جنگ در گرفت. اسمعیل برایشته بر آمده خطاب به سپاه طرف مقابل چنین گفت... ما مردم مجاهدیم و جز خدا هیچ نمی خواهیم این مرد دنیا دار است و بخاطر مال می جنگد... باقر آن بکنده سیاه عمرو از زیر فرمان

(۱) تاریخ سیستان (س) ۲۵۵

(۲) نرشعی (س) ۸۷



بدر آمدند و به سپاه اسمعیل پیوستند. در آنروز باد سختی نیز شروع بوزیدن کرد و ضرر آن بیشتر متوجه لشکر عمرو گردیده و در نتیجه سپاه از هم متفرق شدند. اسب عمرو به سردابی فرورفت او را با سائی بگرفتند و جنگ به نفع امیر سامانی خاتمه پذیرفت. با کثرتی عمرو شوکت صفاریان از بین رفته و جای خود را بسدولت جوان سامانی گذاشت.

اسمعیل بحیث فرمانروای کتل خراسان

معتضد از اسیر شدن عمرو شادمان گردیده و عبدالله بن الفتح را با تاج و لوا فرستاد و اسمعیل را رسماً پادشاه کتل خراسان شناخت. سال ۲۸۷.

خلیفه هدیه های بسیار برای امیر سامانی فرستاده و در مقابل آن فرستادن عمرو را به بغداد طالب کرده بود. اسمعیل برخلاف میل از روی اکر اه عمرو را فرستاد و بعد عمال خود را در مناطق زیر تصرف برقرار کرد.

فتح گرجان و طبرستان در این وقت محمد بن زید داعی که در طبرستان حکومت داشت در نواحی گرجان که منطقه

سرحدی خراسان بشمار میرفت لشکری ترتیب داده و بخیال حمله بر خراسان افتاد. اسمعیل لشکری آراسته و بسر کرد کی محمد بن هارون سر خسی بدفع داعی فرستاد. گویند داعی در معر که تیر خورد و کشته شد (۱) در نتیجه گرجان و طبرستان به تصرف درآمد و محمد بن هارون که این فتح بدست وی رفته بود عامل آنجا مقرر گردید سال ۲۸۷.

پارو بگر لشکر کشی امیر اسمعیل بدین منطقه بک و نیم سال بعد برای فرو نشاندن عصیان خود محمد بن هارون صورت گرفت. اسمعیل شخصاً برای سر کوبی وی آمد. سردار عامی طبرستان را گذاشته و الدمش (۲) را بادو پسر آن که دوری خاکم

(۱) کردبزی مینویسد... و محمد بن زید محمد را بگرفت و سوی اسمعیل فرستاده

زین الاخبار ص ۱۰ طبع تهران

(۲) کردبزی می نویسد که الدمش کشته شد و محمد بن هارون بادو پسر دستگیر شد (ص ۱۰)



بودند کشته وری را به تصرف خود در آورد. اسمعیل طبرستان را به پسر لادای  
 خود ابو العباس عبدالله بن محمد بن لوح سیردواز آنجا به تعقیب و دفع  
 پسر هارون عازم ری شد و آن شهر را بدون یکنار بر دن قوه منصور کرد بد چه  
 محمد قبالا راه قزوین پیش گرفته بود. ری را نیز به پسر عموی دیگر خود ابو صالح  
 منصور بن اسحاق (۱) سپرد و کرگان را به پسر خود احمد داد و با سفارش کرد  
 که سر از فرمان ابو العباس عبدالله نه بیچند اما چون با جستان یکی از امرای  
 دیالمه بیگار کرد بمزل او فرمان داد.

چند دفعه دیگر از طرف محمد بن هارون که به پناه کیلانی هارفته بود  
 حملاتی شد تا اینکه یکی از سران سیاهی (ابو العباس) محمد بن هارون را  
 دوری دستگیر کرده و به مرکز فرستاد و به این ترتیب قتل او خوا بند.  
 امیر بعد از مراجعت از قزوین چند مرتبه با کماو حد و دشمنی جنگید و  
 بالاخره به عمر ۶۱ سالگی وفات یافت.

اگر اول پادشاهی امیر هاشمی را همان سال غلبه بر عمروایت بدانیم  
 یعنی سال ۲۸۷ که بعد از آن تمام خراسان را زیر لگین شاهی آورد. دوره  
 فرمانروائی او هشت سال میگردد چه امیر عادل در ماه سفر سال ۲۹۵ چشم  
 از جهان پوشید.

سیره امیر عادل در زمان حیات خاص و عام او را امیر عادل می نامیدند  
 و بعد از فوتش به لقب امیر هاشمی یاد گرید. وی از پادشاهان خجسته  
 و بیک نام آل سامان است. او مودی بود که سیاست و تدبیر را با شجاعت  
 و صلاحیت نفس بهم جمع کرده بود و در عین رأفت و نرم دلی مردی بیباک  
 و در اجرای سیاست بی محابا بود. درباره عدالت و جهاد آری او کتب  
 تاریخ و حکایات داستانیهای عدیده نقل کرده اند.

(۱) منصور از ۲۹۰ تا ۲۹۶ در ری حکومت کرد. ابو کریمی رازی کتاب معروف  
 خود «منصوری» را بنام وی تصنیف کرده.

(۱۷)

امیر مردی دیندار و پرهیزگسار بود لشکر پادشاه نیز به بیروی از شاه خود  
مردمان خداجوی بار آمده بودند از طرفی هم رعب آوردند سیا هیان تا  
اندازه ای بود که جرأت هیچگونه تعدی و تجاوز بمردم نداشتند .  
امیر عادل نسبت به علمای دین احترام فرق المعاده قایل بود و در دوران  
او این طبقه معزز و محترم می زیستند . برای سمع شکایات و رفع مظالم در  
مرکز حکومت دیوانخانه و داوران مخصوص گماشته بود و حتی برای قطع  
وفصل دعاوی در سفرها جماعتی از قضاة با او می بودند . در دوران پادشاهی  
او یکی از بزرگان علمی عصر بلغمی اول شغل وزارت داشت .





الشهید ابونصر

احمد بن اسماعیل

امیر ماضی فرزند خود ابونصر احمد راجا پیشن خود معرفی کرده بود  
و بنا به وصیت او به تخت پدر جلوس نمود  
وی در رهله اول امور داخلی را سر راست کرده و عمومی خود اسحاق  
را لزوماً از سمرقند معزول و به بند اندر آورد.  
بعد از فراغ از مسایل ضروری داخلی به تعقیب مفکوره پدر بفرار امور  
ماوراء سرحد افتاد چه از آن بنا حبه خطراتی متوجه مملکت خراسان  
گشته بود. لذا در اوایل در سال دوم حکومت خود یعنی در ۲۹۶ برای قاضی  
ولایت ری شخصاً بد انجانب شتافت و آنجا را دو باره بزیر فرمان آورده  
و ابوجعفر مملوک را والی آنجا مقرر کرده و به عرات باز آمد.  
چنانچه در فصل سفار بیان نوشته آمده بعد از دستگیری  
موضوع سیستان  
عمر ولایت در سال ۲۸۷ چند سالی حکومت سیستان  
بدست نواده های جوان و نا آزموده عمر و افتاد و چندی در نفر از آنان (مظاهر -  
یعقوب) حکمرانی کرده و وضع دولت را در گرگرفته نمودند تا اینکه از  
شعب آنها لیت بن علی استفاده کرده و در سال ۲۹۶ امارت را در قبضه  
خود آورد. او هم یک سال بعد در جنگ با سبکری بدست دشمن اسیر  
گردید. بعد از محمد بن علی بن لیت امارت را برای خود گرفت و چون  
تازه کار بود سررشته امور از دستش پاشیده و زمینیه برای سقوط  
آماده شد. از طرفی اغشاشانیکه در بن حصه مملکت رو نما میگردد  
حکومت جوان آل سامان را خواهی نخواهی به متأثر مینمود. علاوه این  
وضع مظاهر نصیب العین و مفکوره وحدت ملی خراسان بود. سیاست عاقلانه ایکه

(۱۹)

باد شاهان سامانی در بادی امر با مقام خلافت پیش گرفته بودند  
از یکطرف را عدلیکه گاه گاه بوسیله حکمداران و اقتدار یافتگان سیستان  
سر میزد و دربار بغداد را هوش می ساخت از جانب دیگر باعث این شد  
که مقتدر خلیفه عباسی عهد ولوای سیستان را به احمد بن اسماعیل بفرستد.  
احمد بن اسماعیل که از یک سال و چند ماه به این طرف در هرات  
میگذراند لشکری با ساز و برگ مکمل به سر کرد کی حسین بن علی المرورودی  
برای فتح آندبار فرستاد و چند نفر دیگر از سر کردگان لشکری  
را مثل احمد بن سهل محمد بن المظفر ابراهیم و یحیی پسران زید و به  
را با وی همراه ساخت . در ماه جمادی الاول سال ۲۹۸ جنگی مدهش  
در نزدیکی شهر سیستان رویداد و در اثر تیراندازی دسته جمعی ایله لشکر  
حسین نمود یک تعداد از مردمان ایله جاری رو بگر بفرستادند . ابو علی  
محمد چاره را حصر دیده و به شهر داخل شد و برادر خود معدل را که در حبس  
داشت آزاد نمود و چنین قراردادند که معدل شهر را حفظ کند و او قصبه را .  
معدل که خود را در ایتم آزاد دید بنام خود طبل نواخت . ابو علی محمد  
هم راه بست پیش گرفت تا از آنجا کمک لازم تهیه به بیند .  
گویند احمد بن اسماعیل نیز بدنبال سپاه عزامی روانه شد و در فرآه  
شنید که ابو علی محمد به بست ورود نموده لذا بدنبال شقاقت . ابو  
علی هم در آن وقت به رخد بار خج ( قندهارا مر وز ) رفت و احمد بن  
اسماعیل او را از آنجا باز یافت داشته و با خود گرفت .  
احمد در حدود سه ماه در کنار رود هیرمند پایبده و چنانکه مورخی می نویسد  
سیرت فیکو بر مسلمانیان بگستریده (۱) و حاتم بن عبدالله الشاسی را والی بست  
مقرر کرد .



از آن طرف هنگامیکه معدل خیر دستگیری ابو علی محمد برا در  
 خو در اثنین حاضر بمصالحه شده و شهر را سپرد لشکر سامانی کرد .  
 از جانب احمد بن اسماعیل سیمجوردوانی بهجت والی آنجا تقرر حاصل  
 کرده و حسین مرو رودی به هرات برگشت و معدل را هم با خود برد .  
 سیمجوردوانی بعد از دو ماه از امارت سیستان معزول گشته و عوض  
 او ابو صالح منصور بن اسحق بدان سمت تقرر یافت . بو صالح بنا بر وجود نرم  
 خوبی خود طوریکه لازم بود نتوانست دل مردمان آزاده سیستان را بدست  
 آورده و سرکشان آنها را رام کند . از بین سرکشان یکی محمد بن  
 هر مز مشهور به مولی سندلی (۱) را نام می برند . گرچه مورخین در اصل  
 ماده اغتشاش اختلاف دارند با آنها دست او را در این اغتشاش بی تأثیر  
 نمی دانند . هر طوری بود منصور بن اسحاق را به بند آورده و علی الرغم  
 مولی سندلی کسه برای خود ادعا داشت ابو حفص عمرو بن یعقوب بن محمد  
 را به امارت برداشتند . وی منصور را حما به کرده و قتنه مولی سندلی را توسط  
 محمد بن عباس کولسکی (با کورگی یا حفار) فروشانند . اما این محمد  
 خود مصدر شورشهایی گشت تا اینکه حسین بن علی المرورودی را دوباره

(۱) کردیزی مخالفت او را از لحاظ نرمیدن وظیفه مقرره اش میداننده تر نبوده  
 میگوید نزد ابوالحسین علی بن محمد العارض (یا حسین بن علی بن محمد العارض)  
 آمد و عارض او را گفت ترا آن صواب تر که بر باطنی بنشیند که پیر شده و از تو  
 کناری نیاید . محمد بن هر مز را خشم آمد و از امر دستوری خواست و به سیستان رفت  
 و اندرا استاد همه مردم و اهل غوغای سیستان را از راه ببرد . زین الاخبار ص ۱۷۰ .  
 مولف تاریخ سیستان طغیان او را از سبب استغفار همسر نسبت به مردم و زیادت خواستن مالیات  
 دانسته و میگوید «محمد بن هر مز المولی که مولی سندلی گفتندی از مولی محمد بن  
 عمر و بود وی مردی جلد بود . اندر مظالم شد و گفت : به سیستان رسم نیست که مال  
 زیادت خواهند و لشکری بشکر جای باشد . . . ص ۹۷ تاریخ سیستان .

(۲۱)

ما مورد دفع فتنه او نمودند و منصور و والی آنجا که از عهد خدمت بر آمده فتوانسته  
بوسه ماوریت دیگری در نظر گرفته شد و سیمجور مجدداً بعبث والی مقرر شد.  
ظاهراً بعد از این برای امیر سامانی موشوع جالب توجهی باقی نماند  
و از هر جهت خاطرش آرام گرفت و بیشتر اوقات از شهر بر آمده مولعانه  
بر شکار می پرداخت.

در یکی از این شکارها ناعه ای از ابو العباس صعلوک (یا محمد بن  
صعلوک) والی طریستان برایش رسید که از حمله حسین اطروش خیر میداد  
این واقعه بر روحش تأثیر ناگواری کرده و از خدا خواست که آن  
آن ملک از دستش میرود او را مرگ دهد!!

سپس جانب لشکر گناه آمد چون از شهر دور بود شب را در همانجا  
خوابید.

چند نفر از غلامان که از وی کینه گرفته بودند به خوا بگناه امیر  
که انفاقاً پیره و محافظی آنشب نداشت ریخته و گلاوی او را بریدند ۲۱  
جمادی الاخر سال ۳۰۱.





السعيد ابو الحسن نصر

جسد مقتول امير شهيد را به شهر نقل دادند، بعد از انعام گفن و دفن  
 جمهور مردم اعم از بزرگان دربار سرداران لشکر، دبيران کارداران  
 دولتی، علماء و روحانیون و طبقات دیگر مردم بسوی نصر کوچک روی آوردند.  
 بسره هشت ساله امير هنوز منظره وحشت آور قتل پدر را فراموش نکرده،  
 دیدانبوه مردم بطرف او می آیند. سعد خادم یا احمد بن لیث (۱) شجته  
 بخارا نصر را بر دوش سوار نموده و از بین جمعیت عبور میداد. این وضع بر روی  
 ناخبر نموده و معصومانه فریاد زد «بامن چه کار دارید آیا مرا هم مانند  
 پدرم میکشید» ۱۱

هر طوری بود امر بیعت پاشهزاده کوچک صورت گرفت. تقدیر چنان  
 رفته بود که این پسر خوردسال یکی از پادشاهان بزرگ عالم کسرده  
 و در دنیای آرزو و بعد از آن تمش به بیلی برده شود.

\*\*\*

با وضع فعلی برای نیابت سلطنت وجود مردمی با کفایت و درایت که  
 از عهد پیشتر دامور ایالات دور و نزدیک خراسان و ماورالنهر بنویسند  
 برآید الزم می نمود.

بعد از گفتگوهای زیاد ارباب حل و عقد به نیابت وزارت ابو عبیدالله  
 محمد بن احمد الجیهانی رضایت داده شد. بدست این شخصیت براننده دردوران  
 وزارتش کارهای بزرگی انجام یافت، معظم له برای استحکام پایه های  
 حکومت سامانی از جان و دل میکوشید. گویند در هیچ کساری قصد نکرد  
 الا مقصود او حاصل شد. (۲)

(۱) کامل التواریخ این امیر ص ۲۹ ج ۸

(۲) زین الاخبار ص ۱۹

امیر اصریدستیاری وزیر نامی خود جیهانی اول و سپس بلعمی و همچنین وفاداری و دلاوریهای حمویه سیه سالار و چند تن دیگر از سرداران مجرب خود توانست در دوره سی سال سلطنت مدعیان داخلی را کوش مالی دهد و با حریفان خارجی که قصد مملکتش میسر کردند دست و پنجه نرم کند و متصرفات زیادی برای مملکت خود خراسان (به مفهوم عام آن) کمایی نماید. اینک وقایع سی سال و سی و سه روز حکمرانی آن پادشاه بزرگوار را در دو حصه متناظر یکی واقعات داخلی و دیگری رویدادهای خارجی ذیلا مینمایم:

واقعات داخلی: مقارن جلوس امیر سعید، حکومت سیستان را یکی از سرداران سامانی به نام سیچور دوانی در دست داشت

ابو منصور عبدالله بن احمد الجیهانی به حکومت بست و رنج (قندهار) مقرر شده و هکذا سعد مالمقانی به حکومت غزنی منصوب بود گویند اهالی سیستان از رویکار آمدن حکومت جدید به وحشت افتاده و سیمجور را از آن ناحیه بیرون کردند. (۱) بلافاصله ماموری از طرف خلیفه بغداد بدان ناحیه مقرر شد و در اثر آن ناامنیها و زردو خوردهایی ظهور کرد تا اینکه بعد از چندی چنانکه شرح آن بیاید اباجعفر که از باقیمانده های خانواده آل لیب بود به حکومت رسید و دولت سعید تصریمه تنها متعرض او نشد بلکه به نظر لطف و شفقت در وی تکریمت

از وقایع اول دوران سلطنت امیر سعید یکی خروج اسحق بن اسد است وی که کای پدر نصر و آزاد کرده احمد بود که در سمرقند حشمت و جایمی بهم رسانده بود. مشارالیه توانست حکومت نواده برادر را بر خود هموار کند لذا بر خود لباس واقفانندان لشکر مقرر کرده و با لشکر قوی بطرف بخارا حمله آورد. در بار امیر سعید نصر حمویه بن علی سیه سالار

(۱) کامل التواریخ ابن اثیر ص ۳۰ جلد ۲ طبع مصر



وسرदार مجرب و وفا دار قدیمی آل سنا ما را بدفع اربابا مزد کرد  
در رمضان سال ۳۰۱ جنگ شد بین اسحق عاسی و اشکر  
امیر در حصه (خرجنگ) در گرفت حمویه در جنگ غالب آمده  
واسحق بهزیمت رفت. مرتبه دوم نیز اسحق از دور و نزدیک استمداد سپاه  
کرده و حمله را تکرار کرد. این بار هم نتوانست با حریف قوی پنجه بیروز  
شود بناچار راه گریز پیش گرفت حمویه او را تا سمرقند تعقیب کرد و در آنجا  
هم مامورانی برای دستگیری او بر گماشت اسحق مضطر شده سرعذر پیش  
آورد و خود را تسلیم نمود با اینصورت اولین عصیان رونما شده در سال اول  
سلطنت امیر سعید نصر فرو نشانده شد و مدعی آن از یای درآمد. از پسران  
اسحق یکی الیاس بود که فراراً به فرغانه رفت و دیگری منصور که حکومت  
لیشاپور داشت این دو پسر با وجودیکه پدرشان دستگیر و تسلیم هم شده بود  
از مخالفت دست برداشته و اقداماتی ضد حکومت نمودند. الیاس سپاهی گرد  
آورد و میادرت به حمله نمود اما نا کام شد و راه عزیمت پیش گرفت. منصور  
هم حسین مرودی را که از دولت سامانی خاطری آورده داشت با خود متحد  
ساخته و علناً بنای مخالفت را گذاشت. علت رنجش حسین مرودی را که روزی  
از سرداران لشکر بود مورخین چنین می نگارند:

دو زمان حکومت احمد پدر نصر در سال ۲۹۷ لشکری برای فتح سیستان  
به سر کرد کی حسین بن علی مرودی (مرودی منطقه بالامرغاب امروزی است)  
فرستاده شده بود و مشارالیه آنجا را فتح نمود. میگویند حسین در برابر این  
خدمت توقع داشت که حکومت آن ولایت را بدو باز گذارند اما این خدمت را از  
دریغ داشتند و به منصور ریس اسحق حریف سابق و یار لاحق او سپردند. دوسه ماهی  
طول نکشید که مردم از منصور به تنگ آمده و بروی شوریدند حسین یار دیگر برای  
اطفاء آن ناپره نا مزد گردید و باز توانست شورشیان را بر اکنده ساخته و مردم

(۲۵)

رادلاسانعايد ابن بار حسين حكومت آنجا را براي خود مسلم مي پنداشت  
 اما بر خلاف همه چشمداشتها و انتظارات قرعه حكومت سيستان بنام سيمجور  
 دواني اسابت كرده. حسين با دلي مالامال خون سيستان را ترك گفته و بطرف  
 هرات (۱) يعني محل ماوريتش رفت. تا هنگامي كه احمد زنده بود ناميرده  
 نتوانست مخالفت خود را علني سازد اما با رويكار آمدن امير سعيد و اطلاع از جنگ  
 اسحق و فرزندش اليا س، چنانچه منصور پسر ديگر  
 اسحق بر او كسرتنه و هرات را ضبط نموده بعد از آن به سوي  
 نيشاپور حركت كرد. براي دفع شورش اين دولتي حمويه سياه سالار ماور  
 كره را ايده شد هنوز حمويه به نيشاپور نرسيده بود كه منصور با ثمر زهر بگه  
 باو خود ائده بود و در وفات كرد. حسين هم كه خبر آمدن سياه را شنيد پس بجانب  
 هرات عازم شد در آنجا محمد بن حديدكي ديگر از عاصيان نيز بدوييوست  
 حسين بعد چندي از هرات با سپاه كرد كرده خود به سوي نيشاپور روان  
 شد و همرا در منصور بن علي را در هرات جانشين خود ساخت. اين بار  
 از طرف دربار نصر احمد بن سهل كه مكاري براي سر كويي حسين مرورودي  
 فرستاده شد. احمد بن سهل هرات را از نزد منصور بن علي باز ستانيد و به  
 تعقيب حسين برآمده (ربيع الاول ۳۰۶) و بر او دست يافت.  
 بعد از رفع غايله حسين مرورودي احمد بن سهل به حكومت نيشاپور  
 منصوب گشت. گويند وعده هايي نصريه احمد داده بود كه در مقام ايضا  
 بر نياهنده از آنچه احمد متوحش گشته حكومت خراسان را مستقلاً از  
 خليفه المقتدر بالله خواستار شد خلفيه عباسي كه هيچنگاه طرفدار وحدت  
 حكومت ملي نبوده و مخرباً از اقتدار خراسان بيان انديشناك بود اين خواهش  
 را به ميل خاطر پذيرفت.

معلوم نيست يادشاه ساهاني به يك نائب الحكومه چه وعده يي داده بود

(۱) طبقات ناصري ترجمه ميچر راوژني، ص ۳۶ ج ۱۰

جلد (۳۰۰) تاريخ تعداد طبع



(۲۶)

که از اجرای آن سر باز درنایب الحکومه راه طغیان پیش گرفت امر واقع  
اینکه احمد بن سهل از قوه ای که زیر فرمان داشت مغر و رشده من غیر  
استحقاق بنای فرما بر و این گذاشت.

احمد بن سهل نام التسمید نصر را از خطبه انداخت سوی جر جان  
رفت و قرانکین سردار سامانی را از آنجا رانده و به هر حد و در آنجا  
سوری بغایت محکم ساخت و حین آمدن لشکر سامانی - زیر قیادت حمویه  
سپه سالار - خود را در آن متحصن ساخت. حمویه افسران خود را فرمود تا  
با احمد سهل تماس گرفته و بدو اظهار تمایل کنند احمد احتیاط را از دست  
داده و از حصن خارج شد و به حمله پرداخت. اینجا بود که خدعه حربی حمویه  
مدعی عاصی را از پای در آورد و گرفتار ساخت. (۱) (رجب سال ۳۰۷)  
در سال ۳۰۹ ابو منصور عبدالله جیهانی بحکومت هرات، فوشنج و با دغیس  
مقرر شده و به شهر اول الذکر برای اشغال مهوریت آمد.

موضوع سستان: بیشتر از انتصاب سیمجور در سستان سخن بمیان آمد. وی  
بعد از انتقال حکومت از احمد به نصر در حفظ حوزه زیر  
فرمان خود کوشش زهاد کرد اما چون سر هنگامان بگمان از نزد وی  
برفتند به تمهائی با شورشیان مقاومت نتوانستند و رخت خویش از آن بلده  
بیرون کشیدند. بدر الکبیر از مقتدر خواست تا امارت سستان را برایش بدهند  
همان بود که بدر دو نفر ناما بنده خود فضل بن حمید و ابویزید خالد بن محمد  
المروزی را بدافع فرستاد.

(۱) کرد پزی س ۲۱۰. این اثر قضیه گرفتار شدن احمد را روی همان خدعه حربی  
دانسته مرید امی نویسد و حمویه آوازه در انداخته بود که من احمد را به سوراخ موش  
کرده ام و راه فرار را بر او بسته داشته ام احمد ازین آوا بر آشت و از حصن خارج شده  
الکامل س ۴۴۰ ج ۸

(۲۷)

خالد از بو منصور جیهایی که حکومت بست را داشت خواست تا از امور  
 اداره آنجا دست بکشد. در نتیجه جنگی روی داد و بو منصور به هزیمت شده  
 و از سعد طالقانی کسه در غزنین بسود استمداد کرد. سال ۳۰۲  
 سعد و جیهایی متفقاً حمله برده و بنا بر بنده فضل را برون راندند. فضل از بدر استعانت  
 جست و سپاه بسیار بیاری او آمد در نتیجه جیهایی شکست خورد و سعد اسیر ماند.  
 بعد ازان برای چند سال حکومت سیستان چون باز بچه بدست حکام محلی  
 و بنا بر بنده خارجی خلیفه میگشت و این حال معارن باهنگ می بود که حسین  
 مرد رودی و باز احمد بن سهل با فرمائی کرده و در بار و امتوجه خود ساخته  
 بودند. بالاخره در محرم ۳۱۱ ابو جعفر احمد بن محمد بن خلف بن اللیث  
 بروی کار آمد وی توانست وضع آشفته ملک را سر و سامان بخشد و حاکم  
 خوبی برای رعیت باشد. السعید نصری با این مرد به نظر اطف میدید و بین  
 ایشان پیش کشهای رد و بدل میکردید. روح بک جهتی و احترام در بین شان  
 بخوبی آشکار بود و در مواقع بحرانی اباجعفر از در بار استمداد می نمود  
 و در برابر دشمنان خارجی با هم اشتراك مساعی میکردند.

واقعه برادران نصر از وقایع مهم داخلی یکی هم خروج برادران امیر سعید  
 است که در جمادی الاولی ۳۱۷ صورت گرفت این واقعه  
 که منجر به رها شدن کردن کشان و بیاد رفتن خزانه و برهم خوردن  
 وضع آرام ملک بود در سر نوشت دولت ساهانی بی تاثیر نمائند.

امیر سعید برادران خود (ابوز کریا یحیی و ابوصالح منصور و ابواسحق  
 ابراهیم) را که برایشان مطمئن نبود در کهندژ حبس کرده و با بتخت و ابغزم  
 نیشاپور تسرك گرفته و ابوالعباس بن یحیی بن اسد ساهانی را  
 به نیابت گذاشته بود. مردی بنام ابی بکر خباز و طیفه رسانیدن جیره  
 این چند نفر محبوب سیاسی را بدوش داشت. این مرد با فریفتن در بیان کهندژ



و همراہ ساختن چند نفر عسکر، محبوسین را رهایی داده و هنگامه عجیبی  
 در بخارا برپا نمود. و هائی یافتگان خزائن و قصرهای نصر را بغارت بردند  
 و در اثنای این اغتشاش آتش سوزی مدہشی ہم در محله کر دون کشان  
 واقع شد و همه آن محله بسوخت. بمجرد شنیدن این واقعه امیر سعید  
 از بیشا بسوخت و حیرت کرده و ایسا بکر محمد بن مظفر  
 سرگردان سپاہ را از خبر جان طلب کرد.

امیر سعید با همراہان بہ شهر رسیدہ و محمد بن عبداللہ بلعمی بہ پسر  
 حسین مرو رودی کہ در سپاہ ابوز کر یا بود نوشت تا ابوبکر خباز را  
 کہ فرماندای اغتشاشیون یافته بود دستگیر کنند. او ہم فرمان وزیر را بجا آورد.  
 با عبور امیر سعید از دریا، بجای بہ دواخی چغانیان گریخت و چون در آنجا  
 ابوعلی پسر ای بکر محمد المظفر را دید بہ تر مذ رفت و بازار از ہر گذشتہ  
 وارد بلخ شد قرآنکین کہ آنوقت در بلخ می بود با بجی ہمدست شدہ و ہر دو  
 بسوی مرو خارج شدہ. بجی با ابوبکر محمد بن المظفر حکمران بیشاپور  
 بنای مکاتبہ را گذاشتہ و او را بہ لطف خود امید وار ساخت محمد ظاہراً  
 وعدہ مساعد داد. بمزم قدمبوسی! بہ سوی مرو روان شد اما از نیمہ راه عنان  
 بطرف ہرات و فرشتہ گردانندہ و رفتار خود را نیز تر کرد. بلافاصلہ ہرات  
 را بمزم چغانیان ترک گفتمہ از رام غرستان روانہ مقصد شد. بجی کہ از آمدن  
 او باخبر نہ بود لشکری بمقابلہ روانہ کرد. جنگی مدہش در همان حدود  
 رخ داد. محمدایشانرا منہزم ساختہ و رخت خود از غرستان بیرون کشید  
 محمد از پسر خود ابوعلی کہ در چغانیان بود استمداد سپاہ کرد. و بہ سوی بلخ  
 گرایید. در آنجا با منصور ملاقی شدہ جنگ شدیدی کرد. منصور بہ جوز  
 جانان گریخت. محمد بہ چغانیان آمدہ شرح ماوقع را پس ای  
 مخدوم خود امیر سعید نوشت. امیر سعید نصر ازین خبر مسرور شدہ و ولایت

(۲۹)

بلخ و بخاراستان را بدو بخشید. امیر که شخصا به تعقیب یحیی بر آمده بود در  
 بلخ رستاقی با محمد سر دار فاتح خود یکجا شد. یحیی که متواری به هر طرف  
 میگشت در سال ۳۱۹ هرات را از شعباسی گرفته و درو از هرات شهر را  
 سوختاند و دیوارهای آنرا بر انداخت و حیثیکه خبر آمدن امیر سعید را  
 شنید با قراتکین به بلخ آمد اتفاقاً فردای روز حرکت از امیر سعید به هرات  
 نزول اجازت نمود کرد و سمیعور را یازدالی آن ناحیه مقرر نمود. در همین  
 وقت منصور و ابراهیم برادران یحیی از امیر امان خواستند قراتکین حمله  
 اندیشید تا امیر را از خود منصرف کند پس یحیی را از بلخ به بخارا  
 فرستاد و خودش به بلخ نشست بمجرده و زود امیر سعید به بخارا برگشته  
 و به سمرقند رفت و از آنجا باز بقصد حمله آمد اما برخلاف انتظار قراتکین  
 او را کمک نکرد و او هم به سوی نیشابور روان شد و محمد بن الیاس در آنجا  
 بود و قوت یافته بود مدعیان که از آمدن امیر باز شنیدند پراگنده شدند.  
 محمد بن الیاس به کرمان رفت قراتکین همراهِ یحیی به بست شتافت.  
 در سال ۳۲۰ امیر سعید به نیشابور وارد شد و قتلش را که از سه  
 سال پیش شروع شده بود و ایشمه زحمت و درد سر بار آورده بود حالا خواهش  
 شده یافت امیر که مدعی کریم النفس و باعفو بود از گناهان همه شان  
 در گذشته ولایت بلخ را باز به قراتکین داد اما عمر با و وفا ننموده و در  
 بست مرد. یحیی را هم امان دادند و باسرافشانند گوی تمام نزد امیر آمد.  
 امیر سعید همچنانکه آن هنگام قریب سلطنت کرده بود در سال ۳۲۱ منصور  
 پسر علی را به ولایت هرات والی مقرر کرد و مشارالیه تا سال ۳۲۵  
 یعنی تا هنگام مرگ خود در آن ولایت حکومت داشت پس از او هم محمد  
 بن حسن بن اسحق بدان ولایت مامور گردید.



وقایع خارجی دوره چنانچه از طرز زینش آمده و اجراءات ماورین امیر  
 بر می آید در بار ناصر مایل به تعرض و حمله در برابر  
 پادشاهی سعید ناصر هیچ کسی نبوده و صرف در مقابل حملات متعرضین  
 به دفاع می برداخته است. در همان حال بیشتر توجه  
 شان این بوده تا در صورت امکان از سلاح و آتش کار بگیرند مثلاً در موضوع  
 طبرستان دیده می شود بار چندیکه از طرف خلیفه اصرار بچنگ می شد با  
 ناصر کبیر صاحب آنجا صالح بعمل آمد اما زمانیکه حسن بن قاسم داعی سعید  
 جانشین ناصر کبیر در سال ۳۰۸ لیلی بن نعمان را به جرجان که همیشه متنازع  
 فیه بین دولت سامانی و دیلمی می بود مقرر کرد و او قرا تنگین را شکست  
 داد. و بخیال تسخیر بعضی از شهرهای سرحدی خراسان افتاد و بدو سه  
 دامغان و یازبه نیشابور تاخت حمویه سپه سالار با محمد بن عبدالله بلعمی  
 و ابو جعفر سلوک و خوار زمشاه و سیمجور دواتی متفقاً ماورمه بله و مقاتله  
 با ایلی گشتند. این جنگ در حصه طوس رویداد و فتح آخر نصیب سامانیان  
 گردید. لیلی در کسوجه بن بستنی کبیر آمده و اسیر شد  
 در سال ۳۱۵ اسفار بن شیرویه که از نزد ما کسان دیلمی کبیر بخته و به  
 پناه بکر بن الیسع حاکم جرجان آمده بود بعد از قوت بکر از جانب امیر ناصر  
 به حکومت جرجان مقرر شد. اسفار در سال ۳۱۶ حسن بن القاسم الداعی  
 صاحب طبرستان را کشته و ری قزوین زبجان امیر قم و کاشان را بنام  
 امیر سعید فتح کرد. هنگامیکه اسفار از امر طبرستان فارغ شد بسوی  
 ری آمده آنجا را از نزد ما کسان بن کاکای گرفته و بران شهر نیز مستولی  
 گردید بعد از مدتی چون جلال و جبروت یافت ازک خدمت امیر ناصر گفته و عصیان  
 پدید کرد. امیر که این وضع را دید شخصاً بعزم سر کوبی او روانه شد اما  
 از پیش نامه ای هبشی بر قبور اطاعت ویر داخت خراج بدو فرستاد. مظرف

(۳۱)

وزیر اسفند او را تصحیح داد تا اطاعت نصر را کردن نه از اسفار عاقبت  
 شروط نصر را پذیرفت و مال و خراج نواحی مقبوض را بدو فرستاد. بعد از  
 هر گز لیلی ' جرجان برای یارس که سابقاً غلام قرا تکین بود ماند.  
 وقتیکه لیلی بن نعمان کشته شد قرا تکین به جرجان آمد یارس غلام از او  
 امان خواست اما چون او قبلاً به دشمن پناه داده شد بود مورد عفو قرار نگرفته  
 و از بین برده شد. مقارن آن هنگام ابوالحسین بن الحسن بن علی الاطروش  
 در کرکان وارد شد و سمیجور دوانی برای مقابله با او شناخته و در فرسخی  
 شهر پیاد شد و ابوالحسین را محاصره کرد. محصورین که عبارت از هشت  
 هزار سوار دیلمی و کرکسانی بودند دفعه محاصره را شکست داده و بقصد  
 حمله دسته جمعی بیرون شدند سمیجور که قبلاً یک تعداد از سپاهیان  
 خود را در کمین گناهی پنهان داشته و قلیلی را در خدمت اسکا هداشته بود  
 بدو آیین سپاه آشکست کرده و عساکر دشمن مشغول چور و چپاول گردیدند.  
 پنهان شدگان که آن گناهان سر از مکن ها بیرون کشیده و تا ختنی هر چه شدید کردند  
 تلفات زیاد بردیلمیان را در شد و ابوالحسین خود را از عمر که بیرون کشید.  
 بعد ازین فتح سمیجور و محمد بن عبدالله بلعمی به تعقیب ما کان پرداختند  
 اما چون کار با او بکطرفه نشد با قبولانیدن شروطی چند به صلح گراییدند  
 امیر سعید در اوایل سال ۳۱۴ بنا بر تشویق خلیفه المقتدر بالله بعزم تسخیر ری  
 بر آمد قاسم غلام یوسف که در آنجا بود به گوشه ای رفت و نصر بر آنجا استولی  
 شد بعد از دو ماه پاییدن در آنجا خود عازم خراسان گردید و سمیجور را در  
 آنجا والی مقرر کرد چندی بعد محمد بن علی سلوک به ولایت ری بر  
 گزید و شد و تا اوایل شعبان ۳۱۶ به حکومت آنجا بود چون مرخص شد  
 از داعی و ما کان مطالبه کرد تا آمده ری را متصرف شوند (۱).



در سال ۳۲۱ مرد آویج (۱) جانشین اسفار عهد سابق و وزیر پای گذاشته و بسوی  
 جرجان آمد در این وقت ابو بکر محمد بن مظفر بحالت مرند در آن  
 ناحیه می بود و قتیله مرد آویج قصد جرجان کرد ابو بکر به نزد امیر سعید  
 شافقه بمجرد وقوف از دست اندازیهای مرد آویج ترتیبات مدافعه گرفته  
 شد اما پیش از آنکه عمل را به قوه جواب بگویند توسط وزیر نامی خویش  
 محمد بن عبدالله بلعمی به مطرف بن محمد وزیر مرد آویج (مطرف همان  
 وزیر است که در زمان اسفار هم مخدوم خود را مشوره سلج داد و ما بیشتر  
 از آن ذکر کردیم) نوشت و سفارشهایی با رمود این خر را به مرد آویج  
 واژگونه رسانیدند وی بی تامل امر قتل وزیر خود را داد بلعمی پیاپی  
 هم بخود مرد آویج بدین مضمون فرستاد: چنین می نماید تو مطرف وزیر  
 خود را برای اینکه به پیشدل مردمان جرجان با تست یا نه به جرجان فرستادی  
 همچنانکه عمرو لیث احمد بن ربیع را به بلخ فرستادالا بدعا قیت  
 آن واقعه را شنیده ای! چگونه می توان باشا هیکه سد هزار مرد از غلام خود  
 و موالی پدرش بدور او طواف میکنند مقابل شوی همان به که از سر جرجان  
 دست بر ادوی و راه خود گیری و از وی آنچه مصالحه شده ببرد از وی ، مرد  
 آویج از راه بلخ آمده بود بر گشت و تا زنده بر دهن عرض ساها بیان شد. آنستگاه  
 که نصر از امر جرجان فراغت حاصل کرد با بکر محمد بن مظفر را به پا داشت  
 و شادتها و خدمت شانداوش به سیاهسالاری اردو و حکومت خراسان مقرر نمود  
 ابا بکر محمد بن مظفر ماکان بن کاکی یکی از سران  
 لشکری مرد آویج را که به راه خراسان آمده بود و حکومت جرجان مقررش  
 کرده بودند با هم در دستگیری محمد بن الیاس ساخت ماکان گر چه شهر  
 کرهای را منصرف شد نتوانست بر الیاس دست یابد.

(۱) مرد آویج از سرداران اسفار بود جمعی از لشکریان را که از سو سو سیرت اسفار  
 به تنگ آمده بودند با خود یار ساخته و او را ازین برد و خود زمام امور را در دست گرفت

(۳۲)

در سال ۳۲۴ محمد بن مظفر باوشمیگر برادر مرد آبیج صاف داد .

در این جنگ ما کسان از روی ما سپاسی آنهمه اکرام ساهاقیان را نادیده  
گرفتند و بجانب آل زیار پیوست .

در محرم سال ۳۲۸ ابوعلی یسر محمد بن مظفر چغانی که عرض پدر بجهت  
سیه سالار هفتر شده بود به تمقیب ما کسان جانب گرفتار شد .  
ما کسان برای جلوگیری از ورود ابوعلی راه ما را همه زیر آب کرده  
بود ابوعلی از راه دیگر خود را رسانده و شهر را به ما سر آمد .  
بالاخره در اثر وساطت شیرج بن نعمان هدیشقدر شد که ما کسان شهر را  
تسلیم کرده و خود فراراً بجانب طبرستان بروند .

ابوعلی در اواخر سال ۳۲۸ سیمجور را به حکومت جرجان مقرر داشته  
و خود در محرم ۳۲۹ بدیبال حریف بهری رهسپار شد در بیع الاول همین  
سال جنگ سختی درری بوقوع پیوست و ما کسان در آن نابود شد .

ابوعلی بعد از گرفتن ری سیاه را به طرف بلاد جیل سوق داد و آنجا را  
فتح کرده و برزنجان ، ابهر ، قزوین ، قم ، کرج ، همدان ، نهاوند و دینور  
مستولی شد . این بزرگترین دست و توسعه بود که در طول مدت  
حکمرانی ساهاقیان نصیب امیر سعید نصر بن احمد گردید .

امیر سعید در ماه رجب سال ۳۳۱ بعد از ۱۳ ماه بیماری سلوفات یافت .  
او مردی کریم النفس ، عادل ، باگذشت و صاحب تدبیر بود . در زمان  
او بزرگترین دانشمندان و شعرا و رجال ظهور کردند و اغلبشان از بارگام  
او بهره ها بردند .



امیر حمید نوح بن ناصر

امیر سعید نصر دارای سه فرزند بود اسماعیل ، نوح ، محمد و از بین ایشان اسماعیل بیشتر مورد لطف و عنایت پدر قرار داشت. چنین می نمود که شاه اسماعیل را برای جانشینی خود در نظر گرفته باشد زیرا سرپرستی و تربیت او را بیکی از بزرگان دربار (ابو الفضل احمد بن حمزه) سپرده بود و می خواست کشور پهناور خراسان و ماورالنهر را بدست مردی آزموده بسپارد از قضا اسماعیل دوزمان حیات پدر وفات یافت و تربیت مطابق تقدیر واقع شد.

جلوس امیر چون در جمادی الاخر ۳۳۱ امیر نصر

چشم از جهان پندو شید امیر نوح برار یکه شاهی

حمید نوح جلوس کرد و برای اینکه احساسات مذهبی اطرافیان

را که در اواخر سلطنت پدرش رو نما شده بود فرو نشاند با شد این ابو الفضل محمد بن احمد العاکم را به سمت وزارت خود برگزید این مرد که به تقوی و پرهیزگاری مشهور بود و یکی از فقهای عصر به شمار میرفت ظاهراً از لحاظ موقع آتقدیر مناسبی نمود اما در واقع چون فقیه مزبور در امور سیاسی و اداری وارد نبود باعث بی اکتفاگی بیشتر احوال گردید. مقارن جلوس امیر نوح خزانه دولت از اثر شورش برادران امیر سعید تهی شده و تفاق و پراکندگی در امور مملکت دست داده بود از اینست که در چنین وضعی انتخاب یکی از عباد و زهاد به مقام وزارت با وجود در نظر گرفتن پهلوی دینی آن عملاً مفید ثابت نشد و اسباب ضعف دولت امیر نوح را فراهم داشته و بالاخره منجر به کشته شدن خود وزیر گردید که ذکر آن در موقعش خواهد آمد.

فتح ری

امیر نوح بلافاصله پس از جلوس به ابوعلی بن محتاج

امر کرد تا به ری رفته و آن جا را که رکن الدوله

دیلمی تحت سیطره خود قرار داده بود از دست او

برکناری ابوعلی

(۳۵)

بیرون کشد ابوعلی با لشکر زیاد کمربه اجرای فرمان بسته و روانه مقصد شد. در عرض راه یکدسته از سپاه که در رأس آن منصور بن قرا تکین (یکی از مصاحبین نوح) قرار داشته از وی جدا شد و جانب جرجان پیش راند. مقصد منصور این بود که حسن فروزان را از جرجان برانداخته و خود به تنهایی برای دولت سامانی خدمتی کرده باشد. این مهم از دست او ساخته نشده و مجبوراً به نیشاپور برگشت. ابوعلی نیز از حیث قلت سپاه و خیانت بعضی افراد کناری از پیش برده نتوانسته و عازم نیشاپور گردید. حین برگشت ابوعلی و شمگیر یکی از سران دیلمی که به خدمت نوح در مرو رسیده و از امیر خراسان کمک خواسته بود با او ملاقی شد و امری از جانب نوح بدو رسانید مبنی بر اینکه باید با او شمگیر همدست شد و پسوی جرجان حرکت کنند.

ابوعلی و شمگیر در صفر ۳۳۳ حسن بن فیروزان را از جرجان برداشتند. باری در همین سال ابوعلی بخدمت امیر نوح که درین وقت بمرو آمده بود رسیده و او امری درباره فتح ری دریافت داشت. رکن الدولة دیلمی که از آمدن ابوعلی با سپاه کران آگاهی یافته بود شهر را ترک گفته و ابوعلی به آسانی ری را توانست متصرف شود و حتی عمال خود را به اعمال جهال برقرار کرد در آن و اینکه ابوعلی مشقت های سفر و رنج لشکر کشی را بر خود هموار کرده و با حریفان حکومت آل سامان دست و پنجه نرم می کرد در شهر نیشاپور توطئه هایی از طرف مخالفین خصوصاً منصور بن قرا تکین شدوی صورت گرفته و ذمهت امیر نوح را نسبت به ابوعلی مشوب ساختند. و علی چنین می بیند داشت که بعد از این فتح با او عنایت بیشتر خواهد شد اما برخلاف انتظار در آن خود را دریافت داشت. ابوعلی قبلاً هم رفتی از امیر نوح جدا می شد بر خلاف انتظار آنها بقا می ماند. بنام عارض لشکر با او همراه شده بود این امر نیز از او کران آنها شده خصوصاً که عارض با او وضع خوبی پیشتر نگرفته بود.



متعاقب آن که خبر عزل خود را شنید ضد امیر نوح داخل اقدام شد. اصلاً این عمل نوح از روی بصیرت و بسیار مال اندیشه نبود. گفته می توانیم پس از انتخاب ابو الفضل ملقب به حاکم جلیل این دومین اشتباهی بود که امیر نوح در دوره امارت خود مرتکب شد و عاقبت و خیم آن يك چند باعث کناره گیری از پادشاهی گردید.

ظهور ابراهیم: ابوعلی سردار معزول که کسر به بدخواهی نوح بسته بود اولاً عارض را که مورد نفرت او قرار

گرفته بود گرفتار کرده و برادر خود را به بلاد جبل مقرر داشت.

ثانیاً در اثر مکاتبه از ابراهیم بن احمد کاکای امیر نوح طلب کرد تا با او متفق شده و زمام حکومت سامانی را در دست بگیرد امیر نوح نیز به تجهیز سپاه مشغول شد. درین وقت سپاهیان دولت که بنا بر رسیدن و جایب شان از حاکم جلیل خاطری آزرده داشتند متفقاً بر پا خاسته و علت عصیان ابوعلی و برانگیزگی امور را از سوء سیرت وزیر (ابو فضل الحاکم) قلمداد کردند و تسلیمی او را خواستار شدند و تا جای بر اسرار افزودند که اگر امیر در سیردن او تامل روا دارد همه شان جانب ابراهیم را خواهند گرفت امیر از روی اجبار وزیر را به سپاهیان تسلیم کردند تا هر معامله خواسته باشند با او بکنند!

ابوعلی با ابراهیم بن احمد بن اسما عیل به نیشاپور رسید و منصور بن قراتکین و ابراهیم بن سیمجور با دیبکر سران لشکر بدویوستند. ابوعلی منصور را که یکی از بدخواهان و از افراد موثر در بر انداختن و عزل خود میدانست حبس کرده و دیگران را با خود فروبی پذیرفت و خود در ربیع الاول سال ۳۳۵ بمزم مقاعد ساختن امیر نوح رهسپار مرشد. درین وقت محمد بن عبدالرزاق را در نیشاپور مقرر داشته و برادر خود را که به نوح تمایل نشان داده بود حبس کرد.

در جنگی که با امیر نوح در مقام مر و رویداد ابوعلی و ابراهیم بن احمد غالب بر آمده و در اثر شکستی که به امیر نوح دست داد حصه اعظمه سپاه امیر هم به ابراهیم پیوست. اینان وقتیکه قوت یافتند از بیشتر ی یافتند قصد تسخیر مقر پادشاهی کرده و آهنگ بخارا کردند. نوح هر اسان شده و شهر را ترک و بسوی سمرقند عنان گردانید. در بخارا خطبه بشام ابراهیم خواند. شد و امیر فراری را مخلوع پنداشتند. چندی نگذشت که ابوعلی وضع ابراهیم را با خود خصمانه یافته و از سوء قصد او مستشعر گشت بنا بر آن در ترک و لازم ندیده و به سوی چغالبیان رفت. در خلال این مدت منصور بن قرائنکین از حبس رهایی یافت و بسرعت خود ابراهیم نوح که سرگردان هر طرف میگشت رسانید.

جدانشان ابوعلی - همان مرد که کار ابراهیم را بسامان رسانده بود. و بیوسن منصور به امیر نوح ابراهیم را متوجش ساخته و بسا خود چنین فیصل نمود که باید بار مسئولیت مستقیم را از دوش برداشته و بردیگری تحمیل کند. برای اجرای این اندیشه ابو جعفر برادر امیر نوح را بدام کشیده و ظاهراً به تخت نشاند رتبه سپه سالاری را برای خود بکم داشت. مدتی نگذشت که ابو جعفر هم (شاید در اثر تغییر فکر ابراهیم) خود را بدین امر شایسته ندیده و منفقاً به نوح نوشته و او را دعوت به اختیار تخت و تاج موروثی نمودند.

امیر نوح بعد از محرومیت های بسیار ناگوار در رمضان سال ۳۳۵ مجدداً به بخارا وارد شده از روی غیظ ابراهیم و ابا جعفر را کور ساخت. واقعه دیگری هم در خلال این مدت (از جمادی اول تا رمضان) بظهور پیوست که نمی خواهیم نا گفته از آن بگذریم. بیشتر دیدیم که ابوعلی برادر خود فضل بن محمد را به بند آورده بود. باحرکت وی از نیشاپور فضل خود را رهایی داده و مردمانی دور خود



جمع کرده و بسادعت انشاالله بر او (محمد بن عبدالرزاق) بجنگ پرداخت.

هنکاهیکه انانوا مني لحوه و از او بر او ملاک لحظه کرد بطرف بخارا که

امیر نوح دوباره بر آن استقرار یافته بود شکست . امیر مصلحت چنان

دید که با او نزوی خویش نشان بدهد این ساله آ...

افدا ما یب یوح حسن نظامه ادر آوزوی منتضت شبیه سالاری و حکم را می خراسان

از بر قراری مجدد بود به انوار آن دبا و مشوب کرد و خود در دست کرد فتاری

سر نکر راه بود بر آفتاب میوی نیز خیاهنی غر اهنم کرده بود بیشتر از حرف

به سوی بلخ خارج شد. امیر نوح خواست اگر ممکن شود سر دار

سر کش و از راه مذکور صلح آمیز رام کند با تصور آن بیست امیری

از جاب خورد در بلخ نزد ابو علی فرستاد و گویند شخص ابو علی بدین

امراض بود اما جمعی از سر کردگان که در جنگ مرو از نوح جدا شده

و با وی همراه گشته بودند با فشاری نمودند.

امیر نوح چون از اختلاف بین فضل و ابو علی بدوی آگاه بود فضل را

سر کرده سیاه مقرر داشته و مامور حرب بر او در تن نمود هر دو لشکر

در جمادی الاول ۳۳۶ در مقام جرجیک با هم ملاقی شدند.

دروهله اول جمعی از لشکر با ابو علی در آن جدا شدن اسماعیل

بن الحسن لداعی را کتیدم شد و ابو علی بنو بانه در راه چغرا نینان پیشین

گرفت اما دیری نیکدشت که باز بر بلخ و بخارا ستمان دولت یافت و بطرف مروان

از آن نواحی بجنگ آورد. مرتبه دوم بین اسلکرتی تلک قیادت خنک

برای دستگیری او فرستاده شده است بخاب غنک بر آن ابو علی میرای بجنگ

بسا از اجتناب دور بود. و بیرون علویانکه ادبیم در عزتیه اولی آنکز محض کرده

(۳۹) (۵)

ابوعلی خود بخود متفرق نمیشد موقوف علی کر اوح از اعاظا نما یلات  
 واجتماعات ابوا دری سرا کرده سیاه محال من نمود چنانچه در مرثیه دوام نماید  
 فضل بهین پدرش مینمود گشت و من سخن را سو کرد بکنان دیگر و ابیه مکر فتاری  
 ابوا در راه داد ابوعلی هم از سخا رستان برادری معاف بله به چقا بیان آمد  
 در رو بیع اول سال ۳۳۷ چنگیز بسیار از سخنی در منطقه کوهستان این چقا بیان  
 بین عسا کر طرفین بوقوع پیوست ابوعلی راه ها را بر عشا کر نوح  
 هندود ساخته و ما بحتاج آنها روز بروز تو بقات مینگذاشت با وجود آن  
 سیاه مؤظفا از اذنک داخل شهر چقا بیان شد و قسره های آرا و بران کند  
 ابوعلی راه ها را از بسازه بر آنها بسته و گویا ایشانرا در مفا حربه گرفت  
 بالآخره چنین قرار دادند که ابوعلی بسر خود را به گنجه گمان نزد  
 نوح بر و آینه کند و خود در چقا بیان بماند

مخالف محمد <sup>کرامت</sup> که در مقام اجر چنگیز صورت  
 بن عبد الرزاق <sup>کرامت</sup> محمد بن عبد الرزاق مؤسسه است از ابوا علی  
 بتر در پیشا یولیا اظهار مخالفت کرده و منصور بن  
 قرا نکین برفع او را بر نامه خود و اجاب دانست منصور اولاً به عزت شنافت  
 و ابو الحقیق محمد بن علی را از آن چقا زانده و سپس متوجه پیشا یوز گشت  
 و شمکیر که باز از حسن بن قیر و زان گشت خورده بود با او یکجا شد  
 باشیدین خیز و روزه منصور بن قرا نکین محمد بن عبد الرزاق پیشا یوز را  
 گذاشته به چرخان خزانده شد

در سال ۳۳۷ منصور بن قرا نکین همزاده و شمکیر به چرخان حمله بردند  
 و حسن بن قیر و زان آنها بود در اثناء خود منصور از و شمکیر متخرف شده  
 و سهل انگاری کرد و با هم حاصل صلح نمود و بصر الروابیه کرد و مکن گرفت  
 در سال ۳۳۹ منصور به اکر قتل وی منعموز شد و ابوعلی ابن کاغه خلیفه



و کن الدوله عراقی را از آنجا رانده و امور آن قاعبه را بدست گرفت و کن  
الدوله که خودش در فارس می بود چینیکه از قضیه مطلع شد برادر خود  
معزالدوله را مامور نمود تا با لشکر خراسانی که ری را تصرف کرده بودند  
بجنگد. جنگهای سخت و مدهشی بین منصور و عساکر معزالدوله رویداد  
و عساکر خراسانی توانستند اصفهان نیز پیش برزند. در آنجا هر دو لشکر  
به قحط و غلاد چار گردید.

عراقی هاسبرو قناعت پیشه کردند و خراسانیان استقامت رادر ملک  
بیکسانه آنهم در مشرقه خوار و بار کتاب نیاورده و جانب ری باز آمدند  
بالاخره در ربیع سال ۳۴۰ منصور در ری وفات یافت. جزیره او را از عراق  
به اسپبجای خراسان موطن آبایی اش نقل دادند.

بعد از وفات منصور امیر فوج دو باره بفکر انتخاب ابوعلی که وقتی  
از دست از مجبور به ترک سلطنت شده بود افتاد و عنصری را که بعد از  
ماجرای جوینی های بسیار در کسبجی خزیده و آرام گرفته بود. و باره  
برو بکار آورده و والی خراسان ساخت در حالیکه هیچ مجبوریتی در  
بین نبود که چنین آدمی را با آن همه سوابق ماجرای جوینی صاحب اقتدار  
بسازد و حالا که چنین امری صورت گرفت منتظر نتایج آن باشیم.

و شکیب همان کسیکه به کرات شکست خورده باز بیامردی جیوش  
خراسان بحکومت میرسید این دفعه نیز در سال ۳۴۲ خواستار کمک شد.  
در نتیجه ابوعلی موظف گردید به طرفداری و شعیبگر بار کن الدوله  
داخل جنگ شود. در مقام طبرک جنگی بین خراسانیان و دیلمی ها در  
گرفت و باز مثل گذشته علوفه کمیاب شدو زمستان هم چهره زشت خود را  
نشان میداد. ابوعلی چاره ندیده با تحمیل شرایطی صلح را برقرار کرد.  
از شرایط صلح یکی پرداخت سدهزار دینار به خزانه امیر فوج سامانی بود

(۴۱)

که باید این میلتم را هر سال در کنالدوله بوردازد . و شمشیر از مسامحه  
ابوعلی در امر جنگ و رغبت او بصاحب یغما میر نوشت ، او هم بدون اینکه به  
عاقبت امر عمیقانه ننکرده در حال غضب حکم عزل ابوعلی براسادو کرد .  
ابوعلی هر چند در مقام عذر بر آمد و بزرگسان را به شفاعت فرستاد  
مقبول واقع نگشت . او هم باز مثل سابق خلاف و عصیان ظاهر کرده و در  
نیشابور خطبه بنام خود خواند . نوح برای و شمشیر و حسن بن فیروزان  
نوشت تا با هم صلح کرده را ابوعلی را در میان بگیرند . لذا او چاره را حصر  
دیده و به نزد کنالدوله شتافت و بتوسط معزالدوله از مطیع خلیفه عباسی  
فرمان ایالت خراسان را برای خود حاصل کرد . در سال ۳۴۳ که سال  
اخیر زندگی نوح و شاید هم در ستم بیماری بود که ابوعلی بر ملک حصه خراسان  
مستولی شده و خطبه را بنام مطیع عباسی خواند نوح در ربیع الاول همین سال چشم  
از جهان پوشید اما پیش از وفات بکر بن مالک را بدفع ابوعلی و بدعت  
دالی خراسان مقرر کرد .





الرشید ابو القوارس

عبدالملك بن ابوج

امیر حمید فوج دراز خر عمر چنانکه بیشتر دیدیم از ابوعلی جمالی و نجیده  
و عویض او بکر بن مالک را به سیه سالاری از نو تعیین فرمود. اما بکر تا خواست  
شغل جدید و اشتغال کند تغییری در اوضاع روداد و امر حمید کسوت  
مرگش پوشید و لذت رفتن وی به ناخیر افتاده و بیشتر در زویشدهای سیاسی روز  
مصرف شد. باید دانست که از امیر ابوج پنج پسر باقی ماندند:  
پایین ترتیب:

عبدالملك منصور، نصر احمد و عبد العزیز. بزرگتر همه عبدالملك بود  
و وی از هر لحاظ برای احراز مقام پادشاهی و جانشینی پدرش ایستاده می نمود  
با اینصورت همه بزرگان دربار عموماً و بکر بن مالک خصوصاً کوشیدند  
تا عبد الملك از روی استحقاق بر وی بکار آید. بالاخره در ماه  
ربیع الاول سال ۳۴۳ امیر رشید عبدالملك به کرسی امارت خراسان  
و ماوراءالنهر نشست.

معمولاً حالا موقع آنست که از کسان عمده سلطنت انتخاب شود و کنار  
داران بزرگ مطابق نظریات رئیس دولت راه و رسم اداره مملکت پشاور  
رایش گیرد. اینست که شغل وزارت و تدبیر راه ابو منصور محمد بن  
عزیز سپردند و بکر بن مالک کسب فرمان امارت خراسان را با رضای  
امیر حمید پدرشاه وقت بدست داشت و مخصوصاً در استحکام بنای دولت جدید  
جهدی وافر کرده بود به سیه سالاری و ولایت خراسان منظور شده و اینست که  
راهم بر تبه حاجب الحجابی و حاجب سالاری برگزیده شد.

در خلال این احوال ابوعلی به کمک آل بویه فرمان ایالت خراسان  
را از مطیع خلیفه عباسی کسوفته و بارکن الدواه و حسن بن فیروزان کمر

تسخیر و ولایت خراسان را بستند. بکر بن مالک از این خبر بهم بر آمده و به  
 ده آزادوار فرود آمد و ضمناً از رشید نیز کمک خواست در رهله اول الرشید  
 عبدالملک کمک لازم فرستاد تا از هم سیه سالار توانست حسن بویه را در جرجان  
 و حسن بن فیروزان را بعد از جرم متوقف سازد. بالاخره کمک عبدالملک  
 نیز رسید و رکن الدوله و ابوعلی و حسن بن فیروزان تمام مقاومت بیاورده  
 به طبرستان گریختند. از اقدامات بکر بن مالک بنای فرستادن اشاری به  
 سرکردگی محمد بن ماکنان به ای تسخیر ری است این عمل بنیاد خود  
 دور از سواب بود چه بکر پسری از کنایرا که در جنگ با خراسانیان  
 کشته شده بود سر کرده سیه ساخته و روانه جنگ نمود محمد که در اول  
 هاتور تسخیر ری بود به سوی اسفهان عثمان گردانید و آنجا را از مویدالدوله  
 گرفت اما کمی بعد از دست بو الفضل بن عمید وزیر شکست خورد و نزد  
 آل بویه پناهنده. متعاقب این قضیه ابو سعید بکر مدایب و تحفه های رکن الدوله  
 را پذیرا شده و در اثر نامه های صلح آمیز حسن بویه و ابو علی چغالی  
 حاضر صلح شد با قیاد اینکه حسن رکن الدوله از ری و اعدال جبال هر سال  
 دوسه هزار دینار بفرستد و باوشمگیر مراحمت کند. مطیع خلیفه عمومی این صلح  
 را بخوشی استقبال کرده و از نارسائی خود بحسن بویه نوشت که بپند موقیبت  
 بو علی چغالی در اثر آن صلح مضطر گشته و کمی بعد باحال زار در رجب سال  
 ۳۴۴ در اثر و رای عمومی که در ری آمده بود در گذشت و قایموت او را به  
 چغالیان خراسان جیل کردند.

پس بعد سیه سالار هر چند با مردم وضع بدی نداشت اما سیه ایان از وی دل خوش  
 میبردند بنابر آن جمعی از ایشان بر رسم شایست نزد عبدالملک رفتند تا پادشاه  
 ساهانی از ایشانکه با وجود فرستادن عسکر برای قلم و قمع دشمن ابو سعید  
 مسامحه کرده و حریف را بیرون عذر موجه از دست داده بود بروی



(۴۴)

فهر بود در شقی های از بر سیاه بیشتر بر امیر گران تمام شده امر  
احضار و قتل او را داد. حبشیکه ابوسعید که از ماجرا هم چندان واقف نبود  
به دربار حاضر شد قتل خزانة دار و الینکن حاجب الحجاب او را  
بر زمین ردم و صراو بر گرفتند. در این وقت مقام سیه - الاری و حلو مت  
خراسان نه ابوالحسن محمد بن ابراهیم سیمجوری را گزارش و برای اینکه  
بین دیوان ملکی و مشکبالات نظامی هم آهنگی برقرار باشد منصدی دیوان  
یعنی محمد بن عزیز وزیر را که با سیه سالار سابق از بیاط داشت معزول کرده  
و سپس بزندان انداختند و عوض او ابوجعفر احمد بن حسین عثمی را به  
حیث وزیر بر داشتند. بدینخانه این وزیر و سیه سالار امتحان خوبی در  
اجرای وظایف نداده یکی راه اسراف پیش گرفت و دیگری به تعدی و  
جو مردم پرداخت تا اینکه در سال ۳۵۸ امیر رشید عثمی را از وزارت  
معزول کرده و یک سال بعد ابوالحسن را نیز از مقام سیه سالاری برداشتند.  
کرسی وزارت این بار به ابو منصور یوسف بن اسحاق تفویض گشت  
و سیه سالاری افواج خراسان به ابو منصور محمد بن عبدا لرزاق داده شد  
وزارت ابو منصور یوسف و سیه سالاری ابو منصور محمد نیز چندان دوام  
نکرد تا اینکه دو مرد کور آزموده و مجرب آن مقامات را به کفایت خویش  
گرفتند یکی از اینها که عالم فاضل راز او بنام کان بن نظیر عصر بود و  
خدمات علمی او در تاریخ ادب دری زبانزد عام و خاص است محمد بن ابی  
الفضل بن محمد بن عبدالله بلعمی بحیث وزیر انتخاب شد و دیگر سردار  
مجرب و عالی مقام الیتکین سیه سالار اردو های خراسان مقرر شد و بنا

(۴۵)

آخر حیات الرشید عبدالمک بن بوج عهده دار آن بودند. طوریکه می  
نویسند میان بلعمی و الیتکین عهد مودت و برادری برقرار بود. و هر دو  
معاون بلاد یکدیگر بودند. کم کم پاشیدگی های سابق میخواست ترمیم شود  
و عهد قدیم تازه گردد که واقعه مرگ نایبندگام امیررشید کارها را بر  
کوله نمود. امیر رشید روزی بعد از نماز دیگر به شوق اسبهایی که الیتکین  
هدیه فرستاده بود خواست میدان چوگان بازی بیاراید و با آن بازی باستانی  
دهی به خوشی بگذرانند. تعجیل امیر در امر چوگان زدن کرد پس او  
را به سوی مرگ می کشاید: ففلنأ امیر از اسب بزمین خورد و هنگامیکه  
او را برداشتنده جان بحق تسلیم کرده بود. سال ۳۵۰





السید ابوصالح

منصور بن نوح

امیر رشید ابو الفوارس عبدالملک در حدود هفت سال با کمال قدرت  
حکمرانی کرد و در آخر از اسب بزرگ افتاده و چار سیرد با او میان  
رفتن عبدالملک بزرگان در بار و روسای لشکری به کمکش پرداختند  
که بین برادر و پسر عبدالملک کدام را به جانشینی اختیار کنند .  
ابو علی بلعمی با الیتکین هم عهد بود که بدون مشورت او کس را برای  
انجام نهد بلاد را یک قضیه را به دوست خود اختیار کرده و نظر او را  
طالب شد . الیتکین پسر کوچک پسر او را به جانشینی پدر منظور کرد  
اما پیش از آنکه نامه الیتکین به دست بلعمی برسد دیگر امر او سرداران  
بجانشینی او برادر عبدالملک منصور بن نوح با هم متفق شده بودند .  
دو امر رویکار آوردن منصور غلام خاصه از فایق که او را از همین  
جبهه فایق الخاصه مخرج اندند نقش عده را بازی میسکرد . عاقبت او  
و طرفدارانش اصرار که از طرف بلعمی اختیار شده بود بعد از یک روز  
از میان برداشته امورات منصور را اعلام کردند .  
از همین جامیان طرفداران پسر منصور اختلاف نظر شد و عده و دامنه آن  
تاجایی رسید که الیتکین نسا پور را کد شته و با علامان به سوی مرگز  
روان شد . الیتکین پیش از حرکت به محمد بن عبدالرزاق والی سابق  
خراسان اطلاع داده و او را بر ضبط امور مأمور کرد . در همان جین نامبرده  
از جانب منصور هم به حکومت خراسان اعز شده . علاوه آن مأموریت یافت  
نارس راه بر الیتکین بر بندد . در فی المقدمه ۳۵۰ الیتکین از نیشاپور بیرون  
آمده و در نزدیکی های رودخانه آمول لشکر گشاه زد قصدوی در اول امر

(۴۷)

دخول بر بخارا بود. دو همین جا نامه های بی از امیر سعید منصور به سر کردگان لشکر ایتکین پیش رو جدا شدن و باواری نکردن او رسید.

ایتکین بناچار آتش اندر لشکر گاه زده مناسب دانست بسوی بلخ رو آورد امیر سعید منصور پاهای برای دستگیری او تحت قیادت اشعث بن محمد فرستاد که در دروغم از دست ایتکین منهزم شده و راه بخارا پیش گرفت ایتکین با قلیلی از همراهان به بخارستان آمد و بعداً آهنگ غزنین کرد.

عاقبت کار محمد بن عبدا لرزاق مستعمر گشته بود که او را هم دیر یا زود از حکومت بشایو و برخو افتاد

محمد بن عبدا لرزاق داشت امیر ده بنای جور و اجحاف بر مردم گذاشته و باری به طرف مردم آمد تا جیب و دامن از مال و منال آنان بر نماید سرخنگان مرو قبلاً وقوف یافته و او را اجازه دخول بر شهر ندادند از هم چپاول کنان به سوی ساوا بیور درو آوردند

از آنجا مالی فراوان بچنگ آورده عهد اطاعت ساها بیان را شکسته و خود را مطیع رکن الدوله حسن بویه دیلمی خواندند و علا و تا او را تشویق به آمدن و کمر قتن گرفتن که در دست و شمشیر بود و او از طرف ساها بیان در آنجا حکومت میکرد نمود. امیر سعید منصور که قضیه بد رفتاری و سرکشی و با لایحه خیانت محمد بن عبدا لرزاق را شنید قوری ابوالحسن سمیعور را ماموریت داد تا بجست فرماید لشکر و والی خراسان بدفع محمد پیردازد از طرف هم و شمشیر که ضربت مدهشی از محمد بن عبدالرزاق برداشته بود بفراتقام افتاده و هزار دینار طلا به یوحنا طیب داد تا او را زهر بخوراند هنگامیکه امیر حسین ابوالحسن محمد بن ابراهیم سمیعوری و محمد بن عبدالرزاق که با ستمها و قوای حسن بویه دیلمی (رکن الدوله) شروع شد زهر یوحنا محمد بن عبدالرزاق را از پا انداخته و توسط یکی از غلامان احمد بن منصور بن فراتکین گشته شد



(۴۸)

بدواز کشته شدن او محمد بن ابراهیم کمر به ارمیم و شکست و ریخت و خرابی  
 های گذشته بسته و برخلاف دره سابق به عدل و داد کوشید .  
 در سال ۳۵۶ در اثر شکایت و نظلم ابو علی بن الیاس صاحب کرمان  
 به دربار سامانی از دست اندازی آل بویه چنین تصمیم گرفتند که ابوعلی  
 و شمشیر و حسن بن فیروزان امرای محلی را ابو الحسن محمد بن ابراهیم  
 سپه سالار اردوی سامانی متفقاً رکن الدوله دیلمی را کوشن مالی دهند  
 این امر در اثر قتل و شمشیر که خوکی او را از اسب بیفکند و برادرش  
 بیستون معارج لشکر کشی را متحمل شده و به رکن الدوله تمایل نشان  
 داد منگوت مانده جنگی فیما بین طرفین واقع شده و ابو الحسن واپس  
 به نیشابور مراجعت کرد در اینجا باز عمل تحریک آمیز خلیفه بغداد  
 چند شهر را از تصرف سامانیان بیرون آورد باین معنی که مطیع به جهان  
 بخشی های غدارانه ولایات اگر گمان و سالوس و در میان را به شمیمه لقب  
 ظهیر الدوله به بیستون داد قضیه که بدینمقال ختم شد اهر سدید منصور از  
 ابراهیم محمد ملد شد در سنه ۳۶۷ شمس بن محمد الیشگری را فرستاد تا از راه  
 نسا اگر گمان و تصرف کند و همین طور اصرار بر ملک را مامور کرد تا اگر ک آنچه  
 را میسر بدارد ابو الحسن هم بیکار نه نشسته و خود را به دربار رسانید  
 و هر طور بود امیر سدید را با خود بر سر رما آورد و با رتبه  
 سپه سالاری و ایسی به نیشابور آمد .

واقعه سیستان ابا جعفر صاحب سیستان را در سال ۳۵۲ چند نفر  
 از غلامان کشتند و فرزندش خلف بجایش نشست .  
 چنین اتفاق افتاد که وی در سال ۳۵۳ ایالت سیستان را بهزم زیارت

(۴۹)

کعبه مکرمه ترك گفته و طاهر بن حسین (۱) را که از خویشاوندان او بود بر جای خویش نصب کرد. بعد از ادای فریضه حج در سال ۳۵۴ تا ۳۵۵ آنکاه که قصد موطن خویش نمود دروازه های شهر را بر روی خویش مسدود دید او هم بکسر خدمت امیر سدید منصور بن نوح شتافته و عرض حال نمود. امیر سامانی سیاهی در خور کتایش سیستان با او همراه ساخت و طاهر از شنیدن آن خود را به کفار کشیده و به اسفزار رفت. امیر خلف در مقر حکمروائی بجایگزین شده و عساکر منصور را ترخیص نمود.

طاهر که متوجه احوال خلف بود بر سیستان غلبه آورده و خلف منهزم و شکسته شده به باد غیس افتاد و از آنجا باز به نزد امیر سدید شتافت. این بار نیز منصور سیاهی تحت فرمان او روانه کرد. مقارن همین اوقات یعنی (سال ۳۵۸ یا ۳۵۹) طاهر از دنیا رفته و حسین پسرش بجای او نشسته بود. خلف حسین را محاصره کرده و کار را بر او تنگ گرفت و او را مجبور به فرار کرد تا آنکه در سال ۳۶۰ باز بر مسند امارت نشست. یک سال بعد حسین مفاصه حمله آورده و شهر را متصرف شد و خلف فرار آ به جوین سیستان رفت اما بعد از هفت روز حمله شدیدی آورده و حسین را محصور ساخت. بالاخره منصور بن نوح نامه نوشته و حسین را به دربار خود خواند.

حسین بن طاهر رو به بخارا آورده و با گرمی زیادی پذیرائی شد.

بیشتر آنکه کار شد که امیر سامانی از اینکه چند  
**صلح بار کن الدوله**  
 ولایت او در اترستمی سپه سالار و همچنین مداخله

مطیع عباسی از دست رفت در صد برآمد سپه سالار را از بین بر دارد

(۱) این طاهر از تیمار عمر و بیان بود روزگاری در خراسان نزد امرای سامانی گذرانیده و مردی لایق و قاضی بار آمده بود. مؤلف تاریخ سیستان اقدامات برجسته او را ستایش کرده حتی معتقد است که باری به قیادت لشکر خراسان یا ماکان بن کاککی جنگیده و مدتی در دست او اسیر مانده و به هج قیمتی حاضر به جا نهداری او نگردیده و بالاخره با تیرنگ و فریب خود را رها نیده و خدمت میر خراسان باز آمده و در ازای همان خدمت بوده که امیر خراسان به ابا جعفر نوشت تا ولایت فراه یا و داده شود.



(۵۰)

سپه سالار خود را فوراً به مرکز رسانده و به اصطلاح کردیزی به پایمردی بزرگان  
دل منصور را از ساخت و چنین قرار دادند که شرایطی را برکنالدوله تحمیل  
کنند. ابو جعفر عتبی و سپه سالار داخل اقدام شده و بنا ابو الفضل بن العمید  
وزیر معروف دیلمی تماس گرفته و فیصل کردند تا کنالدوله هر سال  
مبلغ دوسد هزار دینار بنام خراج بدر بار نوح ارسال بدارد و عضدالدوله  
دیلمی دختر خود را به حباله نکاح منصور سامانی در آورد.

در سال ۳۶۳ ا. و علی یلمعی وزیر نامی منصور بن نوح چشم از جهان  
پوشید و منصب وزارت برای ابو جعفر عتبی شریک یلمعی نیز دوام نبرده  
در همین سال او هم درگذشت و ابو منصور یوسف بن اسحق که سابقاً نیز  
بگذر و وزارت کرده بود بدان وظیفه مقرر شد. در سال ۳۶۵ امیر سدید  
منصور ابو عبدالله احمد بن محمد جبهانی را بوزارت برگزیده و خود در  
۱۱ شوال سال ۳۶۵ (۱) بدرود جهان گفت.



(۱) این اثیر تاریخ وفات سدید منصور را بسال ۳۶۶ قید کرده در حالیکه اکثر مورخین  
سال ۳۶۵ میدانند.

نوح ثانی

الرضی ابوالقاسم نوح بن منصور

بعد از وفات پدر نوح ثانی که سن او بسیار کوچک بود بر تخت پادشاهی جلوس کرد و با بخشش ها و صلوات و توزیع ذخایر و اموال که پیشینیان به تدبیر و حوصله جمع کرده بودند در بین امراء لشکر و متنفذین و طبقات خدم و حشم و غیره از طرف کافه مردم بحیث حکمدار خراسان و ماوراءالنهر قبول گردید. در اوایل امر (چون نوح ۱۳ سال داشت) امور مملکت محروسه را عادرش بوکالت فرزند ناچار اجراء میکرد. پشایبوا بسید ملکها در رشتة خویشی و اقتران بین خانوادة شاهی و آل سیمجور و آل فریغون برقرار گردید. باین معنی که دختری از ابوالحسن سیمجور (۱) و شاید هم دختری از ابوالحارث محمد بن احمد فریغون والی کوز کوهان (از میمنه تاسریل نامزد شاه ساهانی نمودند.

منصب وزارت بدست شیخ ابوالحسین عثبی سپرده شد و رتبه سپه سالاری و لشکر کشی افواج خراسان به ابوالحسن سیمجور، ابوالحسین عثبی بکشمراز معتمدان خود را بشام ابوالعباس تاشی روی سخنه آورده و منصب حاجب الحجابی را باو داد. همچنین فایق الخناسه را بر رتبه میر حاجبی برقرار نمود. گویا این سه نفر عثبی، تاشی و فایق همه شمول ما در شاه محجور تمام کارهای دولتی قرار گرفتند.

طوریکه مشاهده میشود در دوران این امیر که از خیلگی کوچکی به پادشاهی رسیده، امر او وزراء عرض بکنار بردن هم خود به امور کشور و فروشانیدن اغتشاشات، خواهشات شخصی را در امور اجتماعی مداخلت داده و روی امران خصوصاً بجان همسنگر افتادند که این رویه آنها باعث دوام اوضاع نگوار گردید.

(۱) گوردیری در موفت سیمجور می نویسد: ... و رسول را بیکو فرود آورد و فرزندی هر چه کریمتر نامزد کرد و سلطت را من ۳۷۰.



(۵۲)

واقعه اختلافات بین امرای سیستان که از سال ۳۵۴ روئما شده بود و سابقاً  
 تذکراتی از آن بعمل آمد تا کمون خانمه پذیرفته بلکه حال شکل معلوم  
 بخود گرفته و حکومت را بخود متوجه گردانیده است .  
 چنانچه گفته آمد مطاهر و حسین مدعیان خلف بن احمد بقوت دستگام  
 ساعانی منکوب شده و اخیراً حسین پسر مطاهر را منصور بدر بار احضار کرده بود  
 و قتیکه لوح به جانشینی بدر انتخاب شد ب خلیف عهد قدیم را نسید و رانداخته و  
 رسم خدمت بجای آورد . لذا از طرف دربار تصمیم به سرکوبی و عزل خلف  
 و برقراری حسین بن مطاهر اتخاذ شد . این منازعه تقریباً هفت سال طول کشید اینک  
 چه چیز باعث حل شدن این امر در مدت هفت سال بوده جز تیرگی روان بطور زرا  
 و امراء ظاهر آچیر دیگر نمیتواند باشد مورخین علی الاکثر به خصوصت شخصی  
 ابوالحسن سیمجوری سیه سالار و ابوالحسین عبیدالله عثمی تماس گرفته و آنرا  
 مقدمه بروز اختلافی عظیم دانسته اند . کردیزی این مسأله را چنین شرح میدهد :  
 « چون امیر رضی وزارت ابوالحسین عثمی را خواست فادنامه نوشت  
 با امیر ابوالحسن بمشورت امیر ابوالحسن جواب نوشت که ابوالحسین  
 جوانست . چون این استخفاف امیر ابوالحسن را ابوالحسین بشنید کینه  
 گرفت و مطالب امیر ابوالحسن بر زبان گرفت و به هر وقت میگفت که ابوالحسن  
 عاجز است از وی کاریابد و خراسان بدو ضایع است و همت او اندر مصادره  
 و استخراج است . خویشی کردن با و نموهت » (۱)

باز قضیه دوستی و وفاق ابوالحسن سیمجور و خلف بن احمد را اکثر  
 مورخین تذکره داده اند و صورت حل قضیه بان شکل مزور را نه نیز  
 روابط سیمجور و خلف را تأیید میکنند .

دو عامل فوق دست بهم داده و هر روز مشکل سیستان را مشکل ترمی ساخت اسه دیگر

(۵۳)

خلف با کمال رشادت از قلعه ارک که در نیه بلندی قرار داشت و دور آن را دور آبراه خندق عمیقی کنده بود بد دفاع میکرد عتبی مولف تاریخ بمبئی در تعریف آن قلعه می نویسد: «... که مساعد آن قلعه با فلک همراز بود و با ملک هم آواز. سطح او سمک سماک می بسود دیده بان او زمزمه ملک می شنود و شهاب از اوج شریف او میتافت و سحاب در حوض او جا مه مهلهل می یافت...» (۱)

هفت سال تمام گذشت و هنوز عقد از کار سیستان آشفته نگشت. در خلال این مدت روال بط سیه سالار و ابو الحسین نیره تر شده رفت تا اینکه ابو الحسن را از منصب سیه سالاری خلع و عوض او ابو العباس تاش را مقرر داشتند. در اول و حله ابو الحسن حاضر نبود کردن اقیانه بگذارد چنانچه مخالفت خود را هم در مقابل رسول در بار نشان داد اما بعد آیشیمان شده و منتظر خدمت شد. وی مدتی را در قهستان گذرانید تا اینکه فرمان کشایش سیستان بد و ابلاغ شد و او هم بلا درنگ به سیستان رفت و با استفاده از دوستی خود خلف را متقاعد ساخت تا حصار ارک را به حسین بگذارد.

خلف آنجا را تخلیه کرده و قلعه طاق رفت و خطبه بنام امیر نوح قالی خوانده شد. ابو العباس تاش با چند نفر از معا و حسین خود مشق قایق الخاسه و قصر بسن طر شرابی و جمعی از وجوه لشکر و امراء و معارف دوات بسوی مقصد روان شدند. مسافران این زمان میان پسران رکن الدوله دیلمی معارض دوات سامانی بهم خورده فخر الدوله از دست عضدالدوله کسر بخته و از نزد شمس المعالی قابوس و سپس به همراهی قابوس که از عضدالدوله رعب بدالدوله شکست خورده بود به پناه

(۱) ترجمه تاریخ بمبئی ص ۵۵ و ۵۶ و تاریخ کزبده ص ۳۸۶



(۵۴)

دولت آل سامان در نیشاپور آمدند و ملتجی شدند تا ایشا ترا کمک کرده و حق شایرا از متجاوزین بگیرد. نوح حمایت ایشا ترا متقبل شده و به حسام الدوله تاش سپرد که مقدم ایشا ترا ملوک داشته و بدفع منازل آن نهبی خیزد چنان از طرف سیه سالار سامانی به محاصره گرفته شد و تا دو ماه طول کشید و خواهر و مادر بر مردم تنگ شد. گویند مؤید الدوله توانسته بود فایق یکی از امرای لشکر خراسان را تطمیع کند و در روزی که حمله شدید محصورین شروع شد مساکن تحت فرمان از پشت فرا دادند. قلب لشکر با ابو سعید شیبی بود. حسام الدوله هر چند با بداری کسرده سود مند بیفتاد تا اینکه در نزدیکی شب چیرگی دشمن مسلم گشت و بناچار جا ف نیشاپور باز گشتند. از هرگز یاد شاهی وعده های جدیدی بر ایشان داده شد و ابو الحسن عتبی وزیر سامانی شخصاً در تلاش و جمع آوری سیاه افتد و امر داد لشکرها همه به مرو گرد آیند تا خود او نیز بدان ملحق شده و کار خصم را یکسر نماید. روز مجویی این مرد سیاهی در میدان کنار و از با دشمن صورت عمل بخود تکررته و بیشتر از آنکه با حریفان خارجی مقابله نماید و اثر تحریکات ابو الحسن سیمجوری [که عزل خود را از جانب وزیر میدادست] و کما شنگان فایق [که متحد ابو الحسن بود] بدست غلامان بیداد کسر ترک مجروح شده و زخمهای کاری بر بدن او وارد آمد. حسام الدوله مجبور شد ایشا هندگان را گذاشته و خود به بخارا بیاید. با رفتن حسام الدوله تاش بمرکز ساحت فعالیت برای ابو الحسن سیمجوری که از سیستان باز گشته بود مساعد گشته و با فایق هم درین موضوع اتفاق نظر حاصل کرد که باید از موقع باریک استفاده کرده و اقطاع خراسان

را در تصرف خود آرند این دو نفر عاملان تاش را بر طرف کرده و خود  
با اعلان مخالفت بمرور رفتند.

تاش چند نفر از عاملین قتل ابوالحسنین وزیر را دستیاب و به فجیع  
ترین وضعی هلاک نمود. رتبه و وزارت را هم به ابوالحسن منسی سپرد  
و خود بزم سر کوبی آن دو نفر سرکش راهی شد و به آمدن شرط فرود آمد.  
در بین این سه سر دار که هر کدام در چند کجوتی آیشی بودند و گرم  
و سرد جهان بسیار دیده و چشیده اصلاح طلبیانی که طرفدار به خاک و خون  
اشستن مردم نبودند واسطه شده و هر ضوع را به طور مساعدت آسین  
حل و فصل کردند. باینتر تیب که نیشا پور تاش را باشد و بلخ فایق را  
و هرات ابوعلی را. باینصورت هر کدام بجایهای معینه خود رفتند.

امیر رضی وزیر دست نشاندۀ تاش ابوالحسن منسی را چندی بعد بر طرف  
کرده و عبدالله عزیز را عوض او بر قرار نمود. این شخص از روی دشمنی  
که با آل عثمانی داشت تاش را که دست پرورده آنها بود از زعامت نیشاپور  
بر طرف کسره امر داد تا به ساوا پیور رود و ابوالحسن سیمجوری را  
بدان منصب عوض او بر قرار کرد. بخشیدن لقب و حکومت هر اندازه  
که ابوالعباس تاش را خر سفاخته بود باز گرفتن آن دو چند آن  
او را متأخر و متوحش گردانید. ضمن اظهار دوستی خود نسبت به شاه  
در محضر سپاهیان نمایان آنها را نسبت بخود خواستار شد.

ایشان متفق الکلمه همراهی خود ها را با او خاطر نشان ساخته وطنی  
عریضه ای از دربار التجا کردند که در منصب و شغل فرمانده شان  
تغییری داده نشود اما عرض آنها بسم قبول شنیده نشد.

هنگامیکه امیر ابوالحسن به نیشاپور آمد تاش با کوهلی که از  
فخر الدوله علی بن حسن بویه گرفته بود شهر را بر و خصار کرد و ابوالحسن



(۵۶)

در نیم شبی شهر را بگذرانته فرار نمود. تاش مکتوب عذر آمیزی به بخارا  
نو شته و از گذشته التماس عفو نموده و خدمتگزاری خود را مجدداً اعلام کرد  
زمینه قبول عذر تاش در دربار مساعد نبود چه در اثر یا فشاری وزیر  
(عبدالله بن عزیز) ماهر نوح که در کارها دخالت داشت دست و دبر سینه  
او زده و مخصوصاً از اینکه از معارضین و بیسکا اسکان کومک  
گرفته بود مورد تنفر قرار گرفت. ابوالحسن سیمجور را موریت یافت  
در مرتبه داخل فعالیت شده و دست متقلب را کوتاه سازید. فایق نیز با لشکر  
ابویه بار پیوست و کر مکی هم از ابوالفوارس در حدود دوهزار سوار گرفت.  
چنگل خوبی در گرفت و سرانجام تاش بهزیمت شد و به جرجان رفت.  
نسلش های بعدی تاش مفید واقع نشده و بالاخره در وای سال ۳۷۷ از  
جهان رفت و یک حصه بزرگ عسکرا و نیز تپاه شده باقیمانده هم به  
به امیر ابوالحسن پیوستند.

در سال ۳۷۸ و رارت از عبدالله عزیز باز ستانیده و به ابوعلی محمد بن  
عیسی دامغانی مقبوس داشتند اما وی چنانکه باید از عهد بر نیامد و  
جای خود را به ابونصر بن زید را گذاشت. گویند این مرد با کفایت  
دیری بر سر کار باقی نمانده و معزول گردید.

امیر ابوالحسن نیز در ذی الحجه سال ۳۷۸ در یکی از تفرجگاههای  
خود که به صد عشرت رفته بود مرد. مقام او را از روی اجبار  
به پسرش ابوعلی سیمجور دادند. فایق با ابوعلی معارض واقع شده و با  
استشعار از تنفر باطنی امیر رضی در صد بر انداختن او بر آمد اما  
بسی اینکه مجالی بیابد پس یا شدد و امارت جیوش خراسان  
ابوعلی را مسلم گشت.

فستق بفر اخیان در اثر سستی و فتوریکه در کار ساما بیان رو بداده  
 بود و دا منه آن روز بروز و سیم تر میکشت امرای  
 خا ن تر کستان خانیان تر کستان که در کاشغر بلا ساغون  
 ناحدود چین حکمروایی داشتند بنای تجاوز به حکومت آر بایی ساما  
 گذاشتند .

در سال ۳۸۲ بفر اخیان (شهاب الدوله هرون بن سلیمان معروف به بفر اخیان)  
 به بخارا حمله آورد. امیر نوح بن منصور عسکری به پیشواز او فرستاد  
 که در نتیجه شکست خورد اما رفتیکه امیر رضی نوح شخصاً مقابله او را به دوش  
 گرفت تا امیرده را تا بلا ساغون عقب نشانیید .

بفر اخیان بار دیگر در ۳۸۳ با اطمینا نیکه از ابوعلی سیمجوری صاحب جیش  
 یافته بود حمله را تکرار کرد . باید دانست که قبلاً امیر رضی نوح از  
 ابوعلی خراسته بود تا مالیات بعضی ولایات به دیوان خاص او گذار شود  
 اما وی از رعایت آن سر باز زده و بین اطاعت و طغیان به معامله روز  
 میگذرانید و از هر طرفی هوای حکمروایی مستقل خراسان زمین بر سرش زده  
 و بفر اخیان را تشویق به گرفتن دارا لملک میکرد .

چنین قراردادده بودند که ماوراءالنهر بفر اخیان را و مادون النهر ابوعلی  
 را باشد .

قبلاً از شکست فایق و عقب نشینی او در مرو ورود گفته آمدیم . تا امیرده  
 مردمانی جمع کرد و بدون اجازه به بخارا رو آورد. امیر رضی نوح از ورود  
 او معانعت بعمل آورده و آنج و بکتوزون را به دفع او مامور نمود فایق  
 اولاً به بلخ رسپس به ترمذ گریخت. امیر نوح به صاحب چوزجانان ابو الحرث  
 احمد بن محمد الفریغون امر داد تا قصد فایق کند . فایق او را شکست داده  
 و اموال ایشانرا به غارت برد و خود به بلخ آمد و به بفر اخیان نیز نوشت

تاریخ فارسی تعداد ( ۲۰۰ ) جلد



که به بلاد ساهانی دست اندازی کنند . در نتیجه بغرا خان توانست  
بلاد ساهانی را یکی بعد دیگری تصرف کند . امیر روضی اوج یکی از امرای عمده  
خود را بنام انجید فتح او ناهزد کرد .

اماری کاری از پیش برده نتوانسته واسیر شد . دارالملک از نظام افتاد و  
پشت او لیای دولت شکست . از سر اضطرار فایق را استعانت کرد بدو هم  
به ابوعلی نوشته و او را به یاری خواندند .

اخیراً که وقت را به لیت و لعل گذرانیده و حاضر به کومک و خدمت  
نشده فایق را با اعزاز بیکه ایداً در خور آن بود به سمرقند فرستادند تا  
از دشمن جلو گیری کنند بی خبر از اینکه چو بیان با کرک دمساز است .  
با حمله بغراخان فایق خیانت پیشه به عقب نشینی پرداخت تا جایبکه بغرا  
خان آمده و دارالملک را هم تصرف نمود امیر روضی شهر را گذاشته و به آمل  
شط متواری گشت .

بغراخان حکومت بلخ را به فایق که از مساعدت پادیده بود وا گذاشت .

بغراخان را هوای بغا را ساز گسار یافتند  
و آهنک ترکستان خود گسرد . وقتیکه از آن  
شهر جدا شد مردم بر ساقه اشکر او حمله آوردند  
و نگذاشتند بدون تلفات جان سلامت برد .  
باز گشت نوح  
پراورنگ  
سلطنت

غزیز که به آل سامان رغبت داشتند به چو در چیا اول عساکر بغراخان  
دست باز میدادند .

انفاقاً شخص بغراخان نیز در راه دستخوش مرگ گردید . امیر روضی نوح  
که در آمل شط متواری میزیست از ابوعلی تقاضای فرستادن عسکر نمود  
و جواب رد شنید تا اینکه بعد از اطلاع از مرگ بغراخان با سپاهی که جمع  
آورده بود به تعجیل خود را به ملک آبا یسی رسانیده و مردم از ورود او

(۵۹)

شادمانیها کردند نوح عبدالله بن محمد عزیز را که در خوارزم تبعید کرده بود  
خواستند و امور وزارت را بدو سپردند.

فایق خواست کار را بر نوح تنگ گرفته و ملک را از دست او بیرون کشد  
اما مردم بای تخت پافشاری زیاد نموده و او را وادار بگریز نمودند فایق  
خود را به دامن ابوعلی انداخته و او هم با طیب خاطر ازین عاصی پال ویر  
شکسته استقبال کرد. این دو خصم بر سر بلرغال کردن اساس پادشاهی نوح  
با هم متفق شدند و روی به نیشابور آورده و به تجهیز سپاه پرداختند.

نقش سبکتگین در فرو میدانیم که از سال ۳۵۰ الی تکیه حاجب سالار و باز  
فرمانده نیروهای خراسان از اول حکومت منصور  
نشان دادن بدخواهان پسر نوح تا سی بعد از اینکه سپاه اعزامی

دربار را در حدود خلم شکست داد از راه تخارستان رو به غزنین  
بهاد و درین گوشه خراسان اساس امارتی را گذاشت و به تفصیلیکه  
در فصل غزنیان میخواند بعد از چند نفر دوره زمامداری به ابو منصور  
سبکتگین رسید. غزنیان ازین مقام به فتح بعضی اطاعات از دست رفتند  
آریانای کهن نایل گردیده و قوت و اقتداری بهم رسانده بودند. حالا که امیر ررضی  
نوح به مشکل بغاوتها و سرکشیهای سرداران تحریک شده اجاب مواجهه  
شده و راه امید از دیگر جانب مملکت مسدود گردید دست استمداد بطرف  
ابو منصور دراز کرده و حل این مشکل را از او خواست. ابو منصور با پیشانی  
گشاده مهم او را اجابت کرد و در ناحیه کش و بخشب اتفاق ملاقات  
دست داد و برای ریشه کن کردن ماده فساد تصمیم قطعی اتخاذ ننمود پس ابو منصور  
به غزنه آمده و از سپاهیان و وزینده غزنی مدعی را با خود گرفته و با پسرش  
محمود به سمت مقصد راهی گردیدند. امرای دیگر مانند شارغورستان  
و ابوالحرث صاحب جوزجانان و غیره با نوح شرکت کردند. عساکر مجرب



(۶۰)

سیکتکین بادوسدزنجیر فیل جنگی درمقام جوزجان بدیشان ملحق گشته  
و دنیا بی و از جوش و خروش سپاه بلرزه در آرزویدند. فایق و ابوعلی خیانت کار  
ابو جعفر ذوالقرنین را بر سالت نزد فخرالدوله فرستادند و درخواست  
کومک نمودند. این خواهش شان مسلماً از طرف دولت معارض (دبلمیان)  
بسم رضا صفا شد.

وقتی که عساگر نوح در حدود بیغ کسه از توابع هرات است رسیدند و  
نفسوق عسددور جهان سلاح عسکر امیر رضی نوح پسر ابوعلی  
مسلم شد از در عذرو لایه پیش آمده. مخصوصاً بیامردی سیکتکین میخواست  
مورد عفر نوح واقع شده و سلمی بمیان آرد. آنجاست که دست توسل بدامن  
ابو منصور زده و عهد اخوت و هراقت بدر خود را نسبت به سیکتکین یاد آورده  
و احساسات خود را نسبت به او محترمانه جلوه داده و واسطه شفاعت خود  
قرار داد. ابو منصور بعد از دوسه مجلس نوح را بر سر رضا آورده و به ابوعلی  
اطلاع داد تا در بدل پانزده هزار بار هزار درم یعنی پانزده میلیون درم به سه  
قطط صلح برقرار می تواند کرد. گویند ابوعلی حاضر به تمعیل این  
شرط شد. امرای لشکر او نیز این امر را پذیرفتند اما واقعه ریوده شدن فیل بان  
و بر خورد جوانان لشکری ابوعلی بر لشکر سیکتکین وضع را در کون  
ساخته طبل جنگ به نوادر آمد و هر دو طرف میدانهای مقاتله آراستند. سال ۳۸۴  
سیکتکین حمله را از قلب شروع کرد و بدینال آن محمود ناخست  
آورد. در اثناء گیر و دار دارای بن قابوس از لشکر دشمن جدا شده و پناه  
آورد. گردیزی باوصف رعایت اختصار این جنگ را نسبه با تفصیل ذکر  
نمیکند پس بانگ طبل و بوق و دهل و دبدبه و کاووم و سنج و آینه فیلان و کرهای  
و سپید مهره بخاست و نعره مردان و بانگ آسمان چنانکه جهان تاریکی  
گرفت و باد بخاست و خاک و سنگ اندر وی. ابوعلی برقت و با گروهی از  
غلامان و هر چه بود آنجا بگذاشت. (۱)

(۶۱)

آندو متحد شکست خورده به نیشاپور فرار کردند. ملک نوح امیر سیبکتگین  
 و ناصرالدین لقب داد و محمود را سیف الدوله دوسه روزی هم برای استراحت  
 و تکمیل سازویرک سیاه در هراته توقف نموده بعداً به تعقیب عاصیان پرداختند  
 ابوعلی و فایق بمجر دشمنان حرکت ایشان شهر را ترک داده نزد فخرالدول  
 رفتند و در آنجا به استظهار کومک دلمیان فکر حمله دیگر را بدل پروراندین  
 گرفتند.

این دوسر کس زهستان راهه جرجان گذشتانده و هنگامیکه بهار که از رفتن  
 سیبکتگین به هرات شنیده بودند با فوج کثیر و کومک فوق العاده دلمیان بر  
 امیر محمود سیف الدوله که حالا منصب امارت جیوش داشت مفاصه از دو  
 جانب حمله آوردند. محمود با وجود قلت سیاه بمقاومت پرداخت و در  
 آخر مجبور به عقب نشینی گردید تا اینکه سیبکتگین از موضوع آگاه شده  
 فوراً با صاحب اطراف چون خلف بن احمد صاحب سیستان و ابو الحرث فریفوی  
 صاحب جوزجان اخطار کرد و به ملک نوح هم خبر داد تا کار را مستعد باشد.  
 ابوعلی هم موافقت امیرک طوسی را بدست آورد. در مقام اندر خ فرود  
 آمده آماده کار و زار گردید.

امیر ناصرالدین بالشکرا ابوه از نیشاپور گذشته و در نزدیکی طوس بمقابل  
 سیاه دشمن توقف کرد. و قتیله همگانه زرم گرم شد و سیاه طرفین بیجان  
 بگردیدند. سیف الدوله محمود از عقب به میسر. ابوعلی حمله آورد  
 و جناح چپ آنها را از هم یاشید که در نتیجه هر دو جناح با قلب بکجا شده و  
 به قلب ناصرالدین زدند. ناصرالدین این حمله را رد کرد و دیگر با سیف الدوله  
 در رسیده و ایشانرا پس پا ساخت. در این جنگ يك تعداد اسیران سابق  
 را از دست آنها بیرون کرده و هم يك تعداد زیاد از امر آنها اسیر گرفتند  
 باز هم ابوعلی و فایق از عمر که جان بسلامت برده و راه گریز پیش گرفتند



اولاً چند روزی به قلعه کلات توقف کرده و سپس هر دو بجای ایبو ره  
رفتند و از آنجا هم به سرخس گراییدند . سیف الدوله از نسا یور بدنبال  
آنها حرکت کرده و تا آمدن شط آنها را تعقیب کرد از این جا ابوالحسن کثیر  
و عبدالرحمن ققیه را بحیث شفیع بدر بار نوح از سال داشتند ابوالحسن  
کثیر سفیر ابوعلی پذیرفته شد و عبدالرحمن ققیه سفیر فایق بازداشت گردید  
فایق نزد ایلك خان به تر کستان رفت ابوعلی از راه جرجانیه رهسپار  
بخارا شد در معال هزار اسب ابو عبدالله خوارزم شاه او را پذیرفت و سپس شبها  
هنگام بر و شب بخون زده و بحسب اندر ساخت . ایلك خان حاجب او با جمعی به  
جرجانیه آمده و هامون بن محمد والی جرجانیه را آگاه ساخت وی با سپاه  
خود بر خوارزم شاه تاخته و ابوعلی را زها پی داده و خوارزم شاه را در  
مجلس شراب به قتل رساند و سپس ابوعلی به بخارا آمده و به سر نوشت شوم خویش  
گرفتار گردید . نوح او را نزد ناصرالدین فرستاد و در نتیجه به حبس آمد  
در قلعه گردیز محکوم شد . قدم نامیمون فایق که باز به تر کستان نزد  
ایلك خان رسید او را تحریک کرده مسبب لشکر کشی دیگر شد امیر رضی  
نوح مجدداً از ناصرالدین درخواست نمود تا فتنه را فرو نشاند . سبکتگین  
از اقطاع خراسان لشکرها طلب داشته و در مقام کش و سرف سرو کش  
کرد لشکرهای ختل چغانیان و دیگر اقطاع بدو رسیدند و سیف الدوله  
محمود نیز بیامد . سبکتگین میخواست این جنگ با حضور نوح صورت یابد .  
اما در امر سعادت عبدالله عزیز نوح شخصاً حاضر به شمول در معرکه  
نگر دید . این بود که سیف الدوله ماهوریت یافت او را به هر تریبی  
باشد حاضر سازد . از طرف ایلك خان مکاتیبی مبنی بر اخلاص و تقاضای  
به سبکتگین و اظهار نفرت از امیر رضی نوح رسیده و او را دعوت به از  
میان بردن نوح میکرد . اما سبکتگین جوابهای دندان شکن به ایلك فرستاده

(۶۳)

وبالا خیره در اثر رفت و آمد نمایندگان و جدی نبودن شخص امیررضی  
موضوع بصورت مسالمت آمیز حل و فصل گردید . بهین ترتیب که قتلوان  
حدفاصل سیاسی بین مملکت آل ساهان و ترکستان باشد . و سمرقند بنابر  
شفاعت ایلیک به فایق داده شده .

در حصه اصلاح وضع اداری دربار هم ناصرالدین پیشنهاد کرد عبد الله  
عزیز از وزارت معزول و ابو نصر بن زید از روی استحقاق و سابقه داری  
بجایش منصوب شود این کار عملی شد . اما دوره وزارت او طول نکشید  
و پنج ماه بعد از تقرر بدست چند نفر از غلامان کشته شد . و بعد از  
او بمشوره ناصرالدین ابوالمظفر بن غشی بوزارت رسید .

ناصرالدین سبکتکین بعد از رفع غایله ابوعلی برادر او ابوالقاسم  
را که از خدمت او جدا شده و سر تسلیم فرود آورده بود با اجازه امیررضی  
نوح به ولایت سیستان منصوب نموده بود . همدامیکه امیر ناصرالدین برای  
لشکر کشی بجای ایلیک خان اصدار یافت او حاضر به تمیل آن نگردید  
و در نتیجه عصیان ظاهر ساخته به نسا یور رفت و ابو نصر بن الحاجب نیز  
بتو پیوست .

ناصرالدین اولاً بقراچق برادر خود رابه سر کوبی آنها فرستاد و خودش  
نیز از دهمبال او روان شد و آندون سر بر آورده را نیز از عرسه مملکت  
بیرون راند و ظاهر آفتنه ها خاموش گردیده و بعد از این واقعه ای بظهور نیوست .  
امیررضی شاهنشاه ابوالقاسم نوح در ۱۳ رجب ۳۸۷ بمعارضه دوسه روزه  
داعی اجل را ایلیک گفت .



منصور ثانی

ابوالحارث منصور بن نوح

منصور هنوز طفل بود که از طرف پدرش نوح به ولیعهدی برگزیده شد و قتی هم که بدوش فوت کرد و مشارالیه با موافقت رجال و اعمراء به جای او نشست به سن بلوغ فرسیده بود (۳۸۷ هـ)

ابوالمظفر محمد بن ابراهیم بر عشی که در اواخر پادشاهی نوح امور وزارت را بدوش گرفته بود بجای خود باقی ماند.

عبدالله بن عزیز و ابو منصور اسپنجایی به طمع خام نزد ایلک رفتند و او را نعره یس بر ممالک دست داشته آل سامان نمودند. ایلک هم ایندو خابن را به بند آورده و به فایق که در سمرقند بود سه هزار سوار داد تا بنهارا را بسرای او ضبط کند ابو الحارث منصور بن نوح از بنخا را بیرون شد ولی اظهارات چاکرانه فایق هنگام ورود به مرکز فرستادن پیغامهای متواتر مبنی بر اظهار بندگی و قدرشناسی از سلاله آل سامان منصور را وادار ساخت به پایتخت مراجعت نماید. فایق با این حيله توانست زمام اختیار در بار و بدست آورد.

بکتوزون که تاپیش از آن حدن فایق رتبه حاجب سالاری داشت و نزد ابو الحارث منصور عزیز و محترم می بود با فایق نمی توانست همکاری باشد ابو الحارث جهد تبلیغ کرد تا هیات آندون را اصلاح کند. در نتیجه قرار شد بکتوزون به قیادت جیوش خراسان برود اتفاقاً این هنگامیست که سبکتگین در گذشته و اسماعیل بسه جای او نشسته است و سیف الدوله محمود قاید جیوش خراسان برای تثبیت حق خود به غزنین شتافته است. تفصیل این واقعه را در فصل غزنین خواهید خواند.

بکتوزون رهسپار نیشابور گشت . فائق که حریفه را از نزد خود دور  
 کرده بود خواست در غیاب هم او را آرام بگذارد . فوراً با ابو القاسم  
 سیمجوری که از دست ناصرالدین فرار کرده در دستگاه مجدد الدوله  
 درری میزیست تماس گرفته و او را به برانداختن بکتوزون تشویق کرد .  
 او میرده خود را آماده ساخته و بر فرمانده جدید حمله آورد و در نتیجه  
 شکست یافته و به قهستان افتاد . ابوالعظفر بر غشی وزیر که مداخلات ناجا  
 و تحسین مسکات خبیانست آ میسر و خدعه های فنا یبق را  
 زشت میدانست با وی مشاجره سختی کرده و از خوف در سرای امارت رو  
 آورد . ابوالعزت منصور که کاری از دستش بر نمی آمد سلاح در آن  
 دانست که وزیر را ظاهراً از نزد خود دور کند و بجزو جانشان بفرستد  
 عوض او وزارت را با ابوالقاسم بر مکی دادند .

بر مکی با وجود فضل و دهایی که داشت چون حاضر نبود جز سلاح  
 ملک کاری از دستش برود و درین وقت توقعات غلامان ترک بیش از  
 اندازه بود . و او از این امر بسیار ناخشنود بسال آخره بدست چند نفر  
 از غلامان کشته شد .

•••

سیف الدوله محمود که غایله اسماعیل را فرو تشا شده بود در سدد  
 بر آمد مقام سپه سالاری خود را در دستگاه آل سامان محفوظ داشته  
 باشد ابوالعزت منصور عذر آورده و حاضر شد . بلخ ، ترمذ و سیستان  
 و هرات را بدو داد . و تنها نیشابور را از آن بکتوزون بشناسد .  
 سیف الدوله با بنقدر راضی نشده و خواست مقام خود را با زور تثبیت  
 نماید با شنیدن خبر حرکت سیف الدوله محمود ، بکتوزون شهر را ترک



(۶۶)

داده و به سرخس رهسپار شد. ابو الحارث منصور و فایق آهنک سیف الدوله نمودند سیف الدوله برای نگهداری عرض و آبروی منصور از نیشاپور بدر شده و به مرغاب آمد و از آنجا هم به پل زاغول. بکتوزون نزد ابو الحارث رفت و با فایق همدست شده تا چو امر داده چندگانا بسوا الحارث را داغ کردند. و او را در ۱۲ سفر سال ۳۸۹ از پادشاهی حلیع کرده و برادر بسیار کوچک او عبدالملک ثانی را با امارت برداشتند.

### عبد الملک ثانی

ابو الفوارس عبدالملک بن نوح

چنانچه گذشت با تمهیدی که فایق و بکتوزون چیدند منصور ثانی را مکحول نموده و عوض او برادرش عبدالملک ثانی را هر چند طفلی بیش نبود با امارت برداشتند. مردم از این عمل غمناکانه سخت متنفر گردیدند و بدید خاصه محمود این عمل زشت آنانرا بدیده اغماض نه نگر بسته در سد انتقام بر آمد. در آخر جمادی الاول در مرو با فایق و بکتوزون مقابل شده و هر دو را شکست داد. فایق با عبدالملک به بخارا گریخت. و بکتوزون به نیشاپور.

سیف الدوله محمود بکتوزون را تعقیب کرد و او به گرگان گریخت. از جانب سیف الدوله از سلان جاذب ما مورد ستگیری بکتوزون گردید و تاجر جان او را دنبال کرد و سپس از سلان جاذب از جانب محمود به طوس مقرر شده و محمود به هرات آمد. بکتوزون از قضیه اطلاع پیدا کرده و باز به نیشاپور رو آورد.

سیف الدوله فوراً به تعاقب او پرداخته و بکتوزون فرار و خود را به بخارا رسانید. سیف الدوله که بر خراسان مستقر شده بود امارت چپوش

(۶۷)

را به برادر خود نصر داده خودش عازم بلخ گردید . صاحبان اقطاع خراسان مثل آل فریغون و اصحاب جوزجانان و شار شاه صاحب غرستان با او موافقه کردند و اطاعت محمود را کردن نهادند .

انقراض دولت  
ماورالنهر برای عبدالملک باقی ماند در همین وقت

سامانی

بکتو زون بعد از شکستهای پی در پی از محمود خود را به بخارا رسانید . و با متفقین خود پیوست و توطئه حمله مجدد گذاشته شد . هنوز دست بکار نشده بودند که فایق مرد بشعبان ۳۸۹ ایلک خان که از قزیه هر که فایق شنبده بخارا رو آورده روز ۱۳ ذی القعدة ۳۸۹ به بخارا و اصل شده و با عمل خدعه آمیزی باز مانند گان سامانی را به مجلس خواسته همه شایرا محبوس نموده و عبدالملک را که در خفاء میز بست بدست آورده بارز کند فرستاد . وی بعد از مدت کمی در آن ناحیه جان داد . از بین محبوسین ابوابراهمین منتصر با تغییر لباس از حبس گریخته و خود را بخوارزم رسانید و از آنجا بدستیاری از سلان حاجب بر بخارا دست یافت لیکن با شنبدهن خیر حرکت ایلک با اهل شط عقب نشست و بالاخره او و خواستش به نیشابور رفتند و معارض نصر بن ناصر الدین واقع شدند و ظاهراً بروی چیره گشتند سلطان محمود که خود را در این وقت حامی تمامی خراسان میدانست و از جانب مقام خلافت نیز تأیید شده بود از شنیدن این خبر مصمم حرکت شد . منتصر با اطلاع از حرکت سلطان رو به اسفزار و از آنجا به ولایت قاسوس بن و شمکیر نهاد و باری بادر بافت کومک از قاسوس مر تبه دیگر بر نیشابور دست یافت و اما باز حریف اشکر امدادی محمود بسر کرد کی آلتو اتاش نگر دید . و خود را به سرخس رسانید در آنجا هم تاب مقابله نصر بن ناصر الدین را که به تعاقب ایشان آمده بود



تیاورده و در بیا با آنها سر گر دان ما ند و بالاخره از سلطان محمود  
 پناه خواسته و در عین زمان چند بار دیگر با این و آن دست بازیده آخر الامر  
 به بحر يك ماه روی جا کم بدست طایفه از اجلاف عرب کشته شد سال ۳۹۵.  
 با فول ستاره بخت ساها بیان خور شیدی تا بان در وسط افغانستان طالع  
 شده ویر تو آن تا جاهای بسیار دور رسید. سا ما لیان از بین رفته و جای  
 خود را بدلت معظم غز او بان سپردند.

اوضاع اجتماعی دوره سامانی از لحاظ توسعه اقتصادیات و رفاهیت مردم  
 و اداری و زحمت کشان بهترین ادوار است صنعتگران و پیشه  
 و ران هنر مندان سوداگران و طبقات دیگر مردم  
 از دست رنج خود استفاده کامل میکردند. تجارت رونق خوبی داشت پیداوار  
 شهرها توسط قوا فل سرعت و اطمینان خاطر از يك جا به جای دیگر انتقال  
 می یافت. بیشتر محله ها و شهرها به صنعتگران و پیشه و ران اختصاص داشت.  
 هر شهر بزرگ دارای يك کهنه ز بود که محل بود و باش امرا و وزراء  
 و کار داران دولتی حساب میشد و حصه دیگر شهرستان نامیده میشد و آن مسکن  
 طبقات متوسط می بود.

حصه سوم جائیکه رسته ها بازارها و عمارت و بنیاد و بازارها و رسته  
 در آن بود بنام ریش یاد میگردد.

راه های رفت و آمد از رهنان به الملی باک و اخصیت دزسر تا سر خراسان  
 و شهرهای ماوراءالنهر حکمفرما بود منسوجات آبرفته خراسان در بغداد شهرت  
 کافی یافته بود تجارت بین شهرهای داخلی رواج کامل داشت و با  
 ممالک خارجی نیز به پیمانته وسیع صورت می گرفت. روابط تجاری  
 ماوراءالنهر و خراسان با مملکت پادشاهی بلغارستان و روسیه قایم  
 بود. به جانب عراق عجم و عراق عرب نیز مال التجاره فرستاده می شد در شهرهای  
 بلخ بخارا و غیره مراکز سکه زنی وجود داشت. صنایع پیشرفت خوبی کرده

بود . در قرن چهارم هجری تمدن این گوشه آسیا به ذروه کمال خود رسیده  
و نسبت به ممالک اروپائی قرون وسطی از جهات مختلف مزیت داشت .  
سیستم اداری نیز زیر نظر اشخاص برجسته و اهل فضل چون چینیائی ها  
و بلغمی ها شکل درستی بخود گرفته و مناسب با احتیاجات زمان رویکار  
آورده شده بود تقریباً ازین قرار :

۱ - دیوان وزارت : که تمام امور سیاسی و اقتصادی مملکت را مراقبت  
میکرد و بر تمام دیوانهای دیگر ریاست داشت .

۲ - دیوان مستوفی : رشته های مالی حکومت را تنظیم می نمود .

۳ - دیوان شرطه : تقریباً شبیه وزارت داخله امروز بود .

۴ - دیوان صاحب موبده :

۵ - دیوان شرف : مسئول رسیدگی اعمال و زوایا و مامورین دولتی بود .

۶ - دیوان محکمه خاص : وظیفه اش سرپرستی اراضی دولتی بود .

۷ - دیوان محتسب : امور شرعی و خرید و فروش کالا و اجناس را  
مراقبت میکرد ، و بصورت عمومی اعمال همه مردم را از لحاظ دین مورد  
رسیدگی قرار میداد .

۸ - دیوان اوقاف : کارهای مساجد و غیره اوقاف را زیر کنترل قرار میداد .

۹ - دیوان قضا : به حل و فصل دعاوی و مراجعات مردم میکوشید .

دیوانها همه در یک عمارت عالی نزدیک سرای شاهی موقف داشت . در  
ولایات نیز شعبات این اداره ها وجود داشته که تحت نظر حاکم محلی و اداره  
مرکزی اجرای وظیفه میکردند . مالیات آن دوره را به چل و پنج ملیون  
درم تخمین میکنند .

بعلاوه دیوان که در رأس آن وزیر و صاحب تدبیر قرار داشت مقام مقتدر  
دیگری نیز بنام درگاه موجود بود و حاجب - الابر در رأس آن بوده و امور



(۷۰)

مربوط به شخص شاه را انجام میداد. دستگاه سومی که اهمیت آن کم از اول و دوم نبود عبارت از مقام سپه سالاری و لشکر کشی جیوش خراسان بود در رأس آن سپه سالار بمشوره وزیر و حاجب سالار مقرر میشد و بازاری خود سپه سالار در ایقاع عزل وزیر بکله او را بر گزیده بوده دخلیت داشت.

### اوضاع فرهنگی

از شکوه تاریخی این دوره و جریانات سیاسی آن تا اندازه ای در فصل گذشته بحث کردیم. آنچه بصورت بارز در این دوره عرض اندام میکنند مفکوره تقویة روحیات ملی است. این نصب العین در طی مدع حکمرانی آل ساسانی بحیث یا شاهان خراسان بقوت تمام پیش برده می شد. شاهان و بزرگان کشور برای دما بدین این حس عالی به عنصر اصلی آریائی از وسایل گوناگون استفاده میکردند. ضمن بیکارها و روز مجوی هاییکه برای توحید سیاسی مملکت خراسان با دشمنان و معارضین انجام میدادند برای تنویر ملت و بهتر ساختن حیات آنها از سلاح علم و فضل کنار گرفته و پیوسته می کوشیدند اشخاص لایق و فاضل را پرورش دهند و به تعداد آنها بیفزایند.

این امر از افتخاب و کنار گرفتن اشخاص علمی عصر در خدمات حکومتی بحیث وزیر، دبیر، قاضی و غیره بخوبی آشکار است. این امر او شاهان کوشا بودند خودشان نیز از علم و دانش بهره مند گردیده و با فروغ آن زوایای تاریک مملکت را روشن سازند. محیط نیز آماده پذیرفتن اشخاص علمی بود و تشویق ایشان در بار آوردن دانشمندان فضلا و شرا کما که فراوان کرد طوریکه می بینیم در همین دوره است که بزرگترین اشخاص علمی شرق رویکار آمد و آثار کرامت های آنان تا اندازه ای بر دنیا شرق و غرب

(۷۱)

سایه افکنده که تاجهان باقی است صاحبان و کرد آورده کان آنرا در  
زمره علمای بزرگ قلمداد خواهد کرد.

در این عهد بازار علم را رونق بسزا بود و هر کس متاعی از زنده  
می آورد بقیمت گزاف می خریدند. رشته های مختلف علمی مورد توجه  
و قبول بوده و مخصوصاً صا ادب که روان علمش می نامند و با روح مردم سازگار  
بود، بیشتر خریدار داشت و از ادبیات آنچه برای تربیه قوم و اصلاح حسیات  
ملت بکار آمده تر بود، طرفداران بیشتر داشت، مثلاً می بینیم اشعار حماسی  
که محتوی اعمال، کردار و کار نامه های پادشاهان و پهلوانان تاریخی  
است و ضمن شرح و بست آن هویت و نام و نشان مملکت از یک طرف تذکار  
می یابد و از جانب دیگر از دلبری، شہامت و مردانگی قهرمانان آن ستایش بعمل  
می آید و این دو در ساختمان فکری و انعقاد شخصیت اجتماعی و سیاسی افراد  
ملت تا قیر بارز دارد به نحو اتم و اکمل پرورش یافته و مردم هم از آن  
رنگ شهر استقبال خوبیتر کرده اند.

حالا برای اینکه از تاثیرات عقلی و طرز فکر مردمان بخرد آندوره تا اندزه ای  
اطلاع بایم حیات بعضی از شخصیت های سیاسی و نظامی را مطالعه کرده  
و سپس از عالی مقام و کویندگان زبردست آندوره ذکر می  
مختصر بمیان می آریم.





بمهد دولت سا ما بیهان و بلعمیان  
جهان نبود چنین بانها دوسامان بود  
کسانی

وزراء و سرداران

ابو الفضل بلعمی : اسمش محمد بن عبدالله و کنیتش ابو الفضل  
و بلقب بلعمی یاد کردیده است  
تذابی عبدالله محمد بن نصر الفقیه در مصنفات آموخته  
رضی الله عنہم از محمد بن جابر و محمد بن حاتم بن مظفر و ابوالموجد محمد بن  
عمر و صالح بن شریب و اسمعیل بن اسمعیل حدیث فرا گرفت. ابو الفضل در پرتو  
هوش سرشار خود در رشته که اختیار کرده بود پیشرفت فراوان کرده و بحیث  
یکی از بزرگان و رجال علمی عصر خود معروف شد. تا اینکه فضل و کفایت  
علمی با عت تقرب وی بدربار اسماعیل شهریار گشته و به مرتبه وزارت  
اورسید. علت شهرت او به بلعمی انساب او به قریه بلعمان است [بمرو یا روم]  
ابو الفضل بلعمی در دوره فرمانروائی امیر عادل ابو ابراهیم اسماعیل کرسی  
وزارت داشت و البته نقش او را در کار نامه های امیر عادل نادیده نمیتوان  
گرفت. در دوره احمد پسر اسماعیل نیز کمانبغی متصدی وزارت بود ظاهراً  
پس از وفات احمد و جانشینی امیر سعید امر برای چندی از خدمت معزول  
شده و تا هنگام مرگ جبهائی وزیر بشغل خود برگشت نکرد. بعد از مرگ  
جبهائی امیر سعید وزارت خود را به ابو الفضل بلعمی سپرد و او هم با کمال  
لیاقت این وظیفه را از پیش برد.  
این مرد فرزانه در این دوره و زلزله سنگین فعالیتهای اداری و حربی بشمار  
میرفت. وزیر دانشمند از علماء و ادبای زمان خویش تشویق میکرد و به آنها

(۷۳)

کلماتی مادی و معنوی می نمود . از معاصرینش یکی رودکی استاد شاعران بود . طوری که می نویسد این دو رجل نامی با هم صفای قلمی داشته و هر کدام بمقام علمی و ادبی بکند بیکر معترف بودند . سمعانی در کتاب الاسباب خود می نویسد :

« ابو الفضل بلعمی همیشه می گفت که رودکی را در عرب و عجم نظیری نیست »  
رودکی نیز در وصف دوست و حامی خود بلعمی اشعاری می سرود که شعرای مابعد این موضوع را به کرات متذکر شده اند .

در هنگامی که او ضاع دیوان سخت ممشوش بود و شغل ابوعلی محمد بلعمی وزارت چون کوی دست بدست میبکشت یعنی بین سالهای ۳۴۳ و ۳۴۹ که چندین وزیر بر او بکار آمده و کار مهمی از دست شان ساخته شد ، بالاخره او بی هم این مقام را به ابوعلی پسر بلعمی بزرگ دادند . باید دانست اختلا لیکه در امر وزارت و نما میشد یک عامل عمده آن با سایر کاری وزیران با سیه سالاران می بود اها اینبار سیه سالار وزیر هر دو دوستان مشفق و مخصوصا بوای استقرار دولت با هم بر سر پیمان شده و در سال ۳۴۹ وزارت را ابوعلی و سیه سالاری را الیمکین برای خودها اختیار کردند . در سال ۳۵۰ عبد الملک از اسب به زمین افتاد و هلاک شد .

بلعمی بصواب دید سیه سالار و سرانصر را به امارت اختیار کرد اما دیگر سرداران از قبول آن استنکاف ورزیدند و ابوسالغ منصور بن نوح را به امارت برگزیدند . بلعمی بزرگ زاداد و همچنین بوزارت باقیماند و بفرمان همین پادشاه کتاب « تاریخ الامم و الملوك » جریر طبری را که در سال ۳۱۰ برعی نوشته شده بود در سال ۳۵۲ شروع به ترجمه آن کرد . این کتاب تاریخ امم و ملوک را از کاه آدم تا زمان خود مولف در بردارد

تاریخ فارس تعداد ( ۵۰۰ ) جلد



(۷۴)

و مترجم با گذارنده چیزهای زیادی آنرا حذف و مطالبی جدید در آن وارد کرده و به بهترین بشر ترجمه کرده است.

چند سطر نمونه از مقدمه آن که با اقتباس می‌شود: بدانکه این تاریخ نامه بزرگت گرد آورده ای جعفر محمد بن جریر الطبری و حمة الله که ملک خراسان ابوسالح مشهور بن اوح فرمان داد دستور خویش را ابوعلی محمد بن محمد البعلمی را که این تاریخ نامه را که از آن پسر جربر است پارسی گردان هر چه نیکوتر چنانکه اندروی قضایا بنا شد پس گوید چون اندروی نگاه کردم و دیدم اندروی علمهای بسیار و حجت و آیتهای قرآن و شعرهای نیکو و اندروی فایده‌ها دیدم بسیار پس رنج بردم و جهد و ستم بر خویشتم نهادم و این را پارسی گردانیدم به تیری وی ایزد عزوجل (۱) در همین دوره ترجمه تفسیری نیز بنام تفسیر طبری بفارسی گردانیده شد که در اثر ترجمه آن ابوعلی سهم بارز داشته.

بنام توقیعات بلعمی نیز کتابی بوده در انشاء و ترسل که معلوم نیست آنرا بلعمی اول نوشته یا بلعمی دوم. همچنان این عقده که آیا انشاء ترسل بلعمی بزبان دری بوده یا عربی باز نشده. چون اصل کتاب ظاهرأ درست نیست بصورت قطع نمیتوان حکم کرد اما با احتمال قوی می‌توان اظهار نظر کرد که دور نیست کتاب توقیعات (فرمان) بزبان دری نوشته شده باشد چه عنایت مخصوص بلعمی اول بزبان دری که فردوسی از آن یاد کرده و همچنین تبحر و استادی بلعمی دوم در زبان دری چنانکه اثر مهمی را از تازی به دری برگزیده اند. شاهد مدعاست والله اعلم با اصاب صاحبان لغت نامه‌ها در فرهنگ‌های خود یکی دو شعر را ضمن استشهاد لغت مورد نظر به استاد بلعمی نسبت میدهند که معلوم نیست گوینده این

(۱) ترجمه طبری، ص ۲ چاپ هند.

(۷۵)

اشعار پدر بوده یا یسر مؤلف انجمن آرای ناصری در لغت خسی گویند که:  
استاد بلغمی در صفت شمشیر گویند:

درنده چو شیران دهند چو نمیان

در فشان چو خسی درخشان چو آذر (۱)

ابو عبدالله محمد جیهانی که در زمان امیر احمد بن اسماعیل کاتب بود با  
محمد بن احمد بن نصر جیهانی مکنی به ابو عبدالله  
رویدار آمدن نصر بن احمد بشفل وزارت گماشته شد. مشارالیه از وزرای  
دانشمند و عالیقدر است. از کارهای مهم او اصلاحات اداری و رونق دادن  
امور مملکت داری بود که از روی قواعد ملل و در بارهای مختلف رسمی  
تیکه بنیاد نهاد. او را صاحب تالیفات چند میدانند وزارتش تا سال ۳۰۹ دوام  
کرد و ظاهر آدره هجین سال چشم از جهان پر کشید و بعد از وفاتش بلقب جیهانی  
بزرگ یاد گردید.

ابو منصور عبدالله برادر جیهانی بزرگست بوده و در سال ۳۰۱  
عییدالله جیهانی یعنی شروع حکومت نصر به حکمرانی بست و رنج (قند هار)  
تقریباً در آن حدود جنگ هائی کرده غلبه ها و شکست هائی اسپیش گذشته  
در سال ۳۰۹ حکمرانی هرات و قوشنج و بادغیس داشته. با گذشت روزگار  
پنج روزه نوبت خود را گذشتانده و جای خود را به دیگران وا گذاشته  
ابوعلی جیهانی بر جیهانی بر رگت در سال ۳۲۶ وزارت نصر بن احمد  
باعن اعداد را از احتلا قینکه بین او و ابوطیب معصمی رویداد  
بر اوضاع مسلط شده و بالاخره در سال ۳۳۰ در زر آوار گشته شد.

احمد بن ابوعلی محمد نوادۀ جیهانی بزرگست در سال  
ابو عبدالله جیهانی ۳۶۵ در زمان ابوسالم منصور بن نوح (۳۵۰-۳۶۶)  
بمقام وزارت اختیار شد و يك سال در توره امیر رضی نوح بن منصور نیز



همین مقام را داشت و در سال ۳۶۷ معزول شد. این مرد از اجلة دانشمندان  
عصر خود بشمار رفته و تألیفات چندی از او ذکر میکنند مثل: العساك  
والمساك که المقدسی وصفه فصلی از آن کرده است. آئین مقالات  
کتاب عمود الخلفاء والامراء. کتاب الزیادات فی کتاب آئین مقالات  
کتاب الر سابل (۱)

محمد بن ابو عبدالله احمد از پیروان بزرگ  
ابو الفضل جیهانی بوده و در اواخر سلطنت سامانیان وزارت منصوب  
شده بود.

حمویه بن علی یکی از سرداران می و خد متکوران با وفا است که از بدایت  
آل سامان پیوسته در خدمتگذاری کوشیده و مفتیهای  
شهامت را در برقراری و توسعه بخشیدن حدود مملکت بمنصه ظهور آورده  
این مرد سیاهی که بتدریج از رتبه های پائین تا مقام سپه سالاری رسید  
در نگهداری سلطنت آل سامان سهم بزرگ داشت کارنامه های عالی  
او در عمر که های جنگ و یا ماهوریت های مهم هر کدام در جاییش ذکر  
داده شده و حاجت به تکرار نمی بینم. گویندوی در چهل جنگ شرکت کرده  
و از همه پیروز بیرون آمده حمویه در درخشان ترین دوره حکمرانی آل سامان  
یعنی دوره سی و یک سال سلطنت امیر سعید نصر نظر بکفایت و اعلیت  
سیا گیری به شان دارترین مناصب و مقامات آنروز یعنی سپه سالاری  
رسید و در اواخر عمر است ضعف پیری از کار بر کنار شد.

ابو العباس احمد در دربار امیر سعید صاحب وجه و اعتبار بوده و از  
بن حمویه و ابوعبد (اسماعیل) تکمیلی میگردد و صاحب تدبیرش  
بود.

این اسماعیل در هنگام حیات پدر پدرود حیات گفت: در زمان

(۱) الفهرست ابن الندیم ص ۱۹۸

(۷۷)

ولایت عهدی اسماعیل بین او و برادرش حمید نوح کشیدگی رو بداده  
و بخصوصاً خاطر نوح از ابوالعباس احمد در نجیده می بود. این معنی را  
خود امیر سعید نصر به ابوالعباس رسانیده و گفته بود که از وی  
در حد در باشد قضا را در سال ۳۳۱ امیر حمید نوح پادشاه خراسان  
شد و ابوالعباس احمد خود را از وی پنهان همیداشت تا اینکه در سال  
۳۳۲ و قتیله امیر حمید نوح به مرو آمد. بود دفعه‌تاً ابوالعباس زادبند  
و با او به نیکویی پیش آمد کرد اما عاقبت در اثر سعایت بدخواهان  
از دست نوح بقتل رسید. سال ۳۳۵

ابوعمران سعیدجوردوانی و در ضمن جنگجویی و سیاهگری قدرت اداری  
کافی داشته و با اصطلاح امروز سیاستمداری بخته بشمار میرفته

کارنامه های جنگی و سیاسی این مرد ضمن شرح وقایع دوره امیر عادل  
و پسرش ابو نصر احمد و در دوره پیر شکره امیر سعید نصر بن احمد در  
قید تحریر آمده هر که خواهد که بشود آنجا بشوآن تکرار آن لازم نیست  
چنین استنباط می شود که سعیدجور از جوانی بتقدمت پادشاهان سامانی  
در آمده و تا اخیر عمر بر سر کسب ربا قیامانده و در تمام دوره سلطانی  
زندگی جز از طریق صدق و سفاکت به مخدومان خود پیش آمدنی نکرده.  
ابراهیم بن سعیدجور برای اولین دفعه نام وی در دوره پادشاهی نصر  
بن احمد بن نظر منجورد که گویا در سال ۳۳۸ حکمرانی  
خراسان بدو سپرده شده بود.

در سال سوم حکومت نوح (۳۳۱-۳۵۳) ابراهیم بر تبة خیه سالاری نایل  
آمده این مقام از لحاظ بروز وقایع ناگوار برای وی دوام نکرد زیرا  
خود ابراهیم با مخالفان نوح همداستان شده بود.



ابوالحسن ناصب الدوله      ابو الحسن محمد پسر ابراهیم بن  
سمیجوری      سمیجوری بود و در زمان حکمر و ابی

امیر رشید ابوالنوارس عبدالملک بن اوح (۳۴۳-۳۵۰) بمقام سیه سالاری  
و حکومت خراسان مایل آمد حکومت وی از سال ۳۴۵ تا ۳۴۹ دوام یافت  
بار دیگر بعد از عصیان ابو منصور محمد عبد الرزاق باین سمت خوانده  
شد و سامور دقع وی گردید و پنج سال دیگر ( در زمان حکومت منصور  
بن اوح ۳۵۰ - ۳۶۶ ) باصفای نیت و حسن سلوک حکومت خراسان را  
اداره کرد. در زمان اوح ثانی چون باوزیری ابو الحسن عتبی اظهار  
مخالفت کرد از حکومت خراسان معزول شده و چندی بعد به سر کوهی  
خلف در سیستان ماموریت یافت و ظاهراً این عقده بدست او کشا ده شد.  
مرتباً آخرین مقام سیه سالاری یافت و تا هنگام مرگ در آن مقام باقی بود.  
ابوعلی سمیجوری      ابو علی فرزند ابوالحسن محمد بعد از پدرش ارثاً  
مقام او را یافت و با فایق الخاصه مبادرت بجنگ  
کرد و سبب ضعف حکومت سامانیان گردید. باری هم با حریف سابق بر خلاف  
حکومت نوح ثانی (۳۶۶-۳۸۷) متفق گشته و از طرف ناصب الدوله سبکتگین  
سر کوهی شدند. عاقبت ابوعلی بعد از یک سلسله کشمکش ها در سال ۳۸۷  
با ۳۸۹ در قلعه کردیزجان سپرد.

البتگین      البتگین حاجب سالار مرد با نفوذ و صاحب قدرت در بار  
عبدالملک که بعدها فتوحات درخشانی کرده و اساس حکومت بلند  
پایه ایرا گذاشت از سرداران با نام سامانیان است شرح حال مفصل این  
مرد بزرگ را به قسمت پنجم یعنی دوره غزنویان حواله میدهم.

ابوصالح منصور منصور بن اسحاق از خاندان ساهانی و پسر عموی  
اسماعیل بعد از حکومت سیستان به ولایت ری منصوب  
شد و چند سالی این وظیفه را بدوش داشت.

این همان مردیست که رازی کتاب منصوری خود را بنام وی تألیف کرده  
است. در زمان امارت نصر سر طغیان برداشت و بدین اینکه کناری از پیش  
برد پدرود حیات گفت.

احمد بن سهل احمد بن سهل بن هاشم بن کمال مکار از بزرگان  
وامرای محلی مرو بود که دوزسان عمرو لیت سفاری  
علم طغیان بر افراشته و در نتیجه جس افتاد مدنی در سیستان  
زندانی بود تا به نحو ایسکه در کتب تاریخی ذکر است  
و امامجل ذکر آنرا نداریم (۱) از آنجا فرار و نزد اسماعیل ساهانی آمد.  
در اینجا مقام و مرتبت عالی یافته گاهی بحیث مشاور و ندیم و وقتی هم به  
صفت نایب الحکومه در ولایات تابعه گذرانید تا اینکه بعد از فرونشاندن  
فتنه حسین المروردی و در وقتیکه حکومت خراسان با او داده شده بود یعنی  
در سال ۳۰۶ بنای طغیان نهاد و بدست خود به سیه سالار در سال ۳۰۷ گرفتار  
شده و در حبس جان داد. وی مردی ادب پرور و علم دوست بوده در پرورش  
علماء جدیدین داشت. ابوزید بلخی افتخار قرن چهارم خراسان از پر نوبخشش  
ها و نوازشهای او قراغ خاطر و طمأنینه روحی پیدا کرده مرئیه علمی  
خود را بعد کمال رسانید.

ابو بکر چغانی ابو بکر بن مظفر بن محتاج چغانی مردی با حشمت  
و خداوند جاه و مال بود. وی از سر داران نامدار است  
که در تاریخ آل ساهان مقام بزرگی دارد دو روز کار امیر سعید نصر رتبه

(۱) کردبزی ص ۲۱



سیه سالاری را ظاهرآ بعد از حمزه بدست آورد. ابو بکر چغانی در دفع شور و شهباد سر کوبی متجاوزین و تعاقب ایشان زحمت های فراوان کشید و غالباً هم موفق می بود تا اینکه در سال ۳۲۷ نسبت علالت مزاجش از کار بر طرف و عزمش او ابو علی احمد پسر رشیدش بدان مقام برگزیده شد.

ابو علی چغانی ابو علی احمد بن محمد از آل محتاج از بدو رو بکار آمدن یا دشمنان خارج از مرز خراسان شروع بدست و نتیجه نرم کردن شد و توانست در مدت کوتاهی بلاد او ابریز زبجان قزوین و قم و کرج و همدان و دینور را فتح نماید و برای چند سال بیرق سامانی را در آنجاها بلمند داشته باشد.

ابو علی در سال سوم امارت اوج بن نصر (۳۳۱ - ۳۴۳) نسبت شکایات بعضی ها معزول شد اما وی از بن امیر نجیده و مدعی اوج گردید و ابراهیم بن اسماعیل را به مخالفت نوح برانگیخت بعد بنکه توانست برای چند وقت اوج را فرار دهد و ابراهیم را عوض او بر تخت پادشاهی بنشاند اما رابطه ابو علی با ابراهیم نزدی بهم خورده راه چغانیان پیش گرفت و با رو بکار آمدن مجده اوج چند بار دیگر با امیر وقت مصاف داد تا اینکه مهم بمصالحه انجامید و تا سال ۳۴۰ در چغانیان بحالت صلح معربرد. باری اوج دوباره او را به سیه سالاری اختیار کرد و دو اثر اختلافی که رو میداد دوباره معزولش کرد ابو علی این بار بر کن الدوله د بلخی پناه برد و برای آخرین بار تلاش و کوشش خردودا کرده و با ابو سعید جنگید اما کاری از پیش نبرد تا اینکه در دی ماه عمومی سال ۳۴۴ در ری وفات یافت جنازه او را به زادگاهش چغانیان حمل کردند.

ابو منصور محمد محمد بن عبد الرزاق یکی از کارداران دولت سامانی است ابتدا حاکم طوس و ایشاپور بود در سالهای ۳۴۵ و ۳۵۰ دو مرتبه به سیه سالاری کل ولایات خراسان نابل آمد. باری این مرد علیه

(۸۱)

سامانیان داخل بیدار شدو در سال ۳۵۱ بدست یکی از غلامان قرانکین کشته شد.  
ابو المنصور معمري به امر و اراده این شخص و کمک چندین از دهقانان  
و جهان دیدگان در سال ۳۵۸ شاهنامه ایرا که شاهنامه ابو منصورى معروف  
است ترتیب داد.

دانشمندان و شعرا

ابوزید بلخی ابوزید احمد بن سهل در قریه ای بنام شامستان از پدری که  
اصلاً سیستانی بوده و در بلخ سکونت اختیار کرده بود به نیا آمده  
در اوائل جوانی سیروسفر اختیار کرده و در طلب علم بیرون شد محضر علمای  
بزرگی راه دریافت کرد و در نزد ابی یوسف یعقوب بن اسحاق کندی درس خواند  
و در فلسفه و نجوم و هیأت تسلط پیدا کرد. در طب و علوم دینی نیز استقصاء  
کامل یافت. آرازه دانش و فضل او در سر تا سرخراسان پیچید از قول ابن  
الندیم که میگوید «مردی معروف به «المبلخی» که در بلاد مختلف میبگشت  
استادرازی در فلسفه بوده» معلوم می شود رازی از شاگردان ابوزید بوده است.  
ابوزید پس از مراجعت بزاد گناه خود با کمال حرمت از جانب  
بزرگان و اهرام استقبال شد گویندوی علاقه فراوان بوطن خویش نشان میداد و  
سلالت هندکفتی را که از امیر احمد بن سهل بن هاشم و حسین  
بن علی المرزودی و معلوک و ابی علی محمد بن احمد جیهانی میگرفت در  
آبادی ملک خویش خرج میکرد. نوشته های فلسفی این حکیم و فیلسوف  
بزرگ رنگ و رواق ادبی داشته و کتب زیادی در رشته تجریر در آورده از  
آن جمله است (۱)

(۱) مجمع الادبا سن ۱۴۱-۱۵۳ چاپ مصر



(٨٦)

- كتاب اقسام العلوم .
- كتاب الشعرايع والادبان .
- كتاب كمال الدين .
- كتاب فصد سماعه الكتابية .
- كتاب مصالح الابدان والانس .
- كتاب اسماء الله تعالى وصفاته .
- كتاب صناعه الشعر .
- كتاب فضيلة علم الاخبار .
- كتاب الاسماء والكنى والالقب .
- كتاب اسامي الاشياء .
- كتاب النحو والتصريف .
- كتاب سورة والمصدر .
- كتاب رسالة حدودا فلسفه .
- كتاب ما يصح من احكام النجوم .
- كتاب الرد على عبدة الاوثان .
- كتاب فضيلة علوم الرياضيات .
- كتاب في اقسام علوم الفلسفة .
- كتابا لقرايين والذبايح .
- كتاب عصمة الانبياء .
- كتاب نظم القرآن .
- كتاب قوارع القرآن .
- كتاب الفقاك وانسك .

- کتاب النوادر فی فنون شتی .
- کتاب اجوبة ابی علی بن محتاج .
- کتاب صفات الایم .
- کتاب صوره الاقابم که در جغرافیاست .

ابوسعید احمد محمد بن محمد بن عبد الجلیل و مکنی به ابو  
 السجزی سعید و هو سوم به سجزی در قرن سوم در سیمان  
 بدلیا آمد . دوره امرت ایاجعفر احمد را  
 درك کرده و با او ارتباط داشته است . رساله ای  
 (۴۱۴۰م)

بنام « انعام خط مستقیم ذی نهایت بنصفین » و « کتاب المدخل » را برای  
 ایاجعفر نوشته . باید دانست که دانش یرو ری های ایاجعفر در یروش  
 این شخصیت بزرگ بی تأثیر نبوده است . کتب و رسالانی که به خامه  
 این عالم جید نوشته شده و اکثر آن هنوز هم در دست است ازینقرار میباشند:

- ۱- رساله فی اخراج الخطوط فی الدوائر الموضوعه من النقط المعطاه .
- ۲- فی عمل مثلث حادی الزوايا من خطین مستقیمین مختلفین
- ۳- خواص لشکل المجسم الحادث من ادارة القطع الزايد والمکافی
- ۴- کتاب فی مساحة الاکبر
- ۵- تحصیل القوانین الهندسية الممدودة
- ۶- رساله فی البواب عن المسائل التي سئل فی حل اشکال الماء خوزة
- من کتاب الماخوذات ارشمیدس
- ۷- تحصیل القوانین
- ۸- منتخب کتاب الموالید
- ۹- کتاب الاختیار (منتخب من کتاب الالوف)
- ۱۰- کتاب الدلائل فی احکام النجوم
- ۱۱- کتاب المعانی فی احکام النجوم
- ۱۲- رایجات الکواکب
- ۱۳- الجامع الشامی



ابوسلیمان المنطقی ابوسلیمان محمد بن طاهر بن بهرام سجستانی  
از حکمای بزرگ قرن چهارم است

وی از شاگردان ابوبشر متی بن یونس المنطقی نصرانی و ابو ذکریا  
یعنی بن عتی المنطقی نصرانی بود. از محضر این دو استاد معروف  
بهره را می گرفته و در منطق و ریاضی مرجع اسباب گردید. منزل وی  
در بغداد مبعاد گاه حکماء منطقین و ریاضیین آن عهد بود. تمام  
ابوسلیمان را در فضل و حکمت خلفه را می و سائب بن علی سینا و در ردیف  
ابوزید بلخی و ابوعلی مسکویه میداندند. در تفسیر اصول الحکمه از وی چنین یاد  
شده «حکیم ابوسلیمان محمد بن طاهر بن بهرام سینانی که کتاب اصول  
الحکمه را تصنیف کرده مردی حکیم بوده و تصنیف های زیادی در معقولات  
دارد. از جمله رساله در اقتضای طرق الفضائل و رساله دیگر بنام  
المحرك الاول نوشته» ۱

ابن اسبیه در کتب عیون الانباء فی طبقات الاطباء اشعاری بسند و  
نسبت داده و از جمله مؤلفات او این کتب و رسائل را نام می برد: مقالة  
فی مراتب قوی الانسان، کلام فی منطق، تعالیق حکمیة (۲) و غیره.

ابوسلیمان بستنی احمد بن محمد ابراهیم بن الخطاب الخطابی البستی  
از فقهاء و محدثین بزرگ و دارای تالیفات بسیار است  
از قبیل اعلام السنن شرح بحاری شریف و غریب الحدیث و معالم السنن  
در شرح امی داؤد، کتابشان الدعاء و کتاب اصلاح غلط المحدثین و غیره (۳)  
ابو محمد العروزی عبدالله بن مسلم بن قتیبة الدیوبوری از تبعات و لغت  
دانان بزرگ بوده کتب زیادی تالیف کرده که

از آن جمله است کتباب مشهور المعارف و ادب الکاتب و غریب القرآن

(۱) بیست مقاله مرحوم قزوینی ص ۱۰۲ جز ۲ و نته صدان الحکمه ۱۰۴-۱۰۵  
(۲) طبقات الاطباء ص ۳۲۲ ج ۱  
(۳) الفهرست ص ۱۶۶

و غریب الحدیث و عیون الاخبار و مشکل القرآن و مشکل الحدیث و طبقات  
الشعراء و الاشراف و غیره

ابو عبد الله محمد از پدري خراسانی بنام عمران در بغداد سال ۲۹۷  
بدنیا آمد و بکمال استعداد عجیب خود دردی عالم و فاضل  
المرزبانی بار آمد و تالیفات زیادی از خود باقی گذاشت گویند  
او این کسی است که اشعار بزمین معاویه را در دیوانی گرد آورده و در  
سال ۳۲۴ وفات یافت .

ابو جعفر الخازن ابو جعفر الخراسانی ریاضی دان مشهور قرن  
چهارم است صاحب تالیفات متعدد در علوم مخصوصاً  
الخراسانی (م ۳۶۰) ریاضی و نجوم بوده . از تالیفات موجود او  
کتاب آلات العجیبه 'الرسدیه' تفسیر مقاله دهم از کتاب الاصولا فلیدس .  
ابو العباس الرخسی ابو العباس احمد بن محمد السرخسی از منجمان و  
(م ۳۴۶) اطباء قرن چهارم است . کتابی بنام 'المدخل الی  
علم النجوم' در مقدمات علم ستاره شناسی دارد .

ابو الوفاء جوزجانی محمد بن محمد بن یحیی بن اسمعیل از پیشوایان حساب  
و هندسه بوده . طریقه های نوی درین فن عالی بر وی کار  
آورده و منسوب بیک خاوا اده علمی بوده و تالیفات قیمتمندی در جبر  
و مقابله اموده است از قبیل اقامة البرهان علی الدوائر من الفلک تفسیر کتاب  
ابرخس تفسیر کتاب خوارزمی' تفسیر کتاب دیوفنطسها يحتاج الیه العمال  
والکتاب من صناعة الحساب و غیره .

ابو حاتم بستنی محمد بن حیان بن احمد از علمای بزرگ علوم  
دینی بوده و مخصوصاً در تصحیح اخبار راجع فراوان  
کتابه گویند محضر دوهزار نفر از مشایخ (۱) را در ک کرده و از قبض

(۱) ریحانة الادب ص



(۸۶)

انفاس قدسی آنها موافق بهذالیف کتابهای زیادی کردیده  
از آن جمله :

- ۱- اتباع النابعین
- ۲- کتاب النابعین
- ۳- کتاب تبع المنبع
- ۴- کتاب تبع الاتباع
- ۵- کتاب تبع الثقات
- ۶- کتاب الجرح والتعديل
- ۷- کتاب روضة العقلاء - نزهة الفضلاء
- ۸- کتاب الصحابة
- ۹- کتاب المعجم علی السمدن

ابو حاتم در دوم شوال سیصد و پنجاه و چهاریدرود جهان گشت.

محمد بن عبدالرزاق ابو عبدالله محمد بن عبدالرزاق از شعرائ عربی کوی

بوده و ابیات او را در پنج مجلد گرد آورده بودند.

البیهقی

خودش نیز کتابی بنام ناصر الدوله ابو الحسن

سیمجوری نوشته که به کتاب المدارات موسوم ساخته بود.

محمد بن علی الکاتب: ابو الطیب محمد بن الکاتب از رجال بزرگ دینی

رازا تشمتدان عمر خود بوده گویند ابو الفتح

ستی ابن ابیات را در وصف وی سروده :

معاشر الناس ارجوا ما ابوح به اسما عنک انه من خیر اقوالی

محمد و ع لسی نسم بعندهما محمد بن علی رکن آ مالی

ابو بکر خوارزمی نیز از دوستان وی بوده و تصنیفی هم درباره او درست

کرده بوده.

(۸۷)

ابو عبد الله محمد محمد بن احمد المروزی از مقدم فقهاء شافعی در مرو  
بوده و در انتشار فقه شافعی در مرو می برداخته ، از  
المروزی  
حافظه قوی و فوق العاده او خراسانیان داستانها  
میگفته اند و وفات او در سال ۳۱۸ اتفاق افتاده .

ابو عمر و احمد صاحب رسالانی در حدیث بوده از باب سیر و تاریخ از  
قصاحت او تعریف کرده اند اسم او را احمد بن  
محمد بن معقل السرخسی ضبط میکنند و فاته در سال ۳۵۲ اتفاق افتاده .  
ابو القاسم الکهیمی صاحب کتاب مفاخر خراسان است که اغلب مؤرخین  
و تذکره نگاران از کتاب او مطالبی نقل نموده اند  
اسم او حیدالله بن احمد بن محمود است .

امام ابو الحسن ابو الحسن محمد بن شعیب بن ابراهیم از اجله  
علمای حدیث و از معتبران مذهب شافعی بود . نزد  
محمد  
ابو الفضل بلعمی وزیر تقرب تمام داشت و هر چند  
بوی مستند قضای شهرهای بزرگ را میدادند اختیار نمیکرد ، امام در ۳۲۴  
وفات یافت پسر او شعیب بن محمد که در سال ۳۱۰ تولد یافته بود بعد  
از پدر مقام بزرگ علمی یافته و شاگردانی مانند ابواسحق ثعلبی در حلقه  
درس او تلمذ کرده اند .

ابن ابی الزهر ابو بکر محمد بن احمد بن مزید النهوی الاخباری  
فوشنجی الاصل صاحب تالیفات زیباست : کتاب اخبار  
قدما البلقاء ، کتاب اخبار المجانین ، اخبار الہرج و العرج که درباره وقایع  
المستعین بالله و معتز عباسی نوشته است .



ابو عبدالله خوارزمی | محمد بن احمد بن یوسف کاتب مؤلف کتاب فائز  
العلوم است. این کتاب حاوی دو مقاله است اولی  
درشش باب: فقه، کلام، نحو، کتاب، عروض و اخبار. دومی در نه باب  
منطق، فلسفه، طب، اعداد، هندسه، نجوم، موسیقی، خیال، کیمیا.  
در سال ۳۸۷ درگذشته.

ابو بکر خوارزمی | محمد بن عباس کاتب شاعر، ادیب و لغوی معروف  
به ابو بکر خوارزمی و خواهرزاده محمد بن جریر  
طبری در نحو و لغت و شعر و ادبیات و فنون ادب علامه عصر و یگانگانه و تا به روز گوار  
و در هر دیار به کثرت حفظ اشعار در غایت اشتهار و در میان افاضل  
زمان مشارک بالیشان میباشد. مادی طبرستانی داشته تالیفات وی از اینقرار است  
دیوان شعر، رسایل، مفید العلوم و مفید المهموم. ابو بکر خوارزمی  
در سال ۳۸۳ وفات یافته.

هیأت علمی مترجمین | ابو صالح منصور بن نوح (۳۵۰ - ۳۶۶) عده ای  
از علما را احضار کرده و دستور داد تا جامع  
تفسیر طبری | البیان تفسیر القرآن تالیف محمد بن جریر  
الطبری را به فارسی دری برگردانند. در مقدمه آن ترجمه از اشخاص  
زیر اسم برده شده: از شهر بخارا فقیه ابو بکر بن احمد بن حامد و از سیستان  
خلیل بن احمد السجستانی از بلخ ابو جعفر بن محمد بن علی و از باب الهند  
فقیه الحسن بن علی مندوسی و ابو الجهم خالد بن هانی المتفقه و شرح  
آن مقدمه چنین است: (۱)

و این کتاب تفسیر بزرگ است از روایت محمد بن جریر الطبری رحمه الله  
علیه ترجمه کرده بزبان پارسی دری راه راست و این کتاب را بیاوردند  
از بعد از چهل مصحف بود نوشته بزبان تازی و اسناد های دراز بود.  
(۱) بیست مقاله فزونی س ۵۰ ج پیشی

تاریخ فارسی (۳۰۰)

و بیاوردند سوی امیر سید مظفر ابوصالح منصور بن لوح بن نصر بن احمد  
بن اسماعیل رحمة الله عليهم اجمعین . سپس دشمنو از آمد بروی خوا نندن  
این کتاب و عبارت کردن آن بزبان تازی و چنان خواست که مر این  
را ترجمه کنند بزبان پارسی پس علمای ماوراءالنهر را کرد کرد و این از  
ایشان فتوی کرد کی روا باشد کی این کتاب را بزبان پارسی گردانیم ؟  
گفتند روا باشد خواندن و انبشتمن تفسیر قرآن بپارسی مر آن کسی را  
که او تازی نداند از قول خدای عز و جل . که گفت : ما ارسلنا من رسول الا  
بلسان قومه .

ابو منصور محمد محمد بن احمد الازهری هروی مؤلف کتاب التهذیب  
هروی (م-۳۷۰) در لغت عرب میباشد که در فراهم آوردن آن رنج  
فراوان دیده و رحمت سفر عراق و جزیره العرب

و ابر خود هموار ساخته و مدتی هم در اسارت قرامطه در عربستان بسر برد  
اورا یکی از بزرگترین علمای ادب تازی در قرن چهارم میدانند .

اسمعیل فارابی او نیز هاستد هموطن خود هروی به جمع لغت  
عرب از میان قبایل مختلف عرب بسر داخت .  
( م ۳۹۸ )  
و در نتیجه کتاب الصحاح اللغة را تألیف کرد

کتاب وی از گنجینه های ذوقیمت لغت عرب بشمار میرود .

ابوعمر زوزنی او نیز از خراسانیان علم دوست است و در رشته  
عربیت گسام زده و در لغت و نحو و صرف احاطه  
( م ۳۷۴ )  
کامل یافته و نتیجه شرح معلمات سبع را

تألیف نموده است .

مؤلف حدود العالم کتاب مشبری در جغرافیا بسال ۳۷۲ به نام  
ابی الحرث محمد بن احمد فریغون نوشته این

تاریخ فارسی نمداد طبع (۲۰۰) جلد



(۹۰)

ابن العرث از امرای تابع ساسانیان است که معاصر ابوالقاسم نوح بن منصور بوده و حاکم جوزجیان بوده. ظاهراً برمی آید که مؤلف نیز از خاک ادب پرور جوزجانیان (همیشه تا سر پل امرودی) خراسان بوده.

ابو منصور موفق به عقیده Guter Fluegel (مؤلف فهرست نسخ عربی و فارسی و ترکی کتابخانه دولتی ویانا (۱) ابن حکیم هرودی در زمان منصور بن نوح (۳۵۰-۳۶۵)

زندگی میگذرد از طرز زندگی او هیچ اطلاعی در دست نیست بلکه آنچه چیزی که او را برای ما معرفی می‌دارد کتاب الابنیه عن حقایق الادبیه است که بنابه عقیده بعضی مستشرقین بنام منصور بن نوح - هانی نوشته دستاویزی که مدعیان فوق دارند این جمله مؤلف است: «... تا آن هنگام که حاصل آمدن حضرت عالی مولانا الامیر المسدد الموبدا المنصور ادام الله علوه...» مؤلف نام همه داروهائی که تا آن هنگام می‌شناختند در کتاب آورده

سبک تحریر او بسیار ساده و روان و از نثرهای دوره ساسانی است. اینک مختصری از نمونه‌های نوشته حکیم در اینجا نقل می‌شود: «... حکیمان روم می‌گویند که بعضی دارو یا غذا گرم است در حالی که اول خشک است اندر در جوی درم و اندرین ایشان بقلط افتاده اند و حکیمان هند بر سوانند و من راه حکیمان هند گرفته ام از آن جهت که دارو آنجا بیشترست و عقاقیر آنجا نیز تریو خوشتر و همت آن مردمان با استقصاء اندر حکمت بالغه ترست و دیگر هر چه اندر این شش اقلیم بایند از دارو و از غذا همه به آن یک اقلیم موجود است جز سه چیز و آن سه چیز را بدل بجای است از آن یک و تر بفعل و قوت از آن برفع تر. از آن سه یکی گل مختومست و بدن آن گل کتکی است دوم روغن بلساست و بدل وی روغن کافور است سیم عوداقلیت است و بدل او سنگ بشارس است...» (۲)

(۱) سبک شناسی ج ۲، ص ۲۷ - ۲۶.

(۲)

(۹۱)

ابوالموید بلخی مورخ و نویسنده مشهور و شاعر توانای این دوره  
است که در قرن چهارم میلادی شهرت وی  
بیشتر از احاطه تألیفات قیامتداری است که برشته تحریر آورده.

ابوالموید در اثر تشویق شاهان ساسانی به نوشتن داستانهای پهلوانی و  
اخبار چهاربدا ران آریایی قدیم شروع کرد و شاهنامه مفصل کرد آورد  
[در آغاز کتاب تصریح شده که مولف آریای نام ابو القاسم فرح بن  
منصور نوشته (۱)] که آنرا شاهنامه بزرگ خوانده اند از مولفات نثری او  
علاوه بر شاهنامه که شاهنامه و عجایب المیلدان را میداند (۲) مؤلف تاریخ  
سیستان در چند جا از ابوالموید و تألیفات او یاد کرده و چنانچه  
اخبارها از آنها نقل میکند مثلاً در صفحه ۱ آن کتاب روایتی از عجایب  
بد بشکوه دیده میشود ابوالموید بلخی و بشر مقسم اندر کتاب عجایب  
بحر گویند که اندر سیستان عجایبهای بود دست که به هیچ جای جهان نیست.  
یکی آنست که یکی چشمه از قراء از کوه همی برآمد و به هوا اندر دوازده  
فرسنگ همی شد و آنجا بیکی شارسنان همی فرود آمد و باز از شارسنان  
همی بیرون شد و چهار فرسنگ کشت زار آن بود و اکتون هر دو  
جای یکجا دیدند و آنجا که چشمه می برآمد و شارسنان کشت  
زار آن چشمه را افراسیاب پس از آنکه بسیار جهد کرد و بیارست بست  
تا دو کرد که خریدند و آنرا ساختند چون تمام شد هر دو را داشت و  
دخمه ایشان اکنون بر آن چشمه بسته پیدا است.

از آثار نطنزی ابوالموید منظومه یوسف و زلیخا را می شمارند و دلیل  
بر این مدعا تذکراتی است که در مقدمه بعضی از نسخ یوسف و زلیخا از او  
بمعل آ آمده

(۱) سبک شناسی ص ۱۶ ج ۲

(۲) ص ۱۸ ج ۲



یکی بو الموبد که از بلخ بود      بدانت همی خوبشتن راستوک  
 نخست او بدین در سخن بافتست      بگفتست چون بانگ در یافتست  
 نمونۀ کلام او که در تذکره ها و کتب لغت ثبت شده :  
 بیدای که شناسی از آفتاب      چو با آفتابش کنی مقترن  
 چنان تابداز جام گوین که هست      عقیق بمن در سهیل بمن

• • •

سفرای میرا سود ندارد ملک      در دسر من کجا شناسد ملک  
 سو کند خورم بهر چه هستم ملک      کز عشق تو بگداختم چون کلک

مسعودی مروزی بنا به شهادت مطهر بن طاهر الحقدسی در کتاب البدا  
 و التاریخ و ثعالبی در کتاب غرر اخبار الملوک الفرس (۱)  
 مسعودی یکی از شعرای داستان سرای خراسان است وی به نظم و ابیات تاریخی  
 و حماسی پرداخته و شاعرانه‌ای پدید آورده بوده که مورد استقبال خراسانیان  
 و وطن پرست قرار گرفته بود. از زندگی او مسعودی اطلاع دقیق در دست نیست. اما از  
 ردی ابیات قلیلی که از وی باقیمانده می‌توان حدس زد که شاعر در اواخر قرن  
 دوم و اوایل قرن سوم هجری می‌زیسته. این نکته از عدم انجام استعمال الفاظ خشن  
 شاعر بخوبی پیداست. از منظومه ای که مقدسی ذکر کرده این است :  
 نخستن کیو مرث آمد بشاهی      گرفتش بکین درون پیش گاهی  
 چوسی سالی به کیتی پادشاه بود      کو فر هاش بهر جایی روا بود

(۱) باستاند سبک‌شناسی ص ۲

(۹۳)

رود کی      بسا ظهور رود کی در اوایل قرن چهارم ستاره  
 در خشانی در آسمان ادب طلوع کرد. این گوینده  
 بزرگوار دوره آل سامان با سخنان آبدار و پیر اطف خود جهانی را بر آواز  
 کرده و صیت شهرت و عظمتش در فراختای وسیعیکه بنام خر اسان یاد میشد پیچیده بود.  
 سلاله سامان هر چند از لحاظ مملکت داری و جها بیانی کار نامه های در خشانی  
 دارند که تاریخ آنرا زیاد نخواهد برد معینا باید با یقین داشته باشیم که  
 که يك حصه بزرگ شهرت آن خا نواده کریم بانام رود کی در خاطر  
 ها جا بگزین گشته.

ابو عبدالله (۱) جعفر بن محمد بن حلیم رود کی در اواسط قرن سوم در قریه  
 بنج رودك بدینا آمده از خرد سالی ذکی و نیز فهم بوده و از هشت سالگی  
 بگفتن شعر پرداخته (۲) و ضمنا در موسیقی هم دستی پیدا کرد.

دیبری نگذشت که بواسطه این دو هنر محبوب بدر دل های مردم را یافته  
 و بلند آواز گردید و کادش تا حدی بالا گرفت که در زمزمه ندیمان  
 پادشاه درآمد. رود کی را برای تجلیل از مقام منصب سلطان شاعران  
 و مقدم همه شاعران توصیف کرده اند. باید دانست که تا آغاز قرن  
 چهارم شاعری همیاب روی در خراسان ظهور نکرد و بعد از آن هم هر  
 قدر سخنیور پیدا آمد رود کی را پیشرو خود دید و به تبعیت او گرایید.  
 خوشبختانه شاعر ما به آستان مرحمت شاهی ما بنشد نصر بن احمد که شیفته  
 و دل داده فرهنگ و ادب بود راه یافت. هنر آما بی های شاعر در موسیقی و شعر  
 تا حدی بر شاه تاثیر کرد که او را در جمله ندمای خود دید و برقت عنایت های  
 مخصوص وزیر ادب پرور (ابوالفضل بلعمی) نیز در پرورش و انکشاف هنر  
 شاعری تاثیر بود. این وزیر نامی و معروف عقیده داشت که رود کی را  
 در عرب و عجم نظیری نیست.

(۱) يك عده از تذکره نگاران ابوالحسن هم نوشته اند.  
 (۲) لیبالا ابابوفی ج ۳ ص ۶-۷



ابو جعفر احمد بن محمد بن خلف امیر سیستان نیز با رود کی میانه‌ای  
 داشته و در برابر بسک قصیده‌ها مدحیه چهل هزار درم بد و ارزا بی  
 دانت. در پیر تو عنایت شاه و وزیر و امیر شاعر زنده گی بسیار مرغه  
 و بلند با لائی داشته و تو استه با سعه عیش و اطمینان خاطر به اشعار  
 اشعار بشکل قصیده و غزل و رباعی و مثنوی و غیره که بعضی آنرا خودش بمیان  
 آورده پیردازش اندازه ایبات او را صد هزار و بعضاً هم ۱۳۰۰۰ بیت میداند.  
 جوانی رود کی با وجد و سرور زاید الوصفی میگردد و شاعر پیوسته اشعار  
 نغز و غزلهای ترو اشاط آور می سراید. ضمن سخن گوئی از عشق و درد و مین و ساقی  
 بر حسب وظیفه ای که از جانب شاه و وزیر گرانمایه بش برود کی سپرده شده  
 بود کلبه و دهنه با حکایت پیدای هندی را برشته نظم در می کشید.  
 زنده گانی آمیخته با تنعم و آسایش خاطر شاعر استاد را موقع  
 داد تا در اقسام مختلف شعر قریحه آزما بی کند و چنان بخته و متین  
 سخن گوید که مورد اقبال معاصران و سرمشق آیندگان گردد.  
 موضوع اشعار رود کی عبارت از مدح، هجو، هزل، رثا، و غیره است  
 و صف قابل بیان در سبک وی همانا تعریف از طبیعت بوضع محسوس آنست  
 مناسفاً نه حصه معتدبه اشعار رود کی از میان رفته و قلیلی که باقیست  
 معرف روح آزاده و سبک عالی او میباشد.

رود کی در آخر عمر نایبنا گشته و در سال ۳۲۹ رخت از جهان برست  
 از اشعار او است:

ز هائنه پندی آرا داد وار داد مرا      ز ما تو را چو انگو بشکری همه پند است  
 بروز نیک گسان گفت تا تو غم اخوری      بسا کسا که برو تو آرزو و مند است

• • •

نگار و ناشمیدستم که گاه صحت و راحت

سه پیر آهن سلب بوده است و سفر ابوعمر اندر

یکی از کیدش در خون دوم شد چاک از تهمت

سوم یعقوب را از بوش روشن گشت چشم ترا

(۹۵)

رحم مانند بدان اول دلم مانند بدان ثانی  
اصیب من شود در دسر آن پیراهن دیگر

شاد روی با سیاه چشمان شاد که جهان نیست جز فساده و باد  
ز آمده تسکدل بیاید بود ز ز گند شسته بکشد یا بد باد  
من و آن جعد موی غایب بوی من و آن مایه روی حور سزاد  
بلیخت آن کسی که داد و بخورد شور بخت آنکه او نخورد و نداد  
با در برت این جهان افسوس باده پیش آره چه باد آباد  
ابوالحسن شهید بلخی از حکمای بزرگ و متکلمین نامی و شاعر استاد  
معاصر بود کی بلخی ابوالحسن بن حسین چپودانی

است. وی از پدیری عالم در نیمه دوم سده سوم هجری در بلخ بدنیآ آنداز  
زندگی خصوصاً شهید اطلاع مبسوطی در دست نیست همینقدر فعیده می شود که  
در تحصیل علوم صاحب استعداد ارثی بوده و شاید رغبت پدر عالمقامش در  
طریق علم او را راهنما شده باشد. علاوه بر ارتباط (۱) شهید با هموطن  
بزرگوارش ابوزید احمد بن سهل عالم معروف آن دوره خالی از تاثیر نبوده.  
شهید با رود کسی استاد مسلم شعر و ادب آن زمان است. دوستی  
و ارتباط داشته و مورد ستایش و اعتقاد او بوده است چنانچه  
رود کی ابیاتی در وصف او پرداخته و مرثیه بی مانندای در وفاتش  
اشاد کرده است.

مناظرات شهید با ازلی فیلسوف و طبیب مشهور آن عهد در باره عموم نویسندهگان  
تاریخ است گویند که شهید در مسأله علم الهی ' معاد' سکون و حرکت  
و لذت نقرضی بر رازی نوشته بوده. نظریه شهید درباره لذت چنین نقل شده:  
' نخستین فضیلت لذات نفسانی بر لذات جسمانی دوام و اتصال آنهاست  
زیرا لذات نفس در نتیجه مسرتی که او با وجود مطلوب خود مانند حکمت

(۱) معجم الادبیا، ص ۶۸ ج ۲



(۹۶)

و علم بدست می آورد و به سبب ایقانی که به فضیلت آن بر امور دیگر دارد  
 دائم و متصل است و سپری نمیشود و انقطاع نمی پذیرد. اما لذت بدن بستگی  
 بر وجود قوت حاسه دارد و به همین سبب منقضي و زایل است و سرعت تبدیل  
 و استحاله می پذیرد. در همین فضیلت لذت نفسانی بر لذت جسمانی وجود  
 نهایت و غایت برای آنست بدین معنی که چون نفس در تکلیف پوی و سول  
 به مطلوب خود بر آید همیشه بدان رسیدگی او پایان می پذیرد و عملش  
 به انجام میرسد و از شغل خود فراغت حاصل میکند اما بدن هر گاه آرزوی  
 محسوس خود را یافت از آن بهره بر نمیگیرد و باز صاحب او بهالتی که بود  
 باز میگردد از این روی حرکت آن دائم و حاجت آن همیشگی است.

سو همین وجه بر تری لذت نفسانی بر جسمانی قوت و از دیاد آنست  
 زیرا نفس چون بر فضیلتی از فضایل دست یافت و بالذتی از لذات نفسانی  
 را حاصل کرد بوسیله آن نیرو مندتر میگردد و بر آن می شود که بر نظیر  
 آن دست یا بد و لذتی را که با لایزال آنست بر آن بیفزاید اما بدن  
 چون بلذات محسوسی رسید بر قوت خویش میافزاید تا بنظیر آن برسد  
 لیکن آنچه بدان میرسد بر تر از لذت نخستین نیست بلکه در جنس  
 ضعیف تر و پست تر است. فضیلت چهارم لذت نفسانی کمال آنست یعنی  
 هر چه نفس بیشتر بلذات خود نایل شود بیشتر بکمال طبع انسانی نزدیک  
 میگردد ولی بدن هر چه بیشتر در لذت جسمانی متغمر و متمسک شود بر قوت  
 بهیمی که در انسان موجود است بیشتر افزوده میگردد و او را از کمال طبع  
 انسانی و شرایط آدمیت دور تر میسازد (۱)

شهید همچنانکه در نرد همه معاصران مقام و منزلتی شایسته داشت  
 کسوفندگان بعد از وی نیز او را ستایش کرده و در ردیف رود کسی قرار  
 داده اند از طرف تعریفی که شعرای ما بعد از شعر شهید کرده اند  
 معلوم میشود که غزلهای شهید مورد دلچسپی مردم واقع شده و از آن

(۱) تاریخ ادبیات در ایران ص ۳۵۴ - ۳۵۵

(۹۷)

اقبال بیک کرده اند. خاقانی شاعر شروان چنین میگوید:  
گرچه بدست پیش از این در عرب و عجم روان  
شعر شهید و رود کن نظم لبسید و بختسری  
شهید همچنانیکه در زبان دری غزلهای ترمی سرود قدوت گویایی در زبان  
عرب نیز داشت و اشعاری از وی نقل کرده اند. فرخی سیستانی از حسن خط  
شهید تعریف کرده:

خط او بس که بنشناهند از خط شهید شعر گوید که بنشناهند از شعر جزیر  
ابن الندیم شهید را صاحب تالیفاتی میداند (۱)

شهید امیر اصرار بن احمد و ابو عبدالله محمد بن احمد جیهانی وزیر امدح  
گفته و باری هم در چغا بیان بخدمت ابوعلی محتاج از سرداران لشکری  
سما بیان رسیده و وفات وی در سال ۳۲۵ اتفاق افتاد: و این مرثیه را رودکی  
در باره اش گفت:

کسار و آن شهید رفت از پیش زان ما رفته گمیر و همی اندیش  
از شمار دو چشم بیک تن کم و ز شمار خرد هزاران پیش  
نمونه اشعار شهید:

دانش و خواسته است بر کس و گیل که بیک جای نشد گفتد بهم  
هر کرا دانش است خواسته نیست و آنکه را خواسته است دانش کم

• • •

دانشا چون در بزم آبی از آنک بی بهایی و لیک از تو بهاست  
با ادب را ادب سپاه بس است بی ادب با هزار آس تنهاست  
بیتو از خواسته بهیادم گنج همچنین زارو آریا تو رواست

• • •

در دا که ازین زمانه تم پرورد حیف که درین بسادیه عمر نورد  
هر روز فراق دوستی باید دید هر لحظه وداع همه می باید کرد

(۱) الفهرست ص ۴۱۸



هر آنجان نوسو گند و سعب سو گندی	که هر گز از نو انکر دم نه بشوم پندی
نه هند پند م من هیچ پند نید بر م	که پند سود ندارد بجای سو گندی
شنیده ام که بهشت آنکسی نواند یافت	که آرزو بر رسا ند با رز و مندی
هزار کبک ندارد دل بدلی شاهین	هزار بنده ندارد دل خداوندی
ترا اگر ملک چینیان بدیدی روی	نماز بردی و دینار بر پرا گندی
ترا اگر ملک هندوان بدیدی موی	سجود کردی و بتخانه هاش بر گندی
بمنجنیق عذاب اندرم چو ابرا هیم	با آتش حسرا تم فکشد خوا هندی
ترا سلامت بادای کسل بهار و بهشت	که سوی قبله رویت نماز خوانندی

رابعه بلخی

اولین یا نومی سخن سر ادب دری است که شهرت آفاقی دارد. در سرودن اشعار نغز و لطیف نسبت به

بسا از مردان روزگار پیشی جسته کلاش در حد اعتدال و خالی از هر که نه حشو و زاید است. تشبیهات عالی و نزدیک بفهم دارد. شاعره ما غنچه های معنی را بایه کار بستن گلبرگ های ترو تازه لفظ چنان آراسته که خواننده را مست و مدهوش می سازد. جا می در تفحات الانس خویش یا ستفاد ابوسعید ابوالخیر او را از زنان زاهد و سوفی خوانده میگوید «دختر کعب عاشق بود بر غلامی اماعشق او از قبیل عشق های مجازی نبود» (ص ۵۶۴) گویند رابعه قزدازی بلخی در ادب عرب نیز چیره بوده و شعر میسروده. اینک چند شعر نغز او را برای اعیان بدین قوت کلاش در اینجا اختصار می نلیم :

فشاندا ز سوسن و گل سیم و زر باد	زهی یا دی که رحمت باد بر باد
بدا د از نقش آرزو صد نشان آب	نمود از سحر ما فی سدا اثر باد
مثال چشم آدم شد مسکر ابر	دلیل لطف عیسی شد مسکر باد
که در بارید هر دم در چمن ابر	که جان افزو د خوش خویش در شجر باد
اگر دیوانه ابر آمد چرا پس	کنند عر ضه صبو حی جام زر باد
گل خوشبوی ترسم آورد رنگ	از این غما ز سیح یر ده در باد
برای چشم هر نا اهل کوی	عروس باغ راشد جلوه گر باد

(۹۹)

عجب چون صبح خوشتر میبرد خواب ؟ چسرا افکنند گل را در سهر باد

ز بس گل که در باغ ماوی گرفت مگر چشم مجنون با برادر است  
همی مانند اندر عقیقن قدح سر تر کس قازم از زرو سیم  
چو رهبان شد اندر لباس کسبو د نشان سرتاج کسرت کسرت گرفت  
بنفشه مگر دین نرسی گرفت بدینم اندر طاعی همی شوم بمثل

مرا به مشق همی محتمل کنی بحیل نعیم بی تو نخواهم جحیم با نور و است  
بعثت اندر عاصی همی لیا رم شد بروی نیکو تکیه مکن که تا بکچند  
که بی تو شکر زهرست و با تو زهر عمل هر آینه به دروغت آنچه گفت حکیم  
بسنبل اندر پنهان کنند فجم زحل فمن تسکیر بیها فبعد عز ذل

کا شک تمم با زیبا فتسی خیر دل کا شک هم از تو برستمی بسلاعت  
این شاعر را همیابه شهید میدانند اما از طرز بیان رود کی معلوم می شود که در مرتبه یا بالاتر از شهید

فرا لای

و بالاتر از دیگران قرار داشته. گفته رود کی درباره او چنین است  
شاعر شهید و شهرد فرا لای وین دیگران به جمله همه راوی  
اموات کلام فرا لای :

چسودی چنان رفیع ارکان عسان چنان شکرف مسا به  
از کبر به و آه آتشینم که هی پزه است و کاه یا به  
ابو شعیب هروی ابو شعیب صالح بن محمد هروی از شعرای متقدم آل  
ساعان است گویشد زمان رود کی و ادب یافته وی در  
اشعار خود تشبیهات زیاد به کار می برد. ازوست :



دو زخی کیشی بهشتی روی وقد	آهو چشمی حلقه زلفی لاله خد
سلسله جعدی بنفشه عارضی	کشی سیاهش اندرو پرو بزجد
لب چنان کر خامه نقاش چین	بر چنگه از سیم بر شکر فعد
گر بپوشد حسن خود بر زنگیان	ترک را بیشک ز رنگ آبد حسد
ببسی آن تبارک ابریشمین	بسته بر تبارک ز ابریشم عقد
از قردسو کنج و از بر سو بهشت	سوزنی سیمین میان هر دو حد

بوشکور بلخی از شعرای متفکر این دوره است. اسم او را هیچ

کدام از تذکره نگاران ثبت نکرده اند اما کتبه او را با اتفاق بوشکور نوشته اند. مرداو مسلماً بلخ است همه او را بدان شهر نسبت داده اند. بوشکور منظومات خود را بیشتر در قالب مثنوی پرداخته و در محور مختلف سخن گفته. از ساخته های او بلی آفرین نامه است که ظاهراً به سال ۳۳۳ شروع و در سال ۳۳۶ تمام کرده. بعضی ابیات یرا گفته را که معلوم میشود چیزی از قطعات و قصاید است باو نسبت میدهند.

از مثنوی آفرین نامه ابیات زیر اختیار می شود: طرز فسر آن گوینده حکیم مشرب از لابلای آن آشکار است:

خرد مند گو بدخرد پادشاست	که برخاس و بر عام فرمانرواست
خرد را تن آدمی لشکر است	همه شهوت و آرزو چساکر است
کسی کو بدانش بسرد روزگار	نه او بازماند نه آهو ز کنار
جهان را بدانش توان یافتن	بدانش توان رفتن و بساقتن

• • •

سخن گر چه باشد کرانما به تر	فرومایه گسردد ز کم بسایه تر
سخن کمز دهان بسزر گمان رود	چو نیکی بسود داستانی بسود
سکین بد غشی بسرا نکشتری	ز کسبتر بساعتز خسرد مشتری
و از امگشت شاهان سفالین نکین	بدخشانای آید بچشم کسین

(۱۰۱)

سخن کاندرو سود نه جز زبان	نباید که رانده شود بر زبان
شنبدم که باشد زبان سخن	چو العاس پسران و تیغ کهن
سخن بکنگه منبیر و دار را	ز سو راغ بیرون کشد مار را
سخن زهروبا زهر و گرمست و سرد	سخن تلخ و شیرین و درهان و درد
سخن کز دهان نا هما یون جهد	چو مار بست کز خانه بیرون جهد
نگه دار خود را ازو چون سزد	که نزد بسک تر اسبک تر کزد

• • •

بدشمن برت استوار می-اد	که دشمن درختی است تلخ از نهاد
درختی که تلخش-ود گوهر ا	اگر چرب و شیرین دهی مر ورا
همان میوه تلخ آرد بد-د	ازو چرب و شیرین نخواهی مزید
ز دشمن گرایدو نکه یا بی شکر	کمان بر که زهر ست هر کز مغزور

• • •

از قطعات پراکنده منسوب به بوشلور:

از هور بد بدار تو اندر انگر ستم	مجرور شد آن چهره بر حسن ملاحظت
از غمزه نو خسته شد آزرده دل من	وین حالم قضائیت جراحات به جراحات

• • •

جان را سه گشت هر کس وزی من یکبست جان

در جانی کست با ز چه بر سر نهید روان

جان و روان یکبست بنسزد بسک فیلسوف

در چه ز راه دو آید روان و جان

اسمش محمد بن حسن و کنیه اش ابو عبد الله

معروفی بلخی

متخلص به معروفی از شعرای دوره ابو الفوارس

امیر رشید عبدا لملک بن نوح (۳۴۳-۳۵۰) بوده و او را مدح گفته از

زندگانی او اطلاع درستی در دست نیست. تغزلات غنائی دل آنگیز سروده.

اینک نمونه کلام او:



(۱۰۲)

دوست بساقامت چون سرو بمن بسر بلذشت  
نازه گشتم چو گل و نازه شد آن مهر قدیم

• • •

این دل مسکین من اسیر هوا شد  
بیش هزا ران هزار گونه بلا شد

جادو کی بند کرد و حیلت بر ما  
بندش بر ما برفت و حیلله بر او شد  
حکم قضا بود و بسن قضا بدلم بر  
محکم از آن شد که بار قضا شد

هر چه بگویم زهن نگر که انگیزی  
عقل جدا شد ز من که بار جدا شد

ابو العباس ریجی اسمش فضل و کنیه اش ابو العباس و منسوب به  
ریجین است وی از شعرای دوره نصر بن احمد  
(۳۰۱-۳۳۱) بوده و در مرگ امیر نصر هر ثبته بقایت متین راستا دانه  
دارد که مورد پسند فرخی سیستانی قرار گرفته و در سه بیت آنرا تضمین  
کرده است. از اینقرار:

• • • • •

سخت خوب آید این دو بیت مرا که شنیدم ز شاعر استاد  
«یاد شاهی گذشت باک نژاد یاد شاهی اشیت فرخ زاد»  
«زان گذشته جهان بیان غمگین زین اشسته جهان بیان دلشاد»

ابوزراعہ معمري از شاعرا لیست که محققاً بعد از رود کی بمیدان  
آمده. این همان گوینده است که خود را همیایه  
رود کی دانسته و الحق سنجان نمزدارد. از اشعار او است:

(۱۰۳)

هر آنکسی که باشد ز اخترش اقبال بود همه هنر او بخلق نا مقبول  
شجاعتش همه دیوانگی فصاحت حشو سخا گزاف و کریمی فساد و فضل فضول

• • •

جهان شناخته گشتم بروز گار دراز نیاز و نیاز بدیدم در این شیب و فراز  
ندیدم از پس دین هیچ بهتر از هستی چنانکه بست پس از کافری بنور نیاز  
ابو عبدالله محمد بن صالح هر روزی از شعرای مقدم  
و لوالجی آل ساهان است که مورد تمجید بند کسره نویسان  
و بعضا شعرای دیگر قرار گرفته .

بعضی اورا همان نوایمی که منوچهری در این بیت یاد کرده دانسته اند.

از حکیمان حراسان کوشهید ورود کنی  
بوشکور بلخی و بوالفتح بستی هکندی  
بوالعلاء و بوالعباس و بوسلیک و بوالمثل  
آنکه آمد از ابواب آنکه آمد از هری

از اشعار نغز و لطیف اوست:

سیم دندانک و بس دانک و خندانک و شوخ  
که جهان آنک بر ما لب اوزندان کرد  
لبا و بین گوئی که کسی زیر عقیق  
بسامیان دو گل اندر شگری پنهان کرد

• • •

جمع بر سیمین پیشانیش کوئی که مگر  
لشکر زنگ همی غارت یقداد کنند  
و ان سیه زلف بر آن عارض کوئی که همی  
ببر زاع کسی آتش را باد کنند



(۱۰۴)

لوگری

از معا سران امیررضی ابوالقاسم نوح بن منصور  
ابوالحسن و منسوب به لوگر است در قصیده و غزل بد طو لایی داشت .  
ابوالحسن عبیدالله بن احمد عثمی وزیر نوح ثانی را مدح کرده است .  
از اشعار اوست :

ساقی بده آن کلکون قرقف را      نایافته از آتش کتوف را  
از دیک امیر نوح بن منصور      بر کوشک بر این شعر مردف را (۱)

\*\*\*

ز عنبر زرد آورد او بر سمن      ز سنبل گره دارد او بر قمر  
چو بر داشت چو زاکر که اگر      بجست و بیست از قبالا حسن کسمر  
ببرون برد از چشم سودای خواب      در آورد در دل همسو ای سفر  
بنا بید سخت و به پیچید ست      بسگرد کمر گناه دستار سر  
شنا بان بیامد سوی کوهسار      باهنگی کمر دهر سو نظر  
بر آورد از آن و هم بیکر میان      یکی زرد کویای ناچار  
نه بلبل ز بلبل بد استان فزون      نه طوطی ز طوطی سخنگوی تر  
ز بسد به زربنه نسی در دهید      با رسال ای داددم را کذر  
برخ بر زد آن زلف عنبر فراش      بنی بر زد انگشت وقت سحر  
همو گفت در فی که ای لوگری      غم خدمت شاه خوردی مخور

آغچی

اسمش علی بن الیاس و یکی از امرای دربار  
سامانی بود. کنیه اش ابو الحسن است. شهرت  
دی به آغاچی یا آغچی (حاجب) از لحاظ وظیفه ای بوده که در دربار  
داشته از اوست :

(۱) تاریخ ادبیات دکتر صفاس ۳۸۱

(۱۰۰)

دو چشم غیرتم از قدرت تو چند فراز  
 دو گوش فکرت من چند سال مانده زیند  
 گناه چند کنم چند عهد نوشکنم  
 بزرگواری تو چند و این وفای تو چند  
 کمون خدایا عا سبت با گناه گران  
 سوی تو آمد و امید را از خلق بکنند  
 نه محنتی و نه دردی نه سختی است بر او  
 که روزگار چو شه دست وزند گامی قند  
 ولیک آله خداوند چون نویافت کریم  
 از و بشعمت بسیار کی شود خر سند

•••

ای آنکه نداری خبری از هنر من  
 خواهی که بدانی که بیم نعمت پرورد  
 اسب آرو کند آرو کتاب آرو کمان آرو  
 شعرو قلم و بر بط و شطرنج و من و نرد

•••

بهو ادر نگر که اشکر برف چون کند اندر وهمی پرواز  
 راست همچون کبوتران سفید راه کم کردگان ز هیبت باز  
 شاعر بزرگ او خراسان بیان همان کسی که به  
 ابراهیم رضی ابوالقاسم نوح بن منصور (۳۶۵-۳۸۷)  
 به نظم شاهنامه پرداخت و سنت دیرین آریایی را از نو زنده ساخت و در  
 حقیقت پیشرو استاد طوس گردید.



اسمش محمد بن احمد و کتبه اش ابو منصور و تخلص شعری وی دقیقی است.  
 در باره تخلص شاعر نزد کسره او بیان تعبیرهای مختلف نوشته اند  
 محمد عوفی صاحب ابواب الالباب معتقد است که او را به سبب دقت معانی و رقت  
 الفاظ دقیقی گفتند. اما جمعی این مناسبت را بعدالوقوع دانسته و میگویند  
 ابو منصور محمد بن احمد در اوایل جوانی شاعری پیشه کرد و هنوز  
 جوان بوده که شاعری نامور و استاد گردیده است. بگفته فردوسی:

جوانی بیامد کشاده زبان سخن گفتن خوب و طبع روان

امینوان عهد اول جوانی او را که در همان وقت شاعری پیشه داشته بدون  
 تخلص شعری قبول کرد. طوریکه معمول است شاعر خودش شاید بمناسبتی  
 کلمه دقیقی را تخلص خویش اختیار کرده و نام مسلم شعری وی گردیده است  
 در حصه مولد او هم اختلافاتی موجود است بعضی طوسی و برخی بخارایی  
 و سمرقندی اش میگویند اما اکثر نویسندگان به بلخی بودنش ابقان دارند  
 از شعرا ریش پیداست که اشتیاق فراوانی به زادگاه خود دارد و آنرا بلخ  
 گزین خوانده. از نو بهار، آن به حرارت سخن میگوید.

دقیقی با اسلوب شیرین و متین سخن رانده. قصاید و قطعات و غزلهای لطیف  
 او طرفداران زیاد دارد. شعرای بزرگ دیگری به وی احترام گزارده اند  
 و بعضاً قطعات او را استنقبال نموده اند.

گر نیستم بطبعم دقیقی و فرخی هستم کمون مقدمه کاروان خویش

ادیب صابر

دقیقی تغزلات بدیع و مدایح عالی و مضامین بکار و او صاف ساده و طبیعی  
 را با مهارت خاصی در گفته های خود منعکس ساخته و رنگ جاودانی  
 به آنها بخشیده است. قطعه زیر که در نوع خود در ادب دری ممتاز و تا  
 کمون باین قوت و رسایی ویر مغزی نظیر آن سروده نشده از دقیقی است:

(۱۰۷)

ز دو چیز گیرند هر مملکت را  
 یکی بزرگ نام ملک بر نبشته  
 که را بوی به و صلت ملک خیزد  
 ز با بی سخنگوی و دست کشاده  
 که مملکت شکار بست کورانگیرد  
 دو چیز است که او را به بند اندر آرد  
 به شمشیر باید گرفتن مرا و را  
 که را تخت و شمشیر و دینا و باشد  
 خرد باید آنجا و چو دو شجاعت  
 یکی ز غرامی یکی پر نیانی  
 و گر آهن آید آده بهمانی  
 یکی جنبشی بایدش آسمانی  
 دلی همش کینه همش مهربانی  
 عقاب پرانده نه شیر ژبانی  
 یکی تیغ هندی دگر زر کمانی  
 بدینا بستنش پای ارتوانی  
 ایایدش تن سرو و پشت کیانی  
 فلک مملکت کی دهد را بگانی

همچنانکه استاد خود او عاقد او واقعا قاصد مدحیه را در نق دیگر بخشیده  
 و تن عربان آنرا طبلسان پوشانیده :

مدیح تا به بر من رسید عربان بود ز فروزینت من یافت طبلسان و ازار  
 از آثار دقیقی غیر از اشعار پراکنده ای که در کتب تذکره و تاریخ ولعت  
 باقی است هزار بیت [تعداد اصلی ابیات شاهنامه او را از سه الی بیست هزار  
 نوشته اند] رزمی اوست که فردوسی آنرا در شاهنامه اختیار کرده و به  
 اقتضای او به بحر تقارب نظم کرده .

دقیقی به تاریخ مملکت خود سخت علاقمند بود . و به دین زردشتی  
 احترام میکرد است سخنان سرکشاده و همرا دربار زردشت و کتاب او زرد  
 دلیل بر تمایل او به دین زردشتی و آبا بانی اش میدانند :

یکی زردشت وارم آرزوست که بیشت زند را بر خوانم ازیر  
 دقیقی پادشاهان سامانی و نیز امرای چغانی تابع سامانی را مدح گفته - از جمله  
 مندرجان او یکی امیر سدید ابوصالح منصور بن اوح (۳۵۰-۳۶۵) سامانی  
 است . دیگر امیر رضی ابوالقاسم اوح بن منصور (۳۶۵-۳۸۷) ظاهر آدر



زمان امیررضی و به امر او به نظم شاهنامه شروع کرد. و نیز از جمله  
ممدو خان او ایوا لمظفر احمد بن محمد چغا می است که فرخی آ را  
متذکر شد.

ناصر ازنده مدیح تو دقیقی در گذشت

ز آفرین تودل آکنده چنان کرد انه ار  
تا بوقت این زمانه مرورا مدت نماید

زین سبب کر بشگری ز امروز تا روز شمار  
هر بایستی کز سر کور دقیقی بر آمد

کر بیرسی ز آفرین آتوسخن گوید هزار  
واقعه مرک دلخراش او را که در جوانی واقع شده در حدود ۳۶۷ تا  
۳۷۰ (۱) میدا نند و اضافه میکنند که بدست غلامی کشته شد.  
از ابیات گشتاسب نامه دقیقی:

فرود آمد از تخت و بر بست رخت	چو گشتا سب را داد لهر اسب تخت
که یزدان پرستان بدان روزگار	ببیلخ گزین شد بدان نو بهار
که مرمکه را تا زبان این زمان	مر آن خانه را داشتندی چنان
فرود آمد آجا و هیکل (۲) به بست	بدان خانه شد شاه یزدان پرست
بر سقش همی کرد رخ بر زمین	نشست اندر آن خانه با فرین
در داد و داشت بدو باز کرد	خدا را پرستیدن آغاز کرد
بهشت اندر آن خانه بیدگاه را	به بست آن در با فرین خانه را
خرد را بر این گونه باید سپاس	بسیو شبید جامه پرستش بدلاس
سوی داور داد گیر کرد روی	بیمکشد بیاره (۳) فرود هشت سوی
بدینسان پرستید بنا بد خدای	همی بود سی سال پیشش بیبای

(۱) سخن و سخنوران ص ۱۵ ج ۱ (۲) نمونند (۳) کوانند و دستبند

(۱۰۹)

چنان چو آنکه بد را چمشید را  
همی جست آسزرش کسرد گار

نکای سر و قد و عامه منظر  
سرشکم خون شد ست و بر مشجر  
بدان مژگان زهر آلود منکر  
بر آتش بگذرد بر درش مگذر  
چنان چون دورخش همراهِ آن آذر  
و لیکن بر سرش مباد مشور  
که اشک آرد بر او گلبرگ نر بر  
ز خلد آیین بوسه نایمدا پند  
کداز ام چو اندر آب شکر  
چنین فریبی شد ست و سبر لاغر  
بهر رانش منم بعقوبت دیگر  
مر یزاد آن خجسته دست بشکر  
دروه از جان من بر جان آذر  
درخت سیم کش بر سر سنوبر  
و چندین عاشقانه شعر دلبر  
نه ام اندر خور کفتار و زرد  
ملر خود نیستم ای دوست درخور  
ز میرا امداران شاه مهر  
بپسرد چشم بنویسم به عنبر  
چو تعویذی فرو آوریم از بر

نیا بش همی کرد خورشید را  
ز روز گذشته شب نایمدا ر  
قصیده در مدح ابوالمظفر جفایی :

بر بچهره بستی عیار و دلبر  
سینه چشمی که تا رویش بدیدم  
اگر نه دل همی خواهی سپردن  
و گرنه بر بلا خواهی گذشتن  
بسان آتش نیز است عشقش  
بسان سر و سیمست قدش  
فریش آن روی زیبا رنگ چینی  
فریش آن لب که نایمدا نیامد  
از آن شکر لب است اینک دایم  
از آن لاغر میاست اینک عشقم  
بچهره بوسفد بکسر و لبکین  
اگر بشکر چنو بیکر انکار  
و اگر آزر چنو دانست کردن  
سنوبر دیدم و هرگز ندیدم  
مرا گویدز چندین شعر شاهان  
کم از شعری که سوی ما فرستی  
مگر خود شعر بر من بر نیز بید  
چرا تو بسیم با روی مدیحی  
بمن ده تا بدارم یاد گاری  
بحلقه ز لقاك خوبش ببندم



چونام آن بنگار آمد بگو شدم  
 فراقم سو و نی شد پیشم اندر  
 بتر سیدم که ناگاهان کنارم  
 چو از من بکسلد کی بینمش باز  
 فرو بارید ز ابرو دید کاسم  
 همی بگر بستم تا ز آب چشم  
 چو روی بار من شد دهر گوئی  
 بیوشیدم لباس فرود بنی  
 کل اندر بو ستانان بشکفیدم  
 تو گوئی هر یکی خور بهشتیست  
 بصد گونه انگار آراسته باغ  
 بنگارخ میوه ها مانند بخوشی  
 سحر گاهان که باد بزم جفید  
 تو یفدا ری که از گردون ستاره  
 انگار اندر نگار ولون در لون  
 بزیر دپیه سبز اندر اینک  
 یکی چون حقه بی از زر خفجه است  
 درخت سبز تازه شام و شبگیر  
 درفش میر بو سمد است گوئی

شب سیاه بدان زلفکان تو ماند  
 عقیق را چو بسا یفدایک سوده گران  
 بیوستان ملو کان هزار گشتم پیش  
 سپید روز بیای کی رخان تو ماند  
 کمر آبدار بود با لبان تو ماند  
 کل شکفته بر خیار کان تو ماند

فرو باریدم اثر چشم آب احمر  
 خیالی دیدمش مسکروه و مشکر  
 نهی گسردا انداز بستان عنبر  
 کی آبدان گذشته رنج را بر  
 بر آن خورشید کش بالا ستو بر  
 چو روی بار من شد روی کشور  
 همی عارض بشو بد باب کونبر  
 بیفکندم لباس ماس آذر  
 بسان گلستان باغ پر بر  
 بدست هر یک از زیب قوت مجمر  
 بنقش و شی و نقش مسطر  
 گشاده بر همه آزادگان در  
 بچشمیاند درخت سرخ و اصغر  
 همی بارید بسرد بیای اخضر  
 هزاران در شده بیکر به بیکر  
 ترنج سبز و زردا زبار بنگر  
 یکی چون بیضه بی بینی ز عنبر  
 که ماه از بر همی تا بد برا و بر  
 فروزان بر سرش بر تاج گوهر

(۱۱۱)

دو چشم آهرو دوبر کس شکفته بیار      درست و راست بدان چشمگان تو ماند  
 کمان با بلیان دیدم و طرازی تیر      که بر کشیده بود به ابروان تو ماند  
 ترا بسرو این بالا قیاس نتوان کرد      که سرور را قدو بالا بدان تو ماند  
 امیر ابو یحیی      از امرای جفایان است با ابوالمظفر احمد بن محمد  
 طاهر جفائی      جنگ کرد و بدست او از میان رفته خودش گوینده  
 چیره دست است و از شعرای دیگر احترام میگروه  
 (۳۸۱-م)      اشعار زیر منسوب بدوست :

دلم تنگ دارد بدان چشم تنگ      خداوند دیبای فیروزه و سنگ  
 بچشم کوز است در قنار کبک      بدکشی کو رست و کپر پلنگ  
 سخن گفتنش تلخ و شیرین دلب      جفایان از میان دوش کوشش رنگ  
 کمان دور ابروش و آن غمزها      بدایک بدل بر چو تیر خدنگ  
 بدان ماند آن بت که خون مرا      کشیدست بر بور ناز بشر تنگ  
 بکمی فال گیریم رشا بد بدن      که گیتی بیگسان ندارد درنگ

• • •

بک شهر همی فسون و رنگ آمیزند      تا بر من و بر تو سنجیزا انگیزند  
 با ما بعدت عشق ما چه ستیزند      هر مرغی را بیای خویش آریزند  
 منجیک      ابو الحسن علی بن محمد منجیک نرندی در دربار  
 جفایان بسر میبرد و مدح امرای آنجا را میکرد  
 دی از فحول شعرای قرن چهارم است . عوفی در لباب الالباب او را بدین  
 گونه وصف میکند : شعر غریب و الفاظ خوب و معانی بکر و عیا رتی بلیغ  
 و استعاری تا در دارد . قضاوت بدست خوانندگان کرامی که مطالعه  
 اشعارش وصف عوفی را در باره اوصاف خواهند یافت باخیر ؟



ای خویشتن ز پیلر د پبای ارمنی	ای با کثیر ز قطره بازان بهمنی
آنجا که موی تو همه بر زن بزم مشک	و آنجا که روی تست همیشه بر همنی
اندر فرات غرقم نادیده با منست	و اندر بهار حسنم تا تو بر منی
اراکبیین بسی سخن تلخ مرچراست	و در با سمن بری نو بدل چونکه آهنی
منکر به ماه لورش تیره شود ز رشک	مکندر بیباغ سرو سهی پاک بشکسی
خرم بهار خواد عاشق ترا که تو	لاله رخ و بنفشه خطریا سمن تنی
مارا چگر بشیر فراق تو خسته گشت	ای سپر بر فراق بتان نیک جوشنی

• • •

الا بمس ده آن داروی نثر نسد	زمانه دیده فراوان و دیر مانده به بند
چو جان عاشق سوزان چو دردی جاسد زرد	ز مهر بخت و نا یافته ز دود گز ند (۱)

• • •

نیکو گل دور تک را نظر کن	راست بز بر عقیق مساده
یا عاشق و معشوق روز خلوت	رخساره به رخساره بر نهاد (۱)

ابو طیب مصعبی این مرد سیاست و تدبیر از ادب نیز بهره کافی داشت  
وی در جمله رجال بزرگ قرن چهارم بشمار می آید.

وی از شاعران استاد و ماهر در زبان دری و عربی بود. قصیده در تعریف «جهان»  
دارد و در آن با لهجه تند و انتقاد آمیز از زیاده رویها و ناسازگاریها  
از زشتی و زبیبی های آن بی پرده سخن گفته:

جهانها همه انا فدوسی و بازی	که بر کس نیایی و با کس نسازی
چو ماه از نمودن چو خور از شنودن	بکجا رهو دن چو شا هین و بازی
چو زهر از چشیدن چو چنگ از شنیدن	چو باد از بزدن چو الماس گازی
چو عود قماری و چون مشک نبت	چو عنبر سرشته ایمان و حجازی

(۱) سخن و سخنوران ص ۲۰

(۱۱۳)

بیاطن چو گو یلمید و کز آزی	بغلا هر یکی بیت بر نقش آزی
بگر را کشیین یکی را قرآزی	یکی را نعیمی یکی را جعبوسی
برین سخت بسته بران نیک بازی	یکی بوستانی پرا گنجه نعمت
همه پردواش چو کر کطرازی	همه آزی ما بش همه پیر نیسا بش
چرا ابلهان راست پس می نیازی	چرا زیر کما شد پس تنگروزی
چرا ابرو کر گمن زود در درازی	چرا عمر طاس و در اج کونه
چرا شست و سه ز بست آن مرد نازی	سند و اندصاله یکی مرده غرچه
چرا آنکه تا کس تر او را نوازی	اگر نه همه کار تو با ز کونه
کیشه کار ما نیم تو جای آزی	چها تا هما تا ازین می نیازی

ابو اسحق ابراهیم گویندی شغل زرگری داشت و اشعار آید از

جو بیماری میسرود . نمونه کلامش از اینقرار است :

با بر پنهان کرد آفتاب نا اهان را

بسبزه بنهفت آن لاله بر کج خندان را

بروی هر دو مهش بردو شاخ ریحان را

بشاخ مو رد بیبو ست شاخ ریحان را

بشی که خسته دلان را ببوسه در ما تست

در بیخ دارد ازین درد دیدم در ما ترا

با بر نیسان ما نم کنون من از غم او

سزد که شمعت خوبست ابر نیسان را

بیک گذر که سحر کام بر گلستان کرد

بهشت کرد سراسر همه گلستان را



(۱۱۴)

شاگرد جلاب از شعرائ فراموش شده باشد مرتبت و استاد است که  
دو واسط قرن چهارم میزیسته و گویند در بخارا بوده.

از آثار او جز اندکی در دست نیست. اینک چند بیت آن:

سردست روز کار و دل از مهر سردی

می سا نخورد و باید و ما سا نخوردی

از صد هزار دوست یکی دوست دوستی

وز شد هزار مرد یکی مرد مردی

بهر بن کتم ز درد فعال ز ما نه را

\*\*\*

کو کبردا دو مرتبت این کوفشاه را

آترا که با مکی و کنلابه بود شمار

بربط کجا شناسد و چنگ و چماقه را



فهرست انتشارات انجمن تاریخ

نام کتاب	نویسنده	نام کتاب	نویسنده
آریانا	احمد علی کهزاد	برکهای خوانی	خلیل الله خلیلی
تاریخ افغانستان جلد اول	»	افغانستان در قرن نهم	سید قاسم رشتیا
»	»	آثار عتیقه بودایی کونول	موسیو هاکن
»	»	خیر خانه	(ترجمه رشتیا)
»	»	تاریخ افغانستان جلد سوم	میر غلام محمد قباد
بگرام	»	و هلی احمد نعیمی	»
بامیان	موسیو هاکن و کودار	احمد شاه بابا	»
»	(ترجمه کهزاد)	خراسان	»
»	»	سورنگران و خوشنویسان	»
در زوایای تاریخ	»	هرات	هلی احمد نعیمی
افغانستان	احمد علی کهزاد	آبدات نفیسه هرات	سرور کویا
رجال و رویدادهای تاریخی	»	نیتواز	ضیاء قاریزاده
لشکر گناه	»	پردہ نشینان سختگو	ماکده رحمانی
مسکوکات قبل الاسلام	»	اکبرنامه	حمید کشمیری
»	»	تیمور شاه درانی	هزیرا الدین
»	»	فوتوالهی	»
»	»	نوای معارف	میرزا اعمامحمد
شاهنامه ها و اوستا و مقابله	»	چوان فدایی	بروانی فقیر
بین پهلوانان آنها	»	عروج بارگوانیها	ادوارد الایس
رتبیل شاهان	»	»	یریس (ترجمه)
افغانستان و معر	»	»	بژواک و صدقی
سرخ کوتل	»	واقعات شاه شجاع	شاه شجاع
رهنمای بامیان	»	»	و محمد حسین
از سربو تا اسرار	»	یادشاهان متاخر جلد اول	بمقر بلی خانی
رهنمای بامیان با انگلیسی	»	صفایان	میر محمد صدیق
سلطنت غزنیان	خلیل الله خلیلی	»	فر هنگ
منتخبات اشعار خلیلی	»	رهنمای افغانستان	»
قبضه قدس	»	با انگلیسی	یر و فیروز محمد علی



# نشریات موقوتہ انجمن تاریخ

مجله آریانا و (افغانستان)

انجمن تاریخ دو نشریه موقوتہ دارد بنام مجله آریانا و مجله افغانستان  
که هر دو از سالیان متوالی در قطار نشریات طراز اول افغانستان اخذ  
موقع نموده و کلکیس و نهای هر کدام بشکل دائرۃ المعارفی درآمده که  
علاقتمندان تاریخ و ادبیات افغانستان از آن بی نیاز شده اند

مجله آریانا از سیزده سال با بنظر مرتب در اول هر ماه شمسی  
نشر می شود و هر سال در اول دلو وارد چهار دهمین سال  
مطبوعاتی خویش میگردد.

اشتراک سالانه آن در کابل ۲۴ افغانی در ولایات ۱۲۸ افغانی و در خارج  
مملکت (۲) دولار است.

مجله افغانستان بزبانهای فرانسه و انگلیسی هر سه ماه یک مرتبه  
با تصاویر زیبا و صحافت قشنگ نشر می شود.  
این مجله سر از اول حمل ۱۳۳۵ وارد باز دهمین سال مطبوعاتی خویش  
میگردد. اشتراک سالانه این مجله در کابل ۴۰ افغانی در ولایات ۴۱۰۰۰  
افغانی و در خارج مملکت ۴ دولار است.

پایان